



واحد علوم و تحقیقات

شاپا ۱۷۳۵-۷۰۷۱

تاریخ و تمدن اسلامی

تاریخ و تمدن اسلامی

نیمسال نامه علمی - پژوهشی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی
سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

- ورود اخبار تاریخی به انساب‌نگاری‌های دوره اسلامی تا پایان سده سوم هجری: مراحل و انگیزه‌ها (۳-۲۳)
محمد تقوی و علی بیات
- جنگ، صلح و ازدواج: روابط خمارویه طولونی (حک. ۲۷۰-۲۸۲ه) با خلافت عباسی (۲۵-۳۸)
معصومعلی پنجه
- حرفه آهنگری در منابع اسلامی از منظر تاریخ اجتماعی (۳۹-۶۰)
نگار ذیلابی
- جغرافیای حافظ ابرو و تقویم البلدان ابوالفدا: بررسی تطبیقی (۶۱-۹۲)
زهرا رضایی نسب و قنبرعلی رودگر
- جایگاه ایالت اردلان در مناسبات عثمانی - صفوی (۹۳-۱۱۶)
کریم فرجی قرانقلو، محمدعلی رنجبر و قسیم یاسین
- سرخس کهنه و سیاست سلسله‌های ایرانی در قبال آن (۹۱۶-۱۳۰۰ه) (۱۱۷-۱۳۷)
مرتضی دانشیار
- سیاست کردن در دوره قاجار (۱۲۱۰-۱۲۶۴ه) مطالعه موردی: کوزکردن (۱۳۹-۱۶۸)
بابک روح الامینی و سیدهاشم آقاجری

سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶



Islamic Azad University
Science & Research Branch
ISSN 1735-7071

Tarikh Wa Tamaddun-i Islami

A Semi-annual Journal of History & Civilization of Islamic Nations
Vol. 13, No. 26, Fall 2017 & Winter 2018

- The Entry of Historical Narratives to Islamic Genealogy by the End of Third Century A.H: the Process and Motives (3-23)
Muhammad Taqavi & Ali Bayat
- War, Peace and a Marriage: The Relationships between Tulunid Ruler Khumārawayh (270-282 A. H.) and the Abbasid Caliphate (25-38)
Masoumali Panjeh
- Blacksmithing in Islamic Sources: A Social History Approach (39-60)
Negar Zeilabi
- Hafiz Abri's Geography and Taqwim al-Buldan: A Comparative Survey (61-92)
Zahra Rezaenasab & Qanbarali Roodgar
- The Position of Ardalan State between the Ottoman and Safavid (93-116)
Karim Faraji Qarabeqloo, MohammadAli Ranjbar & Qasim Yasin
- The Policy of Iranian Dynasties toward Old Sarakhs (916-1300/1510-1883) (117-137)
Morteza Daneshyari
- The Punishment in Qajar Era (1210-1264 AH): The Case of Making Blind (139-168)
Babak Rohulamini & S.Hashem Aghajari

صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مدیرمسئول و سردبیر: هادی عالم زاده

ویراستار: نگار ذیلابی

ویراستار انگلیسی: فهیمه مخبر دزفولی

نویسه‌گردان کتابشناسی‌ها: مازیار رضایی حاجیدهی

مدیر داخلی: مطهره انوش

هیأت تحریریه:

محسن الویری

احمد بادکوبه هزاوه

هرمان بل

لیاقت نکیم

احمد جبار

محمد سپهری

هادی عالم‌زاده

حسین فرچانلو

فهیمه مخبر دزفولی

محمدرضا ناجی

هیروکی واکاماتسو

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه باقر العلوم (ع)

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران

استاد، دانشگاه اگزتر انگلستان

استاد، دانشگاه مک مستر کانادا

استاد دانشگاه علوم تکنولوژی لیل پاریس

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

استاد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران

استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

استادیار دانشگاه حتی ترکیه

طراح روی جلد: محمدرضا عدلی

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: سیده آمینه حسینی

نشانی: تهران، پونک، حصارک، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، کدپستی: ۱۴۷۷۸۹۳۸۵۵

تلفن و دورنگار: ۴۴۸۶۵۳۵۱

سامانه مجله: jhcin.srbiau.ac.ir

پست الکترونیک: tarikh@srbiau.ac.ir

چاپ و صحافی: انتشارات واحد علوم و تحقیقات

این مجله بر اساس مجوز شماره ۱۲۴/۴۱۵۱ مورخ ۸۴/۱۰/۱۹ هیأت نظارت بر مطبوعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده و بنا بر رأی

سی و یکمین جلسه مورخ ۱۳۸۵/۹/۳۰ کمیسیون بررسی و تأیید مجلات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، حائز درجه علمی و پژوهشی شده است.

بهای تک‌شماره: ۵۰۰۰۰ ریال

مجله تاریخ و تمدن اسلامی در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: www.isc.gov.ir

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: www.sid.ir

پایگاه مجلات تخصصی نور: www.noormags.com

Tārīkh wa Tamaddun-i Islāmī

A Semi-annual Journal of History & Civilization of Islamic Nations

Vol. 13, No. 26, Fall 2017 & Winter 2018

License Holder: Islamic Azad University, Science and Research Branch

Managing Editor & Editor in Chief: H. Alemzadeh

Editor: N. Zeilabi

English Editor: Fahimeh Mokhber Dezfouli

Arabic Transliteration: Mazyar Rezaee Hajidehi

Administrating Manager: M. Anoush

Editorial Board:

H. Alemzadeh Prof. of Islamic Azad University, Science & Research Branch

M. Alviri Associate Prof. of Baqir al-Olum University

A. Badkoubeh Hazaveh Associate Prof. of Tehran University

H. Bell Prof. of University of Exeter Britain

A. Djebbar Prof. of University of Lille-1, France

H. Gharachanlou Prof. of Tehran University

F. Mokhber Dezfouli Assistant Prof. of Islamic Azad University, Science & Research Branch

M. Najj Associate Prof. of Encyclopaedia Islamica Foundation

M. Sepehri Prof. of Islamic Azad University, Center Tehran Branch

L. Takim Prof. of McMaster University

H. Wakamatsu Assistant Prof. of Haiti University Turkey

Art work: M. Adli

Typetting & Layout: Seyyedeh Amine Hosseini

Address: Faculty of Law, Theology and Political Science, Science and Research Branch, Islamic

AzadUniversity, Hesarak, Poonak, Tehran 1477893855, Iran. TelandFax:(+9821) 44865351

E-mail: tarikh@srbiau.ac.ir

Website: jhcin.srbiau.ac.ir

Printing and Binding: Science and Research Branch Press

www.isc.gov.ir

www.sid.ir

www.noormags.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

-
- ۳ ورود اخبار تاریخی به انساب‌نگاری‌های دوره اسلامی تا پایان سده سوم هجری: مراحل و انگیزه‌ها
محمد تقوی و علی بیات
- ۲۵ جنگ، صلح و ازدواج: روابط خُمارویه طولونی (حک. ۲۷۰-۲۸۲هـ) با خلافت عباسی
معصوم‌علی پنجه
- ۳۹ حرفه آهنگری در منابع اسلامی از منظر تاریخ اجتماعی
نگار ذیلایی
- ۶۱ جغرافیای حافظ ابرو و تقویم البلدان ابوالفدا: بررسی تطبیقی
زهرا رضایی نسب و قنبرعلی رودگر
- ۹۳ جایگاه ایالت اردلان در مناسبات عثمانی - صفوی
کریم فرجی قرابقلو، محمدعلی رنجبر و قسیم یاسین
- ۱۱۷ سرخس کهنه و سیاست سلسله‌های ایرانی در قبال آن (۹۱۶-۱۳۰۰هـ)
مرتضی دانشیار
- ۱۳۹ سیاست کردن در دوره قاجار (۱۲۱۰-۱۲۶۴هـ) مطالعه موردی: کورکردن
بابک روح‌الامینی و سیدهاشم آقاجری
-

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۳-۲۳

ورود اخبار تاریخی به انساب‌نگاری‌های دوره اسلامی تا پایان سده سوم هجری:

مراحل و انگیزه‌ها^۱

محمد تقوی^۲

دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

علی بیات^۳

دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

قوم عرب از دیرباز به مقوله «نسب» به دلیل اثبات هویت و تفاخرات قبیله‌ای توجه خاصی داشت. با ظهور اسلام و تأکید آن بر هویت و مساوات همه انسان‌ها، به‌طور موقت از این توجه کاسته شد؛ اما بعد از رحلت پیامبر(ص) بنا بر عواملی چون تمرکز قدرت، توسعه قلمرو حاکمیت و... به تدریج انگیزه‌های جدیدی برای توجه به نسب پدید آمد و انساب‌نگاری یکی از گونه‌های مهم در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی گردید. در شرایطی که هدف اصلی این‌گونه آثار، ذکر نسب افراد و قبایل عرب بود، اخبار تاریخی به تدریج و متأثر از عوامل مذکور و عواملی دیگر چون ورود عناصر غیرعرب به جهان اسلام و تحولات اجتماعی و سیاسی و تبعات ناشی از آنها وارد کتاب‌های انساب شد. پیوند بین اخبار تاریخی و انساب‌نگاری‌ها، بنا بر معیار آثار بر جای مانده نسب‌نگاری تا پایان سده سوم هجری و حجم و میزان ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب، طی سه مرحله قابل تبیین است: اخبار تاریخی تا پیش از سده سوم هجری که متمایز از «نسب‌نگاری» بود؛ سپس از اواخر سده دوم و از اوایل سده سوم هجری که به شکل محدودی در آثار مورخانی چون مدائنی و زبیر بن بکار با نسب‌نگاری تلفیق یافت و سرانجام از اواسط سده سوم هجری به بعد که به طور گسترده وارد انساب‌نگاری‌ها شد؛ چنان که می‌توان انساب الأشراف بلاذری را نمونه بارز مرحله اخیر و بر خلاف عنوانش، کتابی در «تاریخ» دانست نه «نسب».

کلیدواژه‌ها: نسب‌نگاری، اخبار تاریخی، تاریخ‌نگاری اسلامی، بلاذری.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۹/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۸

۲. رایانامه، مسؤول مکاتبات: m.taqavi93@ut.ac.ir

۳. رایانامه: abayat@ut.ac.ir

مقدمه

توجه قوم عرب به مقوله نسب، پیشینه تاریخی طولانی دارد؛ برای مثال، بخش زیادی از کتیبه‌های بخش شمالی اردن کنونی را که به زبان سامی است، اطلاعات نسب‌شناسی در بر می‌گیرد. تاریخ‌گذاری این نوشته‌ها تقریباً مربوط به یک سده پیش از میلاد است و شجره‌نامه فرد را بیان می‌کند. چنین اطلاعاتی که به نسل‌های بعدی اعراب نیز منتقل شد، متعلق به همان زمان خود بوده، نه دوران بعد؛ همان‌طور که در ابتدای انجیل متی نیز چنین روایت‌هایی به چشم می‌خورد و بی‌شک بازتاب دغدغه‌های فکری مردمان شرق میانه در دوران باستان است. اما «نسب» برای عرب صرفاً یک دغدغه انسانی و قبیله‌ای نبود؛ چرا که در مورد حیواناتی چون اسب نیز مهم تلقی می‌شد و از این رو مفهومی دلاورانه از آن استنباط می‌شود.^۴ به‌طور کلی، نسب باید در وهله اول به‌عنوان یک اصل و قاعده نظام‌بخش در نظر گرفته شود، یعنی ابزاری معرفتی که ارتباطش با تاریخ از جهت تنظیم آن بر مبنای قبیله و خاندان است؛ هم‌چنین تأکید نسب بر «بزرگان» (فحول، ج فحل) است، چه در مورد انسان و چه در مورد اسب^۵ که در بین دیگر پدیده‌ها به معنای «تداوم‌دهنده نسل» است.

در این باب که نسب‌شناسی متعلق به ملیت یا قوم خاصی است نمی‌توان به قطع نظر داد. ابن طقطقی (د. ۷۰۹ هـ) نسب‌شناسی را از جمله دانش‌های مختص قوم عرب می‌داند؛^۶ اما همو در جای دیگر به اهتمام اهل کتاب به حفظ نسب خود اشاره کرده و از کتاب‌های مسیحیان بغداد در این زمینه یاد می‌کند،^۷ و جواد علی انساب را نه به معنای مشهورش، که گونه‌ای از «پیمان» میان قبیله‌ای با مصالح و منافع مشترک دانسته که از مجموع آن، نیروی واحدی پدید می‌آید.^۸ افزون بر این، حفظ انساب به منزله شکلی از بیان تاریخی بود که به

4. Khalidi, 49.

۵. مورخانی چون هشام کلبی آثاری با نام انساب الخیل نوشته‌اند (ابن ندیم، ۹۷).

۶. ابن طقطقی، ۲۹.

۷. همان، ۳۰-۳۱.

۸. جواد علی، المفصل، ۴۰۲/۱.

صورت روایات شفاهی در میان عرب جاهلی رواج داشته است. در این روایات تنها نام‌هایی در قالب شجره ذکر می‌شد و به ندرت حاوی مطالب و رویدادهای تاریخی درباره افراد بود. از سوی دیگر، تدوین نسب‌نامه‌ها مدت‌ها پس از ظهور اسلام و با هدف تصحیح تبارنامه‌های مشکوک و جلوگیری از تردیدها و فریب‌کاری‌ها صورت گرفت؛ از این رو، صحت تاریخی نسب‌نامه‌ها محل تردید است.^۹

به تدریج و با گسترش سنت تاریخ‌نگاری دوره اسلامی، تنظیم آثار به شیوه نسب، یکی از انواع شیوه‌های تاریخ‌نویسی و موجب ظهور نوعی از آثار مبتنی بر شیوه نسب‌نگاری شد که در آنها محتوای تاریخی بر اطلاعات نسب‌شناسی غلبه داشت. با وجود تحقیقات بسیاری که تاکنون در مقوله نسب‌نگاری انجام شده،^{۱۰} اما چگونگی، انگیزه‌ها و عوامل ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب مغفول مانده است و بیشتر به کتاب‌شناسی انساب‌نگاری-ها و کارکردهای این سبک تاریخ‌نگاری اسلامی توجه شده است. از این رو پژوهش حاضر را می‌توان نخستین گام در تبیین مراحل و عوامل ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب دانست.

۱. انگیزه‌های توجه به «نسب» در دوره اسلامی

ساختار قبیله‌ای نظام اجتماعی و سیاسی شبه‌جزیره عربستان، موجب توجه به روایت تاریخ قبیله و قبایل وابسته به آن و توجه به حوادث ایام، مفاخرات، مدایح و مثالب آنها شد^{۱۱} و به تعبیری «نسب» هویت‌بخش قوم عرب بود. اهمیت نسب و حفظ آن تا آنجا پیش می‌رفت

۹. روزنتال، ۳۳/۱-۳۴.

۱۰. برای نمونه، رک. صفری فروشانی و عالمی، «عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی و کارکردهای آن»، ۱۰۳-۱۳۰؛ همان‌ها، «کتاب‌شناسی انساب‌نگاری اسلامی تا پایان سده هفتم»، ۴۳-۷۵؛ عالمی، ۳۱-۷۹؛ مشهدانی، ۶۹/۱-

۱۳۵: "Nasab", s.v. Rosenthal.

۱۱. جواد علی، «موارد تاریخ الطبری»، ۱۴۶.

که عرب‌ها بعد از فراغ از مناسک حج، در بازار عکاظ جمع می‌شدند، نسب خود را عرضه کرده و آن را نشانه اتمام مناسک می‌دانستند.^{۱۲} حتی برخی از سنت‌های عصر جاهلی، مانند سنت منافره،^{۱۳} بر اساس تفاخرات حسب و نسب دو طرف انجام می‌شد.

آن‌چه شناخت علم انساب را در دوره اسلامی مهم می‌ساخت، لزوم شناخت پیوستگی شعوب و قبایل و روابط داخلی آنها، مراتب و مدارج آنها نسبت به هم و نیز اهمیت آگاهی از انساب در کنار ایام‌العرب و اشعار دوره جاهلی به عنوان یکی از موارث اصلی مؤثر در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی بود. در واقع، مسأله نسب و تفاخر به انساب و رقابت و کشمکش میان قبایل در دوره اسلامی به کلی از بین نرفت؛ بلکه برعکس، شواهدی در تداوم این انگیزه‌ها در دست است؛^{۱۴} برای مثال، در جنگ بدر اگرچه تقابل اصلی میان مسلمانان و کفار قریش و به دیگر تعبیر میان اسلام و کفر بود، اما جنگ واقعی به لحاظ ساختار اجتماعی میان قبیله قریش و قبیله اوس و خزرج بود. مسأله محارم و ممنوعیت ازدواج با آنها، قوانین مربوط به ارث، درگیری‌های داخلی (نظیر قتل عثمان و شورش عبدالله بن‌زبیر)،^{۱۵} احیای تفکر قبیله‌گرایی در دوره امویان، اختلاف بر سر خلافت بنی‌هاشم و بنی‌امیه،^{۱۶} ورود تدریجی عناصر غیر عرب هم‌چون ایرانی‌ها، ترک‌ها و بربرها به سرزمین‌های اسلامی، تلاش عباسیان برای نشان دادن برتری خونی خود و نزدیکی‌شان به پیامبر (ص) در

۱۲. ابن‌فندق، ۱۹۶/۱. آیه «فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ لَدِكُرِّكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا» (بقره/ ۲۰۰) در نفی همین سنت جاهلی نازل شد (طبری، جامع البیان، ۵۴۰/۳).

۱۳. منافره از جمله سنت‌های عرب جاهلی بود که طی آن دو نفر در صورت اختلاف در حضور یک حکم به بیان افتخارهای قبایل و خاندان‌شان می‌پرداختند. یکی از مشهورترین منافره‌ها میان عبدالمطلب و حرب بن‌أمیه انجام شد (در این باره، نک. ابن‌حیب، ۹۰/۱-۹۴).

۱۴. در دو حدیث از پیامبر (ص) کارکرد نسب در دوره اسلامی بیان شده است: «نسب به مثابه هویت شما نیست؛ بلکه شما همگی فرزندان آدم هستید...» (ابن‌حنبل، ۶۵۱/۲۸). «نسب خود را بشناسید تا از طریق آن، صله رحم به جا آورید» (همو، ۴۵۶/۱۴؛ ترمذی، ۱۲۱/۴-۱۲۲).

15. Noth, 38.

16. Idem, 79-80.

قیاس با بنی‌امیه و علویان و جریان شعوبی‌گری^{۱۷} از دیگر عوامل توجه به نسب‌نگاری در دوره اسلامی بوده است.^{۱۸} هم‌چنین با شروع فتوحات اسلامی و سرازیر شدن غنائم به مرکز حکومت، به شناخت نسب قبایل و تعداد افراد آن نیاز شد و سرانجام خلیفه دوم به نسب-شناسان فرمان ثبت و ضبط انساب قبایل و افراد و طبقه‌بندی آنها را بر مبنای سابقه در اسلام و قحطانی و عدنانی بودنشان صادر کرد.^{۱۹}

علاوه بر نسب‌نگاران، سیره‌نویسان نیز به مقوله نسب‌نگاری توجه داشته‌اند. ابن‌اسحاق کتاب خود را با اطلاعات نسب‌شناسی پیامبر(ص) آغاز می‌کند و احتمالاً در این کار از انجیل متی که با نسب مسیح آغاز شده، الگو گرفته باشد.^{۲۰} با این حال، او به ندرت به طور جامع اطلاعات نسب‌شناسی را در کتاب خود می‌آورد؛ مگر در مورد کسانی که دارای نسبی افتخارآمیز بوده‌اند یا جایگاهی بلند در ارتباط با پیامبر(ص) داشته‌اند؛ مثلاً نسب حلیمه دایه پیامبر(ص) و خدیجه(س) نخستین همسر پیامبر(ص) که از زنان برجسته در سیره پیامبر(ص) اند، به طور کامل ذکر شده است؛^{۲۱} در المغازی واقدی، نسب‌شناسی محل توجه اصلی نویسنده نیست و صرفاً به هنگام فهرست کردن نام افراد شرکت‌کننده در وقایع مهم، به نسبشان اشاره شده است.^{۲۲}

از سده سوم هجری به بعد، گاه محدوده انساب‌نگاری کوچک‌تر می‌شد و گروهی خاص_ نه لزوماً همه قوم عرب_ را در بر می‌گرفت، برای مثال، نویسندگان شیعی انساب و

۱۷. در این باره، نک. زکار، ۸۷-۹۶؛ عالمی، ۶۰؛ Robinson, 76-79.

۱۸. منتظرالقائم و سعیدی، ۸۶-۸۹. برای بحث تفصیلی درباره انگیزه‌های نسب‌نگاری در دوره اسلامی، رک. مشهدانی، ۱۳۵-۲۹/۱؛ صفری فروشانی و عالمی، «عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی و کارکردهای آن»، دو فصلنامه مطالعات تاریخی جهان اسلام، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ۱۰۳-۱۳۰.

۱۹. بلاذری، فتوح البلدان، ۴۳۱-۴۳۲؛ عالمی، ۶۰؛ Robinson, 81.

20. Khalidi, 50.

۲۱. ابن‌اسحاق، ۱۰۱/۱، ۱۲۹/۱؛ Khalidi, 61.

۲۲. برای نمونه، نک. واقدی، ۱۳۰/۱-۱۳۱، ۴۹۵/۲-۴۹۶، ۶۹۹/۲-۷۰۰.

اعقاب علویان را مورد توجه قرار دادند؛^{۲۳} عده‌ای فقط نسب قریش را به نگارش در آوردند^{۲۴} و عده‌ای نیز در آثار تاریخی درباره حاکمانی با منشأ بدوی هم‌چون ترکان و مغولان، معمولاً مقدمه‌ای به تبارشناسی آن قوم اختصاص دادند.^{۲۵}

۲. عوامل مؤثر در ورود اخبار تاریخی به نسب‌نگاری دوره اسلامی

به نظر می‌رسد دو عامل اصلی در ورود تدریجی اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب مؤثر بود: تحولات تاریخ‌نگاری اسلامی طی سده سوم هجری و حضور پررنگ عناصر غیر عرب در جهان اسلام.

تاریخ‌نگاری اسلامی طی سده سوم هجری تحولاتی را پشت سر گذاشت. بهره‌گیری از تک‌نگاری‌های سده دوم هجری در تألیف آثار جامع تاریخی نظیر *أنساب الأشراف* بلاذری، *اخبار الطوال* دینوری و *تاریخ یعقوبی* از جمله این تحولات بود که طی آن، بخشی از محتویات این تک‌نگاری‌ها از سوی نسب‌نویسان وارد آثار حوزه انساب شد. به لحاظ عنوان و محتوای آثار نیز به نظر می‌رسد تغییراتی طی سده سوم هجری پدید آمده باشد. گفت‌وگویی میان زبیر بن بکار (د. ۲۵۶هـ) و اسحاق موصلی (د. ۲۳۵هـ) در دست است که طی آن، اسحاق موصلی زبیر را به دلیل نوشتن کتابی که عنوان «نسب» دارد، ولی محتوایش مانند کتاب‌های «اخبار» است، مورد عتاب قرار می‌دهد. زبیر نیز در پاسخ به ایراد اسحاق، به یکی از کتاب‌های وی اشاره می‌کند که عنوان «الآغانی» دارد، اما محتوایش مانند کتاب‌های «المعانی» است.^{۲۶} این گفتگو به خوبی بیانگر تحولات جاری در تاریخ‌نگاری سده سوم هجری است.

۲۳. درباره انساب‌نگاری علویان، نک. Morimoto, 541-570; Bernheimer, 1-15.

۲۴. در این باره، نک. ادامه مقاله.

۲۵. ناجی، ذیل «تاریخ‌نگاری».

۲۶. بغدادی، ۴۷۱/۸.

غلبه سبک انساب‌نگاری در نیمه نخست سده سوم هجری باعث شد تا عده‌ای هم‌چون مصعب زبیری،^{۲۷} زبیر بن بکار^{۲۸} و بلاذری بهترین راه ارائه اخبار تاریخی را در قالب انساب‌نگاری بدانند. آن‌چه به این موضوع کمک می‌کرد، قدرت‌گیری عناصر غیرعرب به ویژه ترکان در دستگاه خلافت بود که ضرورت پرداختن به مفاخر قوم عرب را بیشتر می‌کرد. بنابراین، جمع و تدوین اخبار سیاسی بر محور انساب قبایل عرب که ضرورتی عملی بود، به ضرورتی ذهنی و نظری بدل گشت. ارائه اخبار تاریخی در قالب انساب به خوبی این هدف را برآورده می‌ساخت؛ زیرا ضمن پرداختن به انساب عرب، اخبار تاریخی مربوط به شخصیت‌های عرب و مفاخر آنها نیز ذکر می‌شد. نکته قابل توجه آن‌که عمده نسب‌نگاری‌های حاوی اخبار تاریخی مربوط به دوره متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷هـ) به بعد است که فزونی قدرت ترکان در خلافت عباسی، خلیفه را نیز وادار به واکنش کرد.^{۲۹} اما این‌که چرا افرادی چون زبیر بن بکار و بلاذری در نسب‌نگاری‌های خود بر میزان روایت‌های تاریخی افزوده‌اند، باید گفت که آنها احتمالاً به دلیل تبخّر در علم انساب و علاقه به آن، ساختار این آثار را برای تدوین اخبار تاریخی مناسب یافته‌اند. البته هیچ شاهدهی بر این‌که این نویسندگان واقعا قصد نگارش تاریخ داشته‌اند در دست نیست؛ اما آن‌چه انجام داده‌اند، به ویژه بلاذری، چیزی جز آن نیست.

۳. مراحل ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های انساب

تنوع اخبار و روایت‌هایی که در تک‌نگاری‌های سده دوم هجری وجود داشت، مورخان سده سوم و چهارم هجری را با انبوهی از اطلاعات گوناگون نظیر انساب، فتوح، مقاتل، تاریخ

۲۷. نک. همین مقاله، ۱۴.

۲۸. نک. همین مقاله، ۱۵.

۲۹. متوکل عباسی در جهت مقابله با اقتدار ترکان، سه پسرش را به ترتیب به عنوان ولیعهد برگزید و اقدام به از میان برداشتن سران ترک کرد، اما ناکام ماند (طبری، تاریخ، ۱۷۵/۹-۱۷۷/۹، ۲۲۹/۹).

شهرها، حروب، فتن و... مواجه می‌ساخت.^{۳۰} نکته مهم در این باره، توانایی مورخ در چگونگی بهره‌گیری و تدوین این اطلاعات بود. مورخانی چون بلاذری از این جهت که شماری از مشایخ وی در زمینه علم انساب چیرگی داشتند،^{۳۱} شیوه تنظیم کتاب‌شان را بر همین محور انتخاب کردند. او خود را منحصر به ذکر اطلاعات نسب‌شناسی افراد نکرده و اخبار تاریخی پیرامون آنها را نیز آورده است. ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های انساب روندی تدریجی دارد که آن را بنا بر محتویات کتاب‌های انساب به جای مانده از سده دوم تا پایان سده سوم هجری، می‌توان طی سه مرحله بررسی کرد:

مرحله نخست (از سده دوم تا اوایل سده سوم هجری)

علم انساب در دوره اسلامی در ابتدا معطوف به شناخت حسب و نسب افراد و قبایل عرب بود، ولی این رویه به مرور گسترش یافت و بر بار تاریخی آن افزوده شد. بدیهی است برای جامعه قبیله‌ای عرب، شناخت تاریخ تحولات مناطق مختلف آن نیازمند دانش تبارشناسی بود. نسب‌نگاران دوره اسلامی از اهتمام به نسب یک قبیله به سوی توجه به مجموع قبائل رفتند و به تدریج اخبار و انساب امت، محور توجه ایشان قرار گرفت. این تحول سبب گسترش نگرش تاریخی در میان انساب‌نگاران شد؛ اما آن‌چه ارتباط میان انساب و تاریخ را آسان‌تر کرد اعضای برجسته قبایل و خاندان‌ها بودند که اکنون قدرت سیاسی را نیز بر عهده داشتند و ضبط و تدوین اخبار و انساب آنان در واقع نوعی تاریخ‌نگاری محسوب می‌شد.^{۳۲} طی این مرحله می‌توان از تمایز بین «اخبار» و «انساب» سخن گفت. با اینکه تعداد زیادی از کتاب‌هایی که در این دوره نوشته شده بود باقی نمانده است، اما بر اساس عناوین آثاری

۳۰. نک. ابن‌ندیم، ۱۵۰-۱۷۹.

۳۱. نک. تقوی، ۲۹-۳۲.

۳۲. سجادی، ۹۷.

چون اخبار ربیع و أنسابها^{۳۳} از خراش بن اسماعیل شیبانی (د. ح ۱۲۰هـ)، نسب خُندف و أخبارها^{۳۴} اثر ابویقظان نسابه (د. ۱۹۰هـ) و دو کتاب نسب طی و أسد و أخبار طی و نزولها الجبلین^{۳۵} از هیثم بن عدی (د. ۲۰۷هـ) می‌توان احتمال داد که این نویسندگان بین «اخبار» و «انساب» تمایز می‌نهادند؛ به طوری که نویسنده‌ای چون ابویقظان نسابه که قصد نگارش کتابی را در زمینه نسب داشت، با آوردن کلمه «اخبار» در عنوان کتاب خود، خواننده را متوجه وجود اخبار تاریخی در کتابش می‌ساخت. بالعکس، کسی چون خراش شیبانی با ذکر «أنسابها» در عنوان کتابش، خواننده را متوجه وجود اطلاعات نسب‌شناسی در آن کرده است. بنابراین، ذکر توأمان اخبار تاریخی و اطلاعات نسب‌شناسی در این آثار، می‌تواند گام نخست در تلفیق میان این دو مقوله، هرچند به صورت مختصر، تلقی گردد؛ هر چند باید توجه داشت که این مدعا صرفاً بر اساس نام این آثار صورت گرفته است و با توجه به باقی نماندن آثار مذکور نمی‌توان در این باره نظر قطعی داد؛ همان‌طور که اگر امروزه نسخه‌ای از أنساب الأشراف بلاذری و یا الانساب سمعانی باقی نمانده بود، قضاوت درباره محتوای آنها بر اساس نام‌شان، با شناختی که امروزه بر اساس محتوای این آثار داریم تفاوت می‌کرد.

از میان کتاب‌های این دوره که امروزه باقی مانده است، به طور خاص می‌توان به دو کتاب حذف من نسب قریش مؤرّج بن عمرو سدوسی (د. ۱۹۵هـ) و جمهرة النسب هشام کلبی (د. ۲۰۷هـ) اشاره کرد. کتاب مؤرّج محدود به اطلاعات نسب‌شناسی افراد است و اخبار تاریخی در آن راه نیافته است. او در ابتدای کتاب به خواننده یادآور می‌شود که قصدش در این اثر، ذکر اخبار تاریخی پیرامون قریش نیست:

۳۳. ابن ندیم، ۱۷۹.

۳۴. همو، ۱۵۹.

۳۵. همو، ۱۶۷.

«ابوجعفر احمد بن محمد یزیدی از ابوفید مؤرّج بن عمرو سدوسی روایت کرد که می‌گفت: این کتابی مختصر در نسب قریش است. اگر می‌خواستیم کتابی جامع بنویسیم، تاریخ دوره پیامبر و بنی‌عباس تمام عمرم را می‌گرفت و ناتمام می‌ماند».^{۳۶}

این کتاب از حیث ساختار شبیه به کتاب هشام کلبی است که ساختارهای درون قبیله-ای قریش را به اجمال به تصویر می‌کشد. در واقع می‌توان گفت این کتاب بیشتر در ستایش نیای مسلمان عرب‌ها نوشته شده است، تا تفاخر قومی عرب و برتری‌های قبیله‌ای.^{۳۷} مؤرّج درباره عباس بن عبدالمطلب در مجموع نه خبر ذکر می‌کند که تنها سه خبر به وقایع تاریخی مربوط است و مابقی به ذکر فرزندان او اختصاص دارد.^{۳۸} ذکر این سه خبر نیز با گرایش‌های عباسی او بی‌ارتباط نیست؛ چرا که مؤرّج در این باره بر رابطه نزدیک او و فرزندش با پیامبر (ص) تأکید دارد.^{۳۹} آن‌چه در این کتاب به پیامبر (ص) اختصاص یافته، منحصر به ذکر نام پدر و مادر ایشان است و هیچ خبر تاریخی پیرامون ایشان را در بر ندارد.^{۴۰} درباره علی بن ابی‌طالب (ع) نیز صرفاً به حضور وی در دو جنگ بدر و خندق و نام فرزندان ایشان اشاره شده است.^{۴۱} مؤرّج درباره افراد و خاندان‌های دیگر نیز غالباً به ذکر اطلاعاتی پیرامون نسب-شناسی ایشان اکتفا می‌کند و جز موارد بسیار معدود، به اخبار تاریخی پیرامون آنها نمی‌پردازد.

۳۶. سدوسی، ۲. عبارت مذکور به وضوح نشان می‌دهد که در این مرحله مورخان میان اطلاعات مربوط به انساب و اخبار تاریخی کاملاً تفاوت می‌نهادند.

37. Khalidi, 56.

۳۸. سدوسی، ۶-۸.

۳۹. همو، ۸. ذکر ابوطالب در زمره کسانی که اسلام نیاوردند (همو، ۱۵) نیز احتمالاً در راستای گرایش‌های عباسی مؤرّج است تا بدین ترتیب مرتبه بالاتری به بنی‌عباس در قیاس با علویان دهد.

۴۰. همو، ۶.

۴۱. همو، ۱۶.

هشام کلبی با تألیف *جمهرة النسب* بزرگ‌ترین اثر را در زمینه نسب عرب تألیف کرد. محققان، این کتاب را اثری بی‌نظیر در موضوع خود دانسته‌اند و تمام کسانی که به تألیف کتاب‌های تاریخ عرب و اسلام دست یازیده‌اند، از اطلاعات این کتاب بهره برده‌اند.^{۴۲} *جمهرة النسب* با نسب قریش آغاز می‌شود و در قالب ساختار خویشاوندی قبایل و خاندان‌های مهم عرب، شرح حال مختصری از افراد برجسته هر قبیله بیان می‌کند. این کتاب نه آن‌گونه که ابن اسحاق و واقدی می‌گویند اهمیت ادبی و مقدس‌گونه دارد و نه کتابی است که صرفاً از سوی کلبی نوشته شده باشد؛ چرا که فهرست‌ها، نظرات و اضافات زیادی از سوی سایرین به خصوص محمد بن حبيب (د. ۲۴۵هـ) بر آن افزوده شده است.^{۴۳} برای هشام کلبی، بیان وضعیت فعلی هر قبیله به اندازه بیان نسب آنها اهمیت دارد و تقریباً درباره هر قبیله از سکنی‌گزینی آنها در مناطق مختلف و نیز سیر تاریخی مناطق اسکان یافته ایشان بحث کرده است.^{۴۴} با این حال، اگرچه اخبار تاریخی در این کتاب در قیاس با کتاب مؤرّج سدوسی کمی بیشتر است، اما نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد که این مطالب گفته‌های کلبی است یا افزوده‌های دیگران در دوره‌های بعد. هشام کلبی هم‌چون مؤرّج، درباره پیامبر (ص) به اخبار تاریخی مربوط به ایشان نپرداخته، اما فرزندان و همسران ایشان را به طور کامل نام می‌برد.^{۴۵} چنین اطلاعاتی در زمره گزارش‌های معمول در کتاب‌های نسب است و نمی‌توان آنها را در زمره اخبار تاریخی دانست. در ذیل نام علی بن ابی طالب (ع) هم اگرچه اطلاعات

۴۲. ناجی حسن، ۱۰؛ ابن‌خلکان، ۸۳/۶. هشام کلبی علاوه بر کتاب *جمهرة النسب*، تک‌نگاری‌هایی نیز درباره نسب برخی خاندان‌های عرب دارد. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به نسب بنی‌عدی، بنی‌تیم، بنی‌نوفل، بنی‌زهره، نسب ابی‌طالب، بنی‌عبدشمس، نسب قریش و ... اشاره کرد (ابن‌ندیم، ۹۷-۹۸).

۴۳. شوشتری، ۱۳۲؛ Khalidi, 52.

۴۴. برای نمونه، نک. کلبی، ۳۷، ۶۲، ۶۷.

۴۵. همو، ۳۰.

تاریخی نیامده، اما در مواضع دیگر کتاب به وقایعی چون غدیر خم اشاره شده است.^{۴۶} درباره عباس بن عبدالمطلب و احفاد او نیز هشام کلبی، به مانند مؤرخ سعی در بیان فضائل آنها و قرابت و شباهتشان به پیامبر (ص) دارد.^{۴۷} بنابراین، جمهرة النسب نیز حاوی ارائه اطلاعات مربوط به نسب قوم عرب است و زمان افزوده شدن اندک اخبار تاریخی آن را هم نمی توان تعیین کرد.

مرحله دوم (نیمه نخست سده سوم هجری)

ورود اخبار تاریخی به کتابهای نسب، از نخستین دهه های سده سوم هجری سرعت بیشتری یافت. این زمان مقارن با دوره تسلط ترکان بر دستگاه خلافت است که به طور گسترده از زمان معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷ه) آغاز شده بود. طی این دوره، شماری از نویسندگان که نسب شناس، لغت شناس و یا ادیب بودند به نگارش تاریخ روی آوردند. ابن-زبالة (د. ۱۹۹ه) از نسب شناسانی بود که تاریخ محلی شهر مدینه را نگاشت. قاسم بن سلام (د. ۲۲۴ه) نیز از لغویان مشهور این دوره بود که در کتاب النسب اخبار تاریخی پیرامون افراد را به طور محدود آورده است.^{۴۸} ابوالحسن مدائنی (د. ۲۳۵ه) در همین دوره کتاب نسب قریش و اخبارها را نوشت که امروزه به طور مستقل باقی نمانده است؛^{۴۹} اما درج «اخبارها» در نام کتاب احتمالاً حکایت از آن دارد که وی خود را محدود به ذکر انساب افراد و قبایل نکرده است. هم زمان با مدائنی، مصعب بن عبدالله زبیری (د. ۲۳۶ه) کتاب نسب قریش را نوشت.^{۵۰} با این که مصعب در عنوان کتابش از لفظ «اخبار» استفاده نکرده

۴۶. همو، ۶۳۹-۶۴۰. این رویه در مورد دیگر افراد نیز به چشم می خورد؛ برای مثال می توان به گزارش به شهادت رسیدن اولاد ام البنین در کربلا (همو، ۳۱۸-۳۱۹) و برخی وقایع تاریخی دوره بنی امیه (همو، ۴۰-۴۴) اشاره کرد.

۴۷. همو، ۳۱-۳۲.

۴۸. ابن سلام، ۱۹۹، ۲۰۴.

۴۹. ابن ندیم، ۱۶۹.

۵۰. همو، ۱۸۲. درباره این کتاب، رک. النص، «کتاب نسب قریش...»، ۵۸۶-۵۹۳.

است، اما ذیل اطلاعات نسب‌شناسی برخی افراد، اخباری بسیار موجز در ارتباط با آنان آورده است، از جمله اشاراتی به برخی از وقایع مربوط به قتل عثمان.^{۵۱} با وجود این، کتاب مصعب از حیث میزان اخبار تاریخی، تفاوت چندانی با *جمهرة النسب* کلبی ندارد.^{۵۲} تقریباً هم‌زمان با مدائنی و مصعب، أحمد بن محمد جهمی^{۵۳} (د. بعد از ۲۴۷هـ) کتاب *انساب قریش و أخبارها و زبیر بن بکّار* (د. ۲۵۶هـ) کتاب *نسب قریش و أخبارها*^{۵۴} را نوشتند که نام آثارشان یادآور کتاب مدائنی است. عنوان این آثار نشان می‌دهد که علی‌رغم تداوم تلاش برای تلفیق میان *انساب* و *اخبار*، هنوز تمایز مشهودی بین این دو پدید نیامده بود. با این حال، آثار مذکور نخستین نمونه از ورود گسترده اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب به شمار می‌رود.

کتاب *نسب قریش و أخبارها* زبیر بن بکّار همان‌طور که در عنوانش آمده، حاوی اخبار است، اما شمار این اخبار نسبت به کتاب *مصعب زبیری* فزونی یافته؛ برای نمونه، مصعب درباره ابوطالب جز نام فرزندان و همسران وی، اطلاعات دیگری نیاورده،^{۵۵} ولی زبیر بن-بکّار به حضور ابوطالب در جنگ‌های فجار، همراهی با پیامبر(ص)، عهده‌داری منصب سقایت در دوره جاهلی و... اشاره می‌کند.^{۵۶} زبیر به تناسب بحث از خاندان‌های عرب، به طور مجزا برخی وقایع تاریخی زمان آنها را نیز ذکر کرده است؛ از جمله ماجرای حلف-

۵۱. زبیری، ۱۰۳.

۵۲. برای نمونه، نک. همو، ۴۰، ۷۵.

۵۳. او علاوه بر آن‌که مانند بلاذری از نزدیکان متوکل عباسی بود، شاعر، نسب‌شناس و ادیب نیز بود (شاکر مصطفی، ۲۱۵/۱).

۵۴. بغدادی (۴۶۹/۸) از این کتاب با عنوان *المصنف فی نسب قریش و أخبارهم* یاد کرده است. درباره این کتاب، رک. نص، «*کتب الأنساب المفردة...*»، ۲۱۹-۲۳۵.

۵۵. زبیری، ۳۹.

۵۶. زبیر بن بکّار، ۲۰۵/۲-۲۰۶.

الفضول که ضمن بحث درباره فرزندان عبدالمطلب، بدان پرداخته است.^{۵۷} توضیح مستقل وقایع تاریخی در کتاب‌های نسب پیش از او دیده نمی‌شود و از این حیث کتاب او را می‌توان اولین نمونه برجسته در ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب دانست. بیشتر نویسندگانی که بعدتر از این کتاب بهره برده‌اند، آثارشان در زمینه نسب نیست و از گونه کتب ادبی و تاریخی به شمار می‌آید.^{۵۸} این موضوع نشان از اهمیت مطالب تاریخی این کتاب در کنار اطلاعات و ساختار نسب‌شناسی آن دارد. بنابراین طی نیمه نخست سده سوم هجری که کار گردآوری آثار، اخبار و ادب عربی به اوج رسید و تدوین و نگارش آثاری بر مبنای تک-نگاری‌های پیشین فزونی یافت، زبیر بن بکار و مدائنی از جمله حلقه‌های پیوند میان اخبار و انساب به شمار می‌آیند.

مرحله سوم (نیمه دوم سده سوم هجری)

نسب‌نگاری‌های مؤرّج، مصعب و زبیر اندکی بعد از آنها مورد بازنگری قرار گرفت. نمونه بارز آثار تولید شده در این مرحله أنساب الأشراف بلاذری است. او در این کتاب برخلاف نسب‌نگاران پیشین که قریش را محور کتاب‌های خود قرار داده بودند، تمامیت قوم عرب را مدنظر داشت. مقایسه أنساب الأشراف با دیگر کتاب‌های حوزه انساب‌نگاری، نشان از تفاوت میزان و نوع اخبار تاریخی در آنها دارد.

اگر چه أنساب الأشراف به لحاظ شیوه تدوین، شبیه به کتاب‌های نسب‌نگاری قبل از خود است و عده‌ای بر همین اساس آن را در زمره آثار نسب‌نگاری شمرده‌اند،^{۵۹} اما حجم

۵۷. همو، ۲۱۰/۲-۲۱۱. استفاده زبیر از اخبار تاریخی مربوط به افراد و خاندان‌ها در مورد خاندان خودش پررنگ‌تر است (برای نمونه، نک. زبیر بن بکار، ۶۰/۱-۷۱).

۵۸. برای نمونه، نک. حموی، ۲۶۹/۱، ۴۶۲/۱؛ بغدادی، ۲۶۸/۱، ۱۳/۳، ۱۵۲/۳؛ اصفهانی، ۴۸/۱، ۵۶/۱؛ عسقلانی، ۲۱۹/۱، ۲۲۱/۱، ۲۵۳/۱.

۵۹. صدیق خان، ۹۹/۲؛ آینه‌وند، ۱۲۶؛ نجفی، ۲۱؛ صفری فروشانی و عالمی، «کتاب‌شناسی انساب‌نگاری اسلامی تا پایان سده هفتم»، ۵۷.

کتاب و اخبار مذکور ذیل شرح‌حال هر فرد، متفاوت از دیگر کتاب‌های انساب است. از سوی دیگر، کسانی نیز که شرح‌حال‌شان در این کتاب آمده است، همگی از چهره‌های برجسته صدر اسلام‌اند و انگیزه بلاذری از نوشتن کتاب *أنساب الأشراف* نمی‌تواند صرف بیان نسب ایشان باشد. بلاذری آن نگاه مقدس‌مآبانه به قریش را که در آثار نسب‌نگاری قبل مشهود بود کنار گذاشته و آگاهانه و مستقیم، طبقه‌کاتبان را که خود نیز جزئی از همین طبقه بوده، مدنظر قرار داده است.^{۶۰} غلبه اخبار تاریخی *أنساب الأشراف*، این کتاب را تلفیقی از تاریخ، نسب و شرح‌حال کرده است؛ چنان‌که بنا بر گفته پاتریشیا کرون، این کتاب را باید «تاریخی عمومی که بر مبنای نسب تنظیم شده است» دانست.^{۶۱} بیشتر نویسندگانی که از کتاب بلاذری بهره برده‌اند، از آن با عنوان «تاریخ» یا «اخبار» یاد کرده‌اند.^{۶۲} نکته مهم آن‌که جز صفدی، ابن حجر عسقلانی و سخاوی،^{۶۳} هیچ‌یک از کسانی که عنوان «تاریخ» به این کتاب داده‌اند، نام دیگری برای آن ذکر نکرده‌اند.^{۶۴} بنابراین، اطلاق عنوان «تاریخ» به این اثر حتی اگر نشانگر عنوان دقیق کتاب نباشد، دست‌کم تصور قدما را از این کتاب، که آن را «تاریخ» و نه «انساب» می‌دانستند، بازگو می‌کند.

مقایسه *أنساب الأشراف* با انساب‌نگاری‌های دیگر می‌تواند در تبیین جایگاه این کتاب در سیر ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های انساب راهگشا باشد. همان‌طور که گفته شد، هشام کلبی، قاسم بن سلام و مصعب زبیری در نسب‌نگاری‌های خود اطلاعاتی مختصر درباره قبایل مختلف عرب آورده‌اند و ذیل هر کدام به مواردی چون افراد مشهور آن قبیله،

60. Khalidi, 58-59.

61. Crone, 11.

62. نک. منابع نوشته‌شده تا چهار سده بعد از بلاذری. برای نمونه، نک. مسعودی، ۲۲/۱؛ سیدمرتضی، ۱۴۷/۴؛ ابن‌عساکر، ۷۴/۶؛ ابن‌شهر آشوب، ۵۸/۱.

63. صفدی، ۱۵۷/۸؛ عسقلانی، ۴۷۳/۱، ۴۴۹/۲؛ سخاوی، ۳۱۹.

64. برای مطالعه بیشتر در این باره، نک. تقوی، ۷۹-۸۰.

فرزندان‌شان، کنیه، القاب و برخی صفات ایشان به شکل فشرده اشاره کرده‌اند.^{۶۵} در این کتاب‌ها هیچ مدخلی به طور جداگانه به افراد اختصاص نیافته است و جز در موارد بسیار معدود، اخبار تاریخی در آنها راه نیافته؛ تنها وجه شباهت این آثار با *أنساب الأشراف* در شیوه تقسیم‌بندی آنها بر اساس نسب است. گفتنی است مورخان مذکور از منابع اصلی بلاذری در *أنساب الأشراف* به شمار می‌آیند و بلاذری از آنها به سماع و یا از طریق آثار مکتوب‌شان نقل می‌کند. بلاذری ذیل هر قبیله، اخبار تاریخی مربوط به افراد آن، به ویژه شخصیت‌های برجسته را بنا بر میزان اهمیت ذکر می‌کند و از این حیث، می‌توان کتاب او را شکل توسعه‌یافته‌ای از نسب قریش و اخبارها زیر بن‌بکار دانست؛ برای مثال، در بخش مربوط به *عبدالمطلب* به مواردی چون حلف خزاعه، منافره با حرب بن امیه، حفر چاه زمزم و... اشاره شده است.^{۶۶} این اطلاعات تاریخی درباره *عبدالمطلب* در آثار نسب‌نگاری قبل از بلاذری دست‌کم به چنین شکل جامعی دیده نمی‌شود. بخش مربوط به پیامبر (ص) در *أنساب الأشراف* بیش از هزار روایت را در بر دارد. بخش مربوط به علی بن ابی‌طالب (ع) و *عبدالملک بن مروان* نیز در این کتاب بسیار مفصل و حجم آن چندان است که ابعاد مختلف زمانه آن دور را در بر می‌گیرد.^{۶۷} این حجم از اطلاعات تاریخی نشانگر غلبه اخبار تاریخی بر کتاب‌های *أنساب* از نیمه دوم سده سوم هجری است؛ به طوری که *أنساب الأشراف* را دست‌کم باید به لحاظ محتوا کتاب «تاریخ» دانست نه «*أنساب*». اگرچه ممکن است هدف بلاذری خلق اثری تاریخی نبوده باشد، اما حاصل کار او اثری است ارزشمند در تاریخ صدر اسلام؛ و چنان که روزنتال هم می‌گوید «نیت تأثیری در نتیجه کار ندارد».^{۶۸} غنای

۶۵. برای نمونه، نک. کلیبی، ۳۷-۴۰؛ ابن‌سالم، ۱۹۶-۲۰۶.

۶۶. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ۱/۶۴-۸۷.

۶۷. طبق نسخه خطی کتاب *أنساب الأشراف*، ۲۷۱ برگ به اخبار *عبدالملک بن مروان* اختصاص یافته است که حتی

از بخش مربوط به سیره پیامبر (ص) (۱۳۰ برگ) و علویان (۱۲۰ برگ) بیشتر است (مشهدانی، ۱/۱۳۲).

۶۸. روزنتال، ۱/۷۸.

مطالب تاریخی این کتاب، آن را از کتاب‌های انساب متمایز و بدان ارزش تاریخ‌نگارانه می‌بخشد. از این روی، *أنساب الأشراف* را باید نقطه اوج تألیفاتی دانست که بر اساس نسب تنظیم شده است و به شکل گسترده‌ای اخبار تاریخی مربوط به افراد و قبایل عرب را نیز در بر می‌گیرد.

نتیجه

ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب‌شناسی دوره اسلامی، بر اساس شمار و حجم این اخبار، طی سه مرحله قابل بررسی است. طی مرحله نخست (سده دوم تا دهه نخست سده سوم) میان اخبار و انساب تمایز وجود داشت. به طوری که نویسندگان این دوره، در صورتی که کتاب‌هایشان هر دو مقوله مذکور را در بر می‌گرفت، هر دو اصطلاح را در عنوان اثر ذکر می‌کردند. *أخبار الربيعة* و *أنسابها خراش بن اسماعیل شیبانی* و *نسب خندف* و *أخبارها ابویقطان* نسابه نمونه‌ای از این رویکرد است. *حذف من نسب قریش مؤرّج سدوسی* و *جمهرة النسب هشام کلبی* دو کتاب برجسته‌ای است که طی این مرحله نگاشته شد. این دو کتاب منحصر به ذکر نسب قریش است و جز در مواردی بسیار معدود، فاقد اخبار تاریخی است. طی مرحله دوم (نیمه نخست سده سوم) اخبار تاریخی در حجم بیشتری وارد آثار افرادی چون *مدائنی* و *زبیر بن بکار* شد. ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب در این مرحله محدود و ناظر به مهم‌ترین موضوع درباره فرد یا قبیله بود و همه جنبه‌های زندگانی او را در بر نمی‌گرفت. نسب قریش اثر *مصعب زبیری* و نسب قریش و اخبارها از *زبیر بن بکار* نمونه‌ای از این دست آثار است. سرانجام طی مرحله سوم، حجم اخبار تاریخی در کتاب‌های نسب به اوج خود رسید؛ به طوری که *أنساب الأشراف بلاذری* را صرفاً به اعتبار شیوه تنظیم می‌توان در زمره آثار نسب‌نگاری برشمرد، اما به اعتبار محتوا یک کتاب «تاریخ» به شمار می‌رود. درباره علل ورود اخبار تاریخی به کتاب‌های نسب، باید از دو عامل اصلی یاد کرد: ورود عناصر غیرعرب به جهان اسلام و قدرت‌گیری ترکان، و هم‌چنین تحولاتی که

تاریخ‌نگاری اسلامی طی سده سوم هجری با آن روبه‌رو بود. در این دوره، گروهی از ادیبان، لغویان و نسب‌شناسان به نگارش کتاب‌های تاریخ روی آوردند و بدین منظور، شیوه تنظیم کتاب را بر پایه انساب برگزیدند. به این ترتیب در سده سوم هجری وجود عنوان «نسب» در نام یک کتاب لزوماً به این معنا نبود که اثر مورد نظر صرفاً به اطلاعات نسب‌شناسی افراد و قبایل می‌پردازد.

کتابشناسی

- آیین‌وند، صادق، علم تاریخ در اسلام، تهران، اداره کل تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
- ابن اسحاق، محمد، السیرة النبویة، تحقیق أحمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ هـ.
- ابن حبیب، محمد، المنتمق فی أخبار قریش، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ هـ.
- ابن حنبل، أحمد، مسند، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶ هـ.
- ابن خلکان، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، تحقیق إحسان عباس، بیروت، دار الفکر، ۱۹۷۲ م.
- ابن سلام، قاسم، النسب، به کوشش مریم محمد خیرالدراع، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ.
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، نشر علامه، ۱۳۷۹ هـ.
- ابن طقطقی، الأصبلی فی أنساب الطالبیین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۸ هـ.
- ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ.
- ابن فندق، علی بن زید، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ هـ.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱ ش.
- اصفهانى، ابوالفرج، الأغانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۹۹۴ م.
- بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۷ هـ.
- بلادری، أحمد بن یحیی، أنساب الأشراف، تحقیق محمد حمیدالله، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹ م.
- همو، فتوح البلدان، مقدمه عبدالله أنیس الطباع، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸ م.
- ترمذی، محمد، سنن، قاهرة، دارالحديث، ۱۴۱۹ هـ.

- تقوی، محمد، نقد و بررسی اخبار و روایات درباره امام علی (ع) در انساب الاشراف بلاذری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۹۶ ش.
- جوادی علی، المفصل فی تاریخ العرب، بیروت، دارالملايين، ۱۹۷۶ م.
- همو، «موارد تاریخ الطبری»، مجلة المجمع العلمی العراقی، ۱۳۶۹ هـ.
- حموی، یاقوت، معجم الادباء، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۳ م.
- روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.
- زبیر بن بکار، نسب قریش و اخبارها، تحقیق عباس هانی الجزّاح، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۱ م.
- زبیری، مصعب، نسب قریش، تحقیق لوی پروونسال، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۹۹ م.
- زکار، سهیل، مقدمه بر الاموال ابن‌سالم، به کوشش مریم محمد خیر الدرّج، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ.
- سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۹۰ ش.
- سخاوی، شمس‌الدین، الإعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ، تحقیق فرانتس روزنتال و صالح أحمد العلی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- سدوسی، مؤرّج بن عمرو، حذف من نسب قریش، به کوشش صلاح‌الدین منجد، قاهره، مکتبة دار العروبة.
- سید مرتضی، علم‌الهدی، الشافی فی الإمامة، قم، مؤسسة اسماعیلیة، ۱۴۱۰ هـ.
- شاکر مصطفی، التاریخ العربی و المؤرخون؛ دراسة فی تطور علم التاریخ و معرفة رجاله فی الاسلام، بیروت، دارالملايين، ۱۹۸۳ م.
- شوشتری، مرتضی، نسب‌شناسان مسلمان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲ ش.
- صدیق خان، أبجد العلوم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ هـ.
- صفدی، خلیل بن آیبک، الوافی بالوفیات، تحقیق هلموت ریتز، بیروت، دارالنشر فرانس شتاينر، ۱۴۰۱ هـ.
- صفری فروشانی، نعمت‌الله و محمدرضا عالمی، «عوامل رشد انساب‌نگاری اسلامی و کارکردهای آن»، دو فصلنامه مطالعات تاریخی جهان اسلام، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲.
- همو، «کتاب‌شناسی انساب‌نگاری اسلامی تا پایان سده هفتم»، فصلنامه سخن تاریخ، ش ۱۵، زمستان ۱۳۹۰ ش.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ هـ.

همو، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق عبدالله بن عبدالرحمن ترکی، هجر، مرکز البحوث و الدراسات العربية، ۱۴۲۲ هـ.

عالمی، محمدرضا، انساب نگاری شیعه تا پایان سده هفتم هجری، قم و مشهد، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳ ش.

عسقلانی، ابن حجر، الإصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۴۱۵ هـ.

کلبی، هشام، جمهرة النسب، عالم الکتب، ۱۴۰۷ هـ.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق أسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ.

مشهدانی، محمدجاسم، موارد البلاذری عن الاسرة الاموية، مکه، مكتبة الطالب الجامعي، ۱۴۰۷ هـ.

منتظرالقائم، اصغر و وحید سعیدی، تبیین نقش هشام کلبی در فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳ ش.

ناجی حسن، مقدمه بر جمهرة النسب کلبی، عالم الکتب، ۱۴۰۷ هـ.

ناجی، محمدرضا، «تاریخ نگاری»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ۱۳۹۳ ش.

نجفی، محمدجواد، «نسب شناسی در دوره اسلامی»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۱۳، بهار ۱۳۸۲.

نص، احسان، «کتاب نسب قریش لأبى عبدالله المصعب بن عبدالله الزبيرى (۱۵۶-۲۳۶هـ)»، المجمع اللغة العربية بدمشق، ش ۴، ربيع الآخر ۱۴۱۴ هـ.

همو، «کتاب الأنساب المفردة لقبيلة واحد؛ کتاب جمهرة نسب قریش و أخبارها للزبير بن بكار (۱۷۲-۲۵۶هـ)»، المجمع اللغة العربية بدمشق، مجلد ۶۹، ش ۲، شوال ۱۴۱۴ هـ.

واقدی، محمد بن عمر، المغازی، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ هـ.

Bernheimer, Teresa, "Shared Sanctity: Some Notes on Ahl al-Bayt Shrines in the Early Ṭālibid Genealogies", *Studia Islamica*, 108, 2013.

Crone, Patricia, *Slaves on Horses; the Evolution of Islamic Polity*, London & New York, Cambridge Press, 2003.

Khalidi, Tarif, *Arabic Historical Thought in the Classical Period*, Cambridge University Press, 1996.

- Morimoto, Kazuo, "The Formation and Development of the Science of Ṭālibid Genealogies in the 10th & 11th Century Middle East", *Oriente Moderno*, Anno 18 (79), N. 2, 1999.
- Noth, Albrecht, *The Early Arabic Historical Tradition; A Source-Critical Study*, 2th Edition, in collaboration with Lawrence Conrad, Translated from the German by Michael Bonner, Princeton & New Jersey: Darwin Press, 1994.
- Robinson, Majied, *Prosopographical Approaches to the Nasab Tradition: a Study of Marriage and Concubinage in the Tribe of Muḥammad, 500-750 CE*, PhD Thesis, The University of Edinburgh, 2013.
- Rosenthal, Frantz, "Nasab", *Encyclopedia of Islam*, Edition 2, Leiden, Brill, 1993.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۲۵-۳۸

جنگ، صلح و ازدواج: روابط خمارویه طولونی (حک. ۲۷۰-۲۸۲هـ) با خلافت عباسی^۱

معصومه علی پنجه^۲

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

این جستار در پی تبیین و تحلیل روابط دولت خودمختار محلی مصر و شام، طولونیان با خلافت عباسیان در دوره امارت خمارویه (۲۷۰-۲۸۲هـ) است. روابطی که با جنگ شروع شد و با صلح و ازدواجی سیاسی ادامه یافت. پیروزی طولونیان بر عباسیان در جنگ طواحین بازگشت سلطه طولونیان بر شام و گسترش قلمرو آنان در جزیره را در پی داشت. نمایش اقتدار خمارویه در شام و جزیره، عباسیان را ناچار به پذیرش صلح، و تن دادن به حکومت وی و خاندانش بر سرزمین‌های بین فرات و نیل کرد. سپس خمارویه به قصد تحکیم روابط و تداوم اقتدار خویش با ازدواجی شکوهمند و پر هزینه دخترش را به همسری خلیفه درآورد؛ اما نه پیمان صلح و نه پیوند زناشویی بقای حکومت فرزندان خمارویه را تضمین نکرد و یک دهه بعد، پس از قتل خمارویه (۲۸۲هـ) در ۲۹۲هـ عباسیان طولونیان را ساقط ساختند و مصر و شام را به قلمرو خلافت بازگرداندند.

کلیدواژه‌ها: طولونیان و عباسیان، خمارویه، موفق عباسی، معتضد، قطرانندی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸

۲. رایانامه: panjeh@srbiau.ac.ir

مقدمه

در سده سوم هجری، خلافت عباسی با ظهور دولت‌های خودمختار محلی چون صفاریان و طولونیان روبرو شد که نه تنها به قلمرو محلی خود قانع نبودند بلکه در پی گسترش آن تا مرکز خلافت در عراق برآمدند. احمد بن طولون (حک. ۲۵۴-۲۷۰هـ) بنیانگذار دولت طولونی پس از یک دهه کشمش و دشمنی با موفق،^۳ برادر خلیفه و همه کاره دستگاه خلافت عباسی، در ۲۷۰هـ در حالی مرد که مذاکرات صلح میان وی و موفق آغاز شده بود.^۴ پس از ابن طولون، پسرش خمارویه بدون رضایت خلیفه، المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹هـ)، به امارت مصر و شام رسید. خمارویه اگرچه از پدر خزانه‌ای پر از ثروت به ارث برده بود ولی نزاع حل نشده با دستگاه خلافت، پیوسته حکومت وی را تهدید می‌کرد. استمرار دشمنی خلافت به سرکردگی موفق و چشم طمع فرماندهان ترک عباسی به حکومت شام و مصر، ماترکی بود که پدر برای وی بر جای نهاده بود. این که خمارویه در تقابل و نزاع با موفق و پسرش خلیفه معتضد چه سیاستی در پیش گرفت؟ و چگونه توانست با عباسیان به سازش برسد؟ و پیامدهای این سازش چه بود؟ پرسش‌هایی است که این جستار در پی پاسخ‌گویی، تبیین و تحلیل آن است.

جنگ طواحین (آسیاب‌ها)

بازیگر اصلی در نزاع طولونی-عباسی، برادر خلیفه معتمد، ابواحمد موفق بود. وی که با زیرکی و درایت بر خلیفه و دارالخلافه مسلط شده بود سعی در تقویت قدرت مرکزی خلافت و به زیرکشیدن والیان گردن‌کش داشت. موفق با دریافت خبر مرگ ابن طولون در

۳. موفق در دوره خلافت مهتدی (۲۵۵-۲۵۶هـ)، به مکه تبعید شده بود، اما با افزایش خطر شورشیان زنگ، به سامرا فراخوانده شد (۲۵۶هـ) و فرماندهی سپاه را به عهده گرفت (نک. یعقوبی، ۵۳۹/۲).

۴. بلوی، ۳۰۲-۳۰۵.

۵. برای ثروت ابن طولون، نک. بلوی، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰؛ ابن سعید، ۱/۱۳۲؛ ابن ایاس، ۱/۱۶۹.

اولین اقدام به مذاکرات صلح با طولونیان پایان داد. در تقابل با این تصمیم از آن سوی خمارویه دستور داد که لعن موفق را بر منابر بار دیگر از سرگیرند. سپس به شام آمد و به تنظیم امور آنجا که هر لحظه از ناحیه خلافت تهدید می‌شد، پرداخت؛ وی زبده‌ترین سردارانش را به حکومت شهرها و مناطق مهم و راه‌بردی برگزید و نیروهای بسیاری را در حلب مستقر ساخت.^۶

در همین زمان دو تن از کارگزاران مطیع دستگاه خلافت که از چندی قبل به جرگه کنشگران اصلی سیاست در شام و جزیره وارد شده بودند، از فرصت استفاده کردند و به تصرف شهرهای شام پرداختند؛ اولی اسحاق بن کُنداج، حاکم موصل و جزیره بود که موفق او را در ۲۶۹هـ به عنوان حاکم «قانونی» مصر و شام برگزیده بود و دیگری ابن ابی السّاج محمد بن دیوداد والی وقت انبار بود. این دو که خمارویه جوان و بی تجربه را حریف قابلی نمی‌دانستند، طمع تصرف شام را در سر داشتند و با اجازه و وعده یاری موفق به شام یورش آوردند^۷ و به سرعت بر رقه، ثغور و عواصم چیره گشتند و در ربیع الآخر ۲۷۱هـ پس از تصرف انطاکیه، وارد حلب شدند. دمشق نیز با خیانت و فرار احمد بن دعباش، والی طولونی این شهر، تسلیم شد.^۸

خمارویه برای مقابله، دو لشکر به فرماندهی احمد بن محمد الواسطی و سعد الأیسر^۹ که از جانب دریا هم با کشتی‌هایی حمایت می‌شدند به شام فرستاد. این دو سپاه در ذی الحجّه ۲۷۰هـ قبل از تصرف کامل شام توسط نیروهای حامی خلافت به این منطقه گسیل شده بودند.^{۱۰} واسطی، یار قدیمی ابن طولون در فلسطین، به سبب ترس و کینه‌ای که از

۶. ابن عدیم (۸۰/۱) اشاره دارد که خمارویه هنگامی که در حلب بود، برای موفق نامه‌ای فرستاد و از او خواست که حکومتش در مقابل دعا برای وی، به رسمیت شناخته شود، اما موفق به او پاسخی نداد (نیز نک. زبّود، ۱۲۱).

۷. ابن اثیر، ۴۰۹/۷؛ ابن خلدون، ۴۳۶/۳.

۸. ابن اثیر، همانجا؛ ابن خلدون، همانجا.

۹. در طبری و مقریزی «سعد الأیسر».

۱۰. کندی، ۲۳۳، ۲۳۴؛ مقریزی، ۳۲۱/۱.

خمارویه به دل داشت به مولای خویش خیانت کرد و به سپاه عباسی پیوست؛^{۱۱} با این حال، سپاه خمارویه دمشق را باز پس گرفت و از آنجا برای نبرد با ابن کنداج و ابن ابی ساج به شَیْرَ رُفت. موفق برای یاری به این دو، سپاهی به فرماندهی پسرش احمد ابوالعباس (خلیفه معتضد بعدی) به سوی آنها فرستاد که با شکست و فرار سپاه خمارویه، در شعبان ۲۷۱ هـ وارد دمشق شد.^{۱۳} ابوالعباس احمد ابتدا قصد بازگشت داشت، ولی به اصرار نیروهای خائن به خمارویه که هم اکنون در سپاه وی بودند، منتظر رسیدن خصم شد؛^{۱۴} اما ابن ابی الساج و ابن کنداج که ابوالعباس به سبب تعلق در جنگ با دشمن قبل از آمدن وی، به جبن متهم شده بودند از سپاه عباسی کناره گرفتند و به حلب رفتند؛^{۱۵} و بدین سان اتحادی که موفق ایجاد کرده بود، از هم گسیخت.

دو سپاه در جنوب فلسطین در جایی به نام طواحین^{۱۶} (آسیاب‌ها) در کنار نهر ابی فُطْرُس در ۱۶ شوال ۲۷۱ هـ با هم برخورد کردند. کندی، شمار سپاه طولونی را هفتاد هزار و سپاه عباسی را چهار هزار نفر ذکر می‌کند که به نظر اغراق‌آمیز می‌آید.^{۱۷} در این نبرد ابتدا خمارویه شکست خورد و به مصر گریخت؛ اما با پایمردی سردار شجاع طولونی، سعدالایسر، ابوالعباس احمد هم تاب نیاورد و روی به گریز نهاد؛ عراقیان مغلوب و دمشق به تصرف مصریان درآمد.^{۱۸} سعد غنایم را به سپاهان بخشید و مژده پیروزی به مصر فرستاد. با این پیروزی بار دیگر شام به قلمرو طولونیان بازگشت. نکته قابل توجه، عدم همکاری

۱۱. کندی، ۲۳۴؛ چون وی عامل تحریک خمارویه در قتل برادرش بود.

۱۲. قلعه و ناحیه‌ای در شام نزدیک معرة، از آنجا تا حماة یک روز راه است (یاقوت، ۴۳۴/۳).

۱۳. کندی، ۲۳۵؛ ابن اثیر، ۴۰۹/۷، ۴۱۰.

۱۴. کندی، همانجا؛ ابن خلدون، ۴۳۶/۳، ۴۳۷.

۱۵. ابن عدیم، ۸۱/۱.

۱۶. جایی نزدیک رمله از سرزمین فلسطین (یاقوت، ۵۱/۴).

۱۷. کندی، ۲۳۵.

۱۸. طبری، ۸/۱۰؛ مسعودی، ۵۸۰/۲.

اهالی شام با عباسیان بود تا جایی که اهالی دمشق و طرسوس دروازه های شهر را به روی ابوالعباس بستند و وی ناچار به مرکز خلافت بازگشت.^{۱۹} چندی بعد سعدالایسر را هوای تمرد در سر افتاد. وی خمارویه را به ترس و ناتوانی و سرگرمی به لهو و تجمل‌گرایی^{۲۰} متهم می‌کرد و قصد استقلال از طولونیان داشت. خمارویه که حدود یک‌سال وی را به حال خود رها کرده بود و هنوز خاطره خیانت لؤلؤ^{۲۱} و واسطی را به یاد داشت به وی بدگمان شد. پس در ذی القعدة ۲۷۲هـ به شام آمد و سعد خائن را به قتل رساند.^{۲۲}

در فاصله سال‌های ۲۷۳ تا ۲۷۶هـ به واسطه اختلافی که میان رقبای خمارویه، ابن ابی الساج و ابن کنداج در گرفت و نیز به واسطه پشتکار و همت خود خمارویه، وی فرصت یافت تا قلمرو خویش را تا موصل و جزیره توسعه دهد و با شکوهی وصف‌ناپذیر در کناره‌های دجله بر تخت پیروزی نشیند.^{۲۳} در این زمان قلمرو طولونیان از برقه (در غرب) تا جزیره و از روم (آسیای صغیر) تا بلاد نوبه را شامل می‌شد؛ چندی بعد ثغور نیز به سلطه وی گردن نهاد.^{۲۴}

۱۹. کندی، ۲۳۵؛ ابن عدیم، ۸۲/۱. برای تفصیل این واقعه نک. ابن اثیر، ۴۱۴/۷۰، ۴۱۵.

۲۰. این اتهامات چندان هم بیراه نبود. از نمونه‌های این تجمل‌گرایی، ساخت تالاری بنام «بیت الذهب» بود که سقف و دیوارهای آن با لاجورد و طلا تزیین شده بود؛ دیگر آن‌که دستور داد برای رفع بی‌خوابی‌اش بستری از جیوه «حوض زیتق» (آبگیر جیوه/سیماب) بسازند تا در آن آرام گیرد. در شب‌های مهتابی که نور ماه و درخشش جیوه در هم می‌آمیخت تالو عجیبی داشت (نک. ابن تغری بردی، ۳/۵۴-۶۱).

۲۱. لؤلؤ از فرماندهان احمد بن طولون پس از فتح شام مدتی والی رقه بود. وی در ۲۸۶هـ به مخالفت با ابن طولون برخاست و به موفق پیوست (۶۱۴/۹).

۲۲. کندی، ۲۳۶؛ زیود، ۱۲۷.

۲۳. نک. ابن اثیر، ۴۳۰/۷.

۲۴. زیود، ۱۳۱.

صلح

بررغم این پیروزی و دستاوردهای بزرگ، هم‌چنان سیاست بلند مدت خمارویه در رابطه با دستگاه خلافت عباسی، دستیابی به صلح دائمی بود^{۲۵} تا با دریافت فرمان حکومت خویش از جانب خلیفه به آن شکل قانونی بخشید. این خط مشی در شیوه برخورد وی با اسیران عراقی که در نبرد طواحین به اسارت وی درآمده بودند، منعکس می‌شود؛ او آنها را گرامی داشت و میان بازگشت به دیار خود یا ماندن در مصر مختار گذاشت.^{۲۶}

در رجب ۲۷۳ هـ سرانجام خمارویه و موفق به توافق رسیدند؛ بنا بر گزارش منابع، خمارویه نامه‌ای همراه با هدایا برای موفق فرستاد و خواستار صلح شد.^{۲۷} طبق گزارش کندی معتمد، موفق و ابوالعباس^{۲۸} صلح‌نامه‌ای به دست خویش نوشتند که در آن حکومت «قانونی» مصر و شامات برای سی سال به خمارویه و فرزندانش واگذار شده بود.^{۲۹} خمارویه نیز دستور داد تا از لعن موفق در خطبه دست کشند و نام وی را در خطبه قرین نام خلیفه آورند.^{۳۰} این عهدنامه پیروزی سیاسی بزرگی برای خمارویه بود، چرا که نه تنها جانشینی خویش را به جای پدر بلکه جایگاه خانواده‌اش را به عنوان حاکمان موروثی مصر و شام به تأیید خلیفه رساند. این صلح‌نامه هم‌چنین نشانگر جایگاه والای خمارویه در صحنه سیاسی جهان اسلام آن روز است.

بررغم این سازش، موفق در سراسر سال‌های بعدی تا ۲۷۸ هـ که مرگ به سراغش آمد، پیوسته مشغول دسیسه‌چینی و جمع‌آوری نیرو برای فرستادن به شام بر ضد حکومت

25. Haarmann, "Khumārawayh", *ET*², 5/49.

۲۶. ابن اثیر، ۴۱۵/۷.

۲۷. کندی، ۲۳۷؛ ابن تغری بردی، ۵۱/۳.

۲۸. ابوالعباس احمد، المعتضد بالله، فرزند موفق.

۲۹. بلوی، ۲۳۸؛ ابن تغری بردی، همانجا.

۳۰. کندی، همانجا؛ مقریزی، ۳۲۱/۱.

طولونیان بود.^{۳۱} با مرگ وی دولت طولونی از دست سرسخت‌ترین دشمن خویش رهایی یافت. به دنبال وی ابن کنداج در همان سال و خلیفه معتمد نیز در ۲۷۹هـ از دنیا رفتند.^{۳۲} در ۲۷۹هـ، احمد ابوالعباس بن موفق با لقب معتضد به خلافت رسید.^{۳۳} خمارویه بلافاصله، ابن جصاص (حسین بن عبدالله بن منصور جوهری) را با هدایا و تحف بسیار به نزد خلیفه جدید روانه ساخت.^{۳۴} با اظهار انقیاد خمارویه، پیمان جدیدی در ۲۸۰هـ میان آن دو بسته شد که بر اساس آن سرزمین‌های میان فرات و برقه برای مدت سی سال به خمارویه و فرزندانش واگذار شد؛ در مقابل خمارویه موظف گردید به عنوان خراج‌گذار خلیفه، ۲۰۰/۰۰۰ دینار برای سال‌های گذشته و ۳۰۰/۰۰۰ دینار برای هر سال به دستگاه خلافت بپردازد.^{۳۵} قابل توجه است که در این پیمان، علاوه بر امارت «صلاة و خراج»، برای نخستین بار در تاریخ مصر اسلامی، حق تعیین قاضی نیز به خمارویه واگذار شد.^{۳۶} نیز درخور عنایت است که خلیفه از واگذاری موصل که بنا بر گفته ابن اثیر یکی از درخواست‌های خمارویه بود، سرباز زد.^{۳۷}

ازدواج معتضد با قَطْر النَّدَى^{۳۸} دختر خمارویه

ابن جصاص در دیدار با خلیفه علاوه بر تقدیم هدایا، حامل پیام و درخواستی از طرف

۳۱. زیود، ۱۳۳.

۳۲. کندی، ۲۴۰.

۳۳. همانجا.

۳۴. کندی، ۲۴۰؛ طبری، ۳۰/۱۰.

۳۵. کندی، همانجا؛ ابن تغری بردی، ۵۳/۳.

۳۶. همانجاها.

۳۷. ابن اثیر، ۴۵۴/۷.

۳۸. ابن خلکان (۲۴۹/۲) نام قَطْر النَّدَى را «اسماء» آورده است.

خمارویه برای خلیفه بود و آن پیشنهاد ازدواج دخترش قَطْرَالنَدَى با پسر خلیفه علی بود.^{۳۹} خلیفه اظهار تمایل نمود که خود و نه پسرش با شاهزاده خانم مصری ازدواج کند، با این جمله که «او (خمارویه) می خواهد بوسیله ما اعتبار اندوزد، من اعتبار او را بیشتر می کنم و خود او را می گیرم»،^{۴۰} و ابن جصاص عهده دار آوردن عروس و جهاز وی شد.

این ازدواج یکی از پرهزینه ترین و پرتجمل ترین ازدواج ها در تاریخ اسلام به شمار می رود که باعث شگفتی نویسندگان شده است. قُضَاعی در عبارتی کوتاه اما رسا از فراوانی جهاز قَطْرَالنَدَى این گونه یاد می کند: «با دختر خویش جهازی فرستاد که مانند آن نه دیده شده است و نه شنیده».^{۴۱} هدایای خمارویه برای خلیفه عبارت بود از بیست استر طلا، ده خادم، دو صندوق پارچه های مطرّز، بیست مرد سوار بر بیست اسب اصیل با زین های نقره و با قباهای دیبا و کمربندهای مزین، هفده اسب دیگر با زین و لگام طلا و نقره، سی اسب دیگر با حله های نقش دار، پنج استر با زین و لگام و یک زرافه. هنگامی که ابن جصاص و همراهان به نزد خلیفه تشریف یافتند وی بر آنان خلعت پوشاند.^{۴۲}

مراسم ازدواج سه سال بعد در ۲۸۲ هـ برگزار شد. جهیزیه گران قیمت و پر زرق و برق قَطْرَالنَدَى عبارت بود از اریکه ای (دکّه ای) که از چهار قطعه طلا تشکیل شده بود و با گنبدی مشبک از طلا بر آن که به هر یک از شبکه ها گوشواره ای مرصّع به گوهری گران بها آویزان بود که قابل قیمت گذاری نبود با صد هاون زرین و هزار بند شلوار که قیمت هر کدام ده دینار و روی هم ۱۰/۰۰۰ دینار بود. بندشلوار کالایی ارزشمند بود چنان که قضاعی در قرن پنجم می گوید: «اکنون در همه بازار قاهره یک بند شلوار که به ده دینار ارزد آسان نمی توان

۳۹. طبری، همانجا.

۴۰. مسعودی، ۵۹۹/۲.

۴۱. مقریزی، ۳۱۹/۱.

۴۲. طبری، همانجا.

یافت).^{۴۳}

برخی از منابع به ولخرجی‌های بی حد و حصر خمارویه در این ازدواج اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه مسعودی گوید: «ابن جصاص آن قدر جواهر با قطرالندی آورد که نظیر آن پیش هیچ خلیفه‌ای فراهم نشده بود».^{۴۴} این جواهرات به اندازه‌ای زیاد بود که ابن جصاص بخشی از آن را با اجازه قطرالندی نزد خود نگهداشت. چون قطرالندی اندک زمانی بعد بمرد، ابن جصاص با استفاده از این جواهرات، ثروت فراوانی به هم زد.^{۴۵} نیز از ۴۰۰/۰۰۰ دیناری که خمارویه به ابن جصاص بخشید^{۴۶} می‌توان مخارج سنگین تهیه جهاز را که در چهار طومار مکتوب بود، حدس زد.

پیش از عزیمت عروس به دارالخلافه، مراسم جشنی در قصر خمارویه برپا شد و زنان بسیاری با لباس‌های زیبا و زیورهای گرانبها در آن شرکت کردند. قطرالندی پوششی از حریر سفید بر تن داشت با نیم تاجی از طلا و سرپوشی مرصع و گوشواره‌های طلای حلقه مانند و انگشترهای زرین و بازوبندهای مرصع. چون مهمانان بیامدند سفره بینداختند و در آن گل‌های خوش بوی بریختند. عروس در صدر، مادرش در سمت راست و مادر بزرگش در سمت چپ وی نشستند. دو ظرف بزرگ جلو ایشان نهادند. در ظروف از همه گونه غذا به فراوانی یافت می‌شد.^{۴۷}

در هنگام سفر به بغداد قطرالندی با مرکبی مجلل، از شهر قطنع، پایتخت طولونیان که مردمانش برای بدرقه وی برون شده بودند، راهی شد. خمارویه پیشاپیش موکب بر اسبی کهر سوار بود و شمشیری حمایل داشت. محافظان ویژه‌اش قبا بر تن و با شمشیرهای

۴۳. مقریزی، ۳۱۹/۱؛ ابن دقماق، ۶۷/۴؛ ابن تغری بردی، ۶۱/۳؛ سیوطی، ۱۴۸/۲.

۴۴. مسعودی، ۵۹۹/۲.

۴۵. همانجا؛ سیوطی (۱۴۸/۲) اشاره دارد که خمارویه علاوه بر جهاز مذکور، ۱۰۰/۰۰۰ دینار به قطرالندی داد تا هر آنچه در مصر تهیه نشده بود، در عراق برای خویش بخرد.

۴۶. ابن تغری بردی، ۶۲/۳.

۴۷. حسن، ۴۵۸/۳.

مطلای آویخته بر کمر از پی او روان بودند. از پی آنها سپاهیان بودند که مصریان و ترکان زره و تیر داشتند و سپاهان عباها و عمامه‌های سیاه.^{۴۸}

شاهزاده خانم مصری را در سفر به دارالخلافه جماعتی به سرپرستی یکی از برادران خمارویه، خزرچ یا شیبان و ابن جصاص همراهی می‌کردند. خمارویه فرمان داده بود که از مصر تا بغداد در هر منزلی قصری بنا کنند تا عروس در آن استراحت کند. در این قصرها همه لوازم مورد نیاز وی تدارک دیده شده بود. سفر عروس از مصر به بغداد بی تحمل هیچ مشقتی طی شد، «همانند حرکت نوزاد در گهواره».^{۴۹} عروس و همراهان در دوم محرم ۲۸۲ هـ وارد بغداد شدند. معتضد در این هنگام در موصل به سر می‌برد؛ از این روی، انجام مراسم عروسی چندی به تأخیر افتاد. قطرالنندی در این مدت بنا بر گفته طبری در خانه صاعد بن مخلد،^{۵۰} اقامت گزید.^{۵۱}

خلیفه پیش از آمدن به بغداد از همان موصل یا بلد کابین دختر را نزد پدرش فرستاد. کابین عبارت بود از «۱۰۰/۰۰۰ درهم (۱۰/۰۰۰ دینار) با کالاهای، عطر و تحفه‌های چین، هند و عراق، یک کیسه جواهرات گرانبها شامل مروارید، یاقوت و جواهرات دیگر، یک حمایل، تاج و یک نیم تاج به روایتی کلاه (قَلَنسَوَه) و تاج ویژه ابوالجیش»؛^{۵۲} اما این همه در مقابل جهاز قطرالنندی و دیگر مخارج عروسی بسیار ناچیز می‌نماید.

جشن عروسی در روز دوشنبه چهارم ربیع الاول ۲۸۲ هـ، دو ماه پس از ورود قطرالنندی، برگزار شد. در این روز مقررات خاصی در شهر به اجرا درآمد. طبری که خود

۴۸. همانجا.

۴۹. مقریزی، همان، ۳۱۹/۱؛ ابن تغری بردی، ۳/۶۲-۶۳.

۵۰. ابن مَخلَد، ابوالعلاء صاعد (د ۲۷۶ هـ)، وزیر المعتمد بالله خلیفه عباسی و کاتب الموفق، برادر و ولیعهد او که به همین سبب به ذوالوزارتین ملقب شد. خانه و املاک مصادره شده وی در این تاریخ در اختیار دستگاه خلافت بوده است (سلیم، ۴/۵۹۲-۵۹۳).

۵۱. طبری، ۳۹/۱۰؛ ابن تغری بردی، ۳/۸۷.

۵۲. مسعودی، ۲/۵۹۹؛ ابن ایاس، (۱) ۱۷۱.

احتمالا از شاهدان مراسم بوده است، آن را چنین گزارش می‌کند: «یک روز قبل از عروسی، در دو سمت بغداد ندا دادند که هیچ کس از دجله عبور نکند. دروازه کوچه‌هایی را که مجاور ساحل دجله بود ببستند و بر خیابان‌هایی که به دجله می‌رسید پرده کشیدند. بر دو سوی دجله پاسبانانی گماشتند تا نگذارند افراد از خانه‌های خویش بر ساحل نظاره کنند. چون نماز عشا گزارده شد، کشتی از خانه معتضد بیامد، خادمانی در آن بودند که با خود شمع-هایی حمل می‌کردند. برابر خانه صاعد بن مخلد بایستادند. چهارکشتی دیگر که در کنار خانه صاعد لنگر انداخته بود، عروس را که در کشتی اول جای داشت، تا قصر خلیفه همراهی کردند».^{۵۳} چون خلیفه آن دختر بدید سخت شیفته وی شد، زیرا وی زیبا، خوش سیما و مؤدب یافت.^{۵۴} مراسم زفاف عروس مصری و داماد عراقی در روز بعد صورت گرفت.^{۵۵} قطراندی تنها پنج سال در خانه خلیفه زندگی کرد، زیرا در ۲۸۷هـ درگذشت.^{۵۶}

این ازدواج اگرچه از لحاظ سیاسی باعث تحکیم پیوندهای خاندان طولونی با دستگاه خلافت و نیز افزایش نفوذ خمارویه گردید، لکن از لحاظ اقتصادی، چنان ضربه سختی بر خزانه طولونیان فروآورد که به قول ابن خلکان «چنین شایع شد که معتضد این ازدواج را برای فقیر ساختن طولونیان کرده است».^{۵۷} تشریفات پرخرج این عروسی به همراه اموال بسیاری که خمارویه صرف تجمل‌پرستی و خوشگذرانی‌های خویش کرده بود، باعث کاهش شدید اموال و سرمایه‌های خزانه دولت طولونی شد که در فروپاشی این دولت در زمان جانشینان وی تأثیری بسزا داشت.

۵۳. طبری، ۴۰/۱۰.

۵۴. ابن سعید، ۱۳۵/۱؛ ابن خلکان، ۲۴۹/۲؛ ابن تغری بردی، ۶۳/۳.

۵۵. طبری، همانجا؛ ابن تغری بردی، ۸۷/۳.

۵۶. ابن اثیر، ۵۰۸/۷.

۵۷. ابن خلکان، ۲۵۰/۲؛ نیز ابن اثیر، همانجا.

خمارویه، فرمانروای قدر قدرت و بلامنازع مصر و شام، در اواخر ذی القعدة ۲۸۲ هـ در حالی که در یکی از قصرهایش^{۵۸} در دمشق در بستر آرمیده بود، با حمله دسته جمعی گروهی از غلامانش به قتل رسید.^{۵۹} دولت طولونی پس از وی تنها یک دهه دوام آورد و عباسیان بار دیگر مصر را به قلمرو خویش بازآوردند.

نتیجه

دهه‌های شصت و هفتاد سده سوم هجری شاهد درگیری‌های طولونیان و عباسیان بود. این دشمنی و نزاع در زمان بنیان‌گذار طولونیان، احمد بن طولون در تقابل با برادر خلیفه موفق، بیش از یک دهه در نامه‌نگاری و جنگ روانی و لعن بر منابر تداوم داشت. خصومت دو دولت در دوره خمارویه از نزاع لفظی فراتر رفت و به جنگ منجر شد که پیروزی طولونیان و در نتیجه بازپس‌گیری شام و تسلط بر بخش‌هایی از جزیره را در پی داشت. چندی بعد عباسیان ناچار سیاستی دیگر در پیش گرفتند و با پذیرش صلح، بر حاکمیت خمارویه و فرزندانش بر مصر و شام مهر تأیید نهادند. سپس خمارویه پا از این فراتر نهاد و در جهت کسب اعتبار و اقتدار بیشتر دخترش قطرالتدی را به همسری خلیفه درآورد؛ اما هیچ یک از این تدابیر به پیمان صلح استوار و پایداری نینجامید و یک دهه پس از مرگ خمارویه، عباسیان خلاف پیمانی که بر حکومت موروثی طولونیان بر مصر و شام تأکید داشت، طومار این خاندان را در هم پیچیدند.

۵۸. ابن قصر در دامنه کوه قاسیون پایین تر از دیر مُرّان قرار داشت (ابن تغری بردی، ۶۴/۳).

۵۹. ابن سعید، ۱۳۴/۱؛ کندی، ۲۴۱؛ برای ملاحظه دو روایت مختلف در چگونگی به قتل رسیدن خمارویه نک.

ابن تغری بردی، ۶۳/۳ - ۶۴.

کتابشناسی

- ابن اثیر، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۴۰۲/هـ، ۱۹۸۲م.
- ابن ایاس، محمد بن احمد، بدائع الزهور فی وقائع الدهور، به کوشش محمد مصطفی، قاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۰۲/هـ، ۱۹۸۲م.
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابوالمحاسن، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهرة، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر یا تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۶۸م.
- ابن دقماق، ابراهیم بن محمد، الانتصار لواسطة عقداامصار، به کوشش فولرس، بیروت، المكتب التجاري للطباعة النشر و التوزيع، بی تا.
- ابن سعید مغربی، علی بن موسی، المغرب فی حلی المغرب، قسم خاص مصر، به کوشش زکی محمد حسن و دیگران، قاهرة، مطبعة جامعة فؤاد الاول، ۱۹۵۳م.
- ابن عدیم، ابوالقاسم کمال الدین عمر، زبدة الحلب من تاریخ حلب، به کوشش سامی الدهان، دمشق، المعهد الفرنسي بدمشق للدراسات العربية، ۱۳۷۰هـ/۱۹۵۱م.
- بلوی، ابومحمد عبدالله بن محمد، سیره احمد بن طولون، به کوشش محمد کردعلی، قاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- تّوخی، ابوعلی محسن به علی، نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة، به کوشش عبودالشالجي، بی جا، بی تا، ۱۳۹۱م/۱۹۷۱م.
- حسن، حسن ابراهیم، تاریخ الاسلام السياسي و الدینی و الثقافی و الاجتماعي، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۶۴م.
- زیّود، محمد احمد، العلاقات بین الشام و مصر فی العهدين الطولونی و الاخشیدی، دمشق، دارحسان، ۱۴۰۹هـ/۱۹۸۹م.
- سليم، عبدالامير، «ابن مخلد، ابوالعلاء»، دبا، زیر نظر کاظم موسی بجنوردی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰ش.

- طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، به كوشش محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث، ١٣٨٧هـ/١٩٦٧م.
- كندى، ابو عمر محمد بن يوسف، كتاب الولاية و كتاب القضاة، به كوشش رفق گست، بيروت، مطبعة الآباء اليسوعيين، ١٩٠٨م.
- مسعودى، ابو الحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، به كوشش شارل پلا، بيروت، الشركة العالمية للكتاب، ١٩٨٩م.
- مقريزى، تقى الدين، المواعظ و الاعتبار فى ذكر الخطوط و الآثار، معروف به الخطوط المقريزية، قاهرة، مكتبة الثقافة الدينية، بى تا.
- ياقوت حموى، ابو عبدالله، معجم البلدان، به كوشش فريد عبدالعزيز الجندى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب ابن واضح، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، تهران، علمى و فرهنگى، ١٣٧٨ش.

Haarmann, U., "Khumarawayh", *ET*², Leiden, E. J. Brill, 1986, V. 5, pp.49-50.

حرفه آهنگری در منابع اسلامی از منظر تاریخ اجتماعی^۱

نگار ذیلابی^۲

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

آهنگری، فرآوری ادوات و ابزارها از آهن، یکی از پرکاربردترین مهارت‌های بشر برای تأمین ادوات و ابزارهای لازم در زندگی روزانه و نیز در فعالیت‌های نظامی و عمرانی بوده است. در این مقاله با بررسی طیف وسیعی از منابع تاریخی، ادبی و اجتماعی، الگوی شغل آهنگری در ساختار جوامع اسلامی و در بستر تاریخی با رویکرد توصیف غلیظ (توصیف پرجزئیات)^۳، بازجسته و استخراج شده است. استخراج الگوی عمومی شغل آهنگری با پژوهش ابعاد پدیداری آهنگری از جمله کارکردهای متنوع، ابزارها و ادوات کار، فضای حرفه‌ای (دکان آهنگری)، اخلاق حرفه‌ای، نظارت و احتساب آهنگران و درآمدهای اصلی و فرعی و پایگاه شغلی و جایگاه اجتماعی آنها صورت گرفته است. بر خلاف تصور، آهنگران با وجود تنوع وسیع در تولیدات و نیاز همه گروه‌های جامعه به محصولاتشان، جزو اصناف پردرآمد نبوده‌اند و اعضای این صنف اغلب از گروه‌های فرودست جامعه به شمار می‌آمده‌اند.

کلیدواژه‌ها: آهنگر، دکان آهنگری، آهن، مشاغل، اصناف.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸

۲. رایانامه: n_zeilabi@sbu.ac.ir

مقدمه

در نظام سنتی حرفه‌ها و مشاغل کهن، آهنگران، صنعت‌گرانی بودند که آهن را در کوره تفته و قطعات فلزی را در فرایند چکش‌کاری به ابزارهای گوناگون بدل می‌کردند. در تعریفی امروزی‌تر آهنگری حرفه‌ای است که در آن فرایند ذوب، ریخته‌گری و قالب‌گیری آهن و دیگر آلیاژهای مرتبط به آن و بالا بردن مقاومت آنها از طریق تفتن، فشردن و پتک زدن برای ساخت اشیاء و ابزارآلات فلزی انجام می‌گیرد.

در ادبیات فارسی آهنگری و ابزارهای آن با مفاهیمی چون سرسختی و مقاومت و سنگ‌دلی قرین است.^۴ کلمات دیگری از جمله چلنگر، چلینگر، چلانگر، چیلانگر و چلونگر هم به جای آهنگر به کار رفته است.^۵ از هزاره چهارم قبل از میلاد و با ساختن خیش‌اگاوا آهن برای شخم زدن زمین‌های کشاورزی در بین‌النهرین به سرعت حرفه آهنگری کاربردی وسیع یافت. در آغاز فلزاتی مثل مس و مفرغ و سپس قلع و سرب و برنج و دیگر آلیاژها در این حرفه به کار گرفته شد.^۶ هدف این نوشتار، تاریخ آهن و آهنگری نیست، بلکه تاریخ اجتماعی این حرفه در جهان اسلام، از منظر کارکردهای متنوع آن، ابزارها و ادوات کار، فضای حرفه‌ای (دکان آهنگری)، اخلاق حرفه‌ای، نظارت و احتساب آهنگران و درآمدهای اصلی و فرعی و پایگاه شغلی و جایگاه اجتماعی آنها بررسی شده است.

روش

در این بررسی، همانند برخی از مقالات مشابه در حوزه تاریخ اجتماعی پیشه‌ها^۷ از رهیافت

۴. دهخدا، ذیل «آهن دل»، «سندان»؛ معین، ذیل «پولادین».

۵. دهخدا، ذیل «چلنگر».

۶. دورانت، ۱/ ۱۴-۱۵.

۷. مثلاً: موسی‌پور، «زندگی حرفه‌ای گازران در تاریخ اجتماعی اسلام»، ۱۲۱-۱۳۹؛ همو، «زندگی حرفه‌ای موزنان و بازتاب آن در ذهن و زبان مسلمانان...»، ۱۴۲-۱۶۱.

توصیف غلیظ یا توصیف تفصیلی استفاده شده است. در این رهیافت که با آثار مردم‌شناس بزرگ معاصر، کلیفورد گیرتز،^۹ رایج شده و اکنون علاوه بر مردم‌شناسی در اغلب قلمروهای علوم انسانی از جمله در مطالعات تاریخ اجتماعی، به کار می‌رود، نه فقط خود پدیدار، بلکه زمینه تاریخی و بافتار فرهنگی و اجتماعی آن نیز توضیح داده می‌شود.^۹

توصیف غلیظ در مطالعات تاریخ اجتماعی مشخصاً در دو مرحله صورت می‌گیرد؛ نخست مرحله تحقیق که در آن محقق، مفاهیم یک گروه معین (مثلاً در این اینجا، صنف آهنگران)، و قواعد حاکم بر آن و زبان نمادین آن و به طور کلی هر مجموعه‌ای از داده‌ها و نمادها را که از آن گروه اطلاعی به دست می‌دهند مطالعه می‌کند؛ به عبارت دیگر در این مرحله، عادات و رفتارها، نشانه‌ها و اشاره‌ها، پوشش، خوراک، شیوه‌های کار، آیین‌ها و مراسم و جز اینها که یک گروه را با توجه بر جزئیات و حتی الامکان دقیق، برای محقق آشکار و معنادار می‌سازند، گردآوری، دسته‌بندی و پردازش می‌شود. در این زمینه باید توجه داشت که رهیافت توصیف غلیظ با این تفصیل را نمی‌توان برای گروه‌های بزرگ به کار برد؛ بنابراین باید برای دست یافتن به امکان وصف جامع و تفصیلی، گروه‌های کوچک‌تر و محدودتری را انتخاب و بررسی کرد.

در دومین مرحله از توصیف غلیظ، محقق باید گزارشی جامع از گروه مورد بررسی بنگارد که در آن چونان سنت انسان‌شناسان، تلاش شود که این گروه‌ها از درون خودشان فهمیده شوند؛ زیرا در واقع، هدف از این گزارش، به دست دادن وصفی از کنش‌ها، گرایش‌ها، باورها، قواعد و مفاهیم یک گروه معین است، هم بدان‌گونه که آن گروه خود را می‌فهمیده و هم بدان‌گونه که برای مخاطبان بیرونی قابل فهم باشد.^{۱۰}

8. Clifford Geertz

۹. در این باره نک. فربرن، ۲۸۴، ۲۹۶-۲۹۷.

۱۰. نک. فربرن، همانجاها.

مواد خام در آهنگری

در اوایل دوره اسلامی، شمال شرق ایران به ویژه هرات، خراسان و فرغانه و مناطق وسیعی از ماوراءالنهر از مراکز مهم آهنگری و ساخت ابزارآلات جنگی و قطعات فلزی به شمار می آمدند. حجم تولیدات و گستردگی فعالیت های آهنگری در درجه اول به تأمین مواد خام وابسته بود. در مناطقی که معادن سنگ آهن یافت می شد طبعاً آهنگران بسیاری نیز، به سبب دسترسی آسان به مواد خام، فعال بودند.^{۱۱} واردات آهن از اروپا نیز در ادوار متأخر بسیار رایج بوده است،^{۱۲} اما بخش بزرگی از مواد اولیه آهنگری از طریق بازیافت قطعات مستعمل آهنی تأمین می شده است و دوره گردان با جمع آوری آهن پاره ها/ قراضه ها از خانه ها و دکان ها و کارگاه ها و نیز از نهادهای حکومتی، آنها را به اصناف مختلف آهنگران می فروختند^{۱۳} و طبعاً با رواج استفاده از اتومبیل ها و ماشین آلات جدید، میزان دسترسی به حجم بزرگی از ضایعات آهنی برای آهنگران فراهم می شد^{۱۴} و منبع ارزان تری برای تأمین مواد اولیه در اختیارشان قرار می گرفت. چون بسیاری از محصولات آهنگران باید با فولاد ساخته می شد برخی از آنها شیوه به دست آوردن فولاد از آهن را می آموختند و ظاهراً برخی از این آهنگران در ادوار قدیم، سعی می کردند روش تهیه فولاد را هم چون رازی در خانواده خود نسل به نسل منتقل کنند.^{۱۵}

۱۱. مقدسی، ۳۴۰؛ اصطخری، ۳۳۴؛ ابن حوقل، ۴۸۸/۲؛ ابن بلخی، ۱۲۵؛ قزوینی، ۵۲۰؛ حسن وزان، ۱۶۸/۱-۱۶۹؛ بنا، ۴۷؛ درباره آهن و سابقه کاربرد آن در ایران نک. د. ایرائیکا، ذیل «Āhan»؛ در رساله ای از قرن دهم/ یازدهم چگونگی استحصال شمش های آهن از معادن شرح داده و گفته شده که آهنگران شهرها این شمش ها را می خریدند (نک. «قطعه ای از یک دست نوشته فنی»، محبی، ۳۰۰-۳۰۱).

۱۲. هولتسر، ۵۰: ۴۲. Wulff, 50.

۱۳. شهری باف، ۱۳۸۱، ۳۱۵/۲، ۳۴۳.

14. Wulff, *ibid.*

۱۵. دالمانی، ۵۴۹/۱-۵۵۱.

کارکردها و تنوع فعالیت‌ها

آهنگران در دوره اسلامی از صدر اسلام تا دوره معاصر در تولید انواع ابزارها و وسایل مورد نیاز مردم و حکومت‌ها همواره در سطحی گسترده، طرف مراجعه بوده‌اند.^{۱۶} اغلب آهنگران در ساختن همه یا بخش عمده این ابزارها و اقلام مهارت داشتند؛ با این حال به سبب تقاضای زیاد برای برخی اقلام معین، حوزه‌های تخصصی آهنگری نیز شکل گرفت و شمار بزرگی از اصناف در زیرمجموعه فن آهنگری پدید آمد؛ از جمله، سازندگان سلاح‌های مختلف (کاردگران، شمشیرگران، زره سازان، سازندگان کلاه خود، قبه سپر، و قطعات آهنی ادوات سنگین جنگی مثل منجنیق‌ها)، قیچی سازان، قفل سازان، نعل‌بندان و میخ‌سازان.^{۱۷} بسیاری از مشاغل دیگر نیز برای تأمین ابزارها و تجهیزات مربوط به حرفه خود به تولیدات آهنگران وابسته بودند؛ انواع وسایل کشاورزی هم‌چون بیل و کلنگ و داس،^{۱۸} برخی لوازم و قطعات مورد نیاز در نساجی و قالی‌بافی، آسیاهای بادی و آبی، ابزارهای شکار و صید، قصابی، آرایشگری، سنگ‌تراشی، نجاری، کفاشی، بنایی و ساختمانی، دامداری و سوارکاری و جز آنها نیز در دکان آهنگری تولید می‌شد.^{۱۹} در مناطق ساحلی بسیاری از آهنگران در ساخت لوازم کشتی‌سازی و دریانوردی فعال و متخصص بودند.^{۲۰} گاه صاحبان مشاغل برای تأمین ابزارهای خود به سراغ آهنگرانی می‌رفتند که جزئیات فنی این مشاغل را بشناسند، مثلاً مقنّی‌ها بر حسب کیفیت زمین مورد نظر برای حفر چاه، ویژگی‌های کلنگ خود را برای آهنگر مشخص می‌کردند.^{۲۱} ظروف آهنی و نیز تابه یا ساج‌ها و تنوره‌های دستی

۱۶. جواد علی، ۵۵۵/۷-۵۵۹؛ عمری، ۲۷۱-۲۷۲.

۱۷. حسن وزان، ۱/۲۰۰؛ دالمانی، ۱/۵۴۶-۵۷۰؛ ۲/۵۶۹، ۵۷۶؛ تحویلدار، ۱۰۴-۱۱۰؛ زنگویی، ۶۶؛ جمال، ۱۹۱.

۱۸. دالمانی، ۲/۲۴۸؛ Wulff, 52, 291.

۱۹. حسن وزان، ۱/۲۴۰؛ جواد علی، ۷/۵۵۸-۵۵۹؛ جمال، ۱۸۸؛ شهری‌باف، طهران قدیم، ۲/۳۱۶-۳۱۷.

۲۰. جمال، ۱۸۶، ۱۸۸.

۲۱. کریمی، ۱۶۷.

قابل حمل برای پخت نان^{۲۲} منقل، سیخ، سه پایه، زنجیر، مخزن‌های نگهداری آب یا سوخت، سرقلیان، سوزن، انبر، ترازو، قپان و وزنه را هم آهنگران می‌ساختند.^{۲۳} بسیاری از این ابزارها مصارف خانگی نیز داشتند و از این رو وابستگی به تولیدات آهنگران نیازی عمومی بود. برخی آهنگران علاوه بر مهارت در ساختن این ابزارها، درجوشکاری با مس و برنج با چکش و نیز ساخت اشیای ظریف تزئینی و طلاکوبی و نقره‌کوبی آنها استاد بودند.^{۲۴} از آهنگران در فعالیت‌های امدادی نیز کمک خواسته می‌شد، مثلاً وقتی می‌خواستند طوقی را از گردن انسان یا حیوانی باز کنند یا گردن یا انگشتی را که در حلقه‌ای آهنی گیر کرده، درآورند یا گاه برای در آوردن پیکانی که در بدن انسانی فرو رفته بود، مهارت آهنگران به کار می‌آمد.^{۲۵} در دوران جدید، برخی فعالیت‌های تازه نیز به خدمات و تولیدات آهنگران افزوده شد، مثلاً بسیاری از آهنگرانی که در ساخت یا تعمیر درشکه و گاری مهارت داشتند، به ساخت و تعمیر قطعات اتومبیل‌ها روی آوردند و شماری از آنان به تدریج از آهنگری به مکانیکی تغییر شغل دادند.^{۲۶}

رابطه آهنگران با قیام‌ها و شورش‌ها یا نزاع‌های آنها با اهل بازار که در بسیاری از منابع به آنها اشارت‌ها هست،^{۲۷} گاه با مهارت‌ها و تولیدات آهنگران نیز پیوند داشته است: قیام و شورش به سلاح و ابزارهای ساخت آهنگران نیازمند بود و باز کردن قفل انبارها و زندان‌ها و گسستن زنجیرها کاری بود که لاجرم با حضور آهنگران سهل‌تر می‌شد.^{۲۸} با این حال، آهنگران مطابق اخلاق و آیین‌های خود عمل می‌کردند و برای خود فتوت‌نامه‌هایی داشتند و

۲۲. شاردن، ۱۳۸/۴-۱۴۰؛ شهری‌باف، طهران قدیم، همانجا.

۲۳. تحویلدار، ۹۵، ۱۰۴-۱۱۰؛ شهری‌باف، طهران قدیم، همانجا؛ شهابی، ۴۹۵-۴۹۸.

۲۴. دالمانی، ۵۶۹/۲؛ Wulff, 52.

۲۵. خطیب بغدادی، ۵۸۶/۴؛ ابن جوزی، ۱۶۵/۱۰؛ ذهبی، ۴۷۴/۱۶.

۲۶. شهری‌باف، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، ۳۷۵/۱؛ Wulff, 52؛ ۲۴۳.

۲۷. شبانکاره‌ای، ۳۴۷؛ گزارش‌های نظمیه از محلات طهران، ۴۷۰/۲، ۵۹۷؛ فرخی، ۴۶۶-۴۶۷.

۲۸. فرخی، ۱۳۸۷، ۴۸۰.

خود را به پیرانی از جمله داوود علیه السلام منسوب می‌کردند (و جالب آن که در فتوت‌نامه‌های آهنگران که تاکنون چاپ شده، نامی از کاوه آهنگر نیامده است)، و ابزارهای آهنگری را هدیه‌هایی می‌دانستند که جبرئیل اول بار از بهشت برای حضرت آدم آورده بود.^{۲۹} با وجود انتساب روحیه شورش‌گری به آهنگران، بسیاری از آنها به خدمات دولتی می‌پرداختند و اساساً فعالیت‌های نظامی و انتظامی و عمرانی حکومت‌ها بدون مشارکت آهنگران امکان‌پذیر نبود. آهنگران علاوه بر ساختن غلّ و زنجیر، کار نصب آن را هم انجام می‌دادند؛ گاه بلافاصله پس از دستگیری یک مجرم، او را به دکان آهنگری می‌بردند و آهنگر بر دست و پا و یا گردن او غلّ و زنجیر می‌نهاد و سپس مجرم را به زندان منتقل می‌کردند؛ گاه نیز به همین منظور، آهنگران را به قصرها یا زندان‌ها فرامی‌خواندند؛ در آماده کردن زندانیان برای انتقال به شهرهای دیگر نیز، آهنگران برای گشودن و بستن مجدد غلّ و زنجیر احضار می‌شدند هم‌چنان که آزاد کردن اسیران و زندانیان از قید غلّ و زنجیر با کمک آهنگران امکان‌پذیر بود و گاه غلی را که آهنگری برگردن اسیری می‌نهاد، جز خود او آهنگر دیگری نمی‌توانست گشود.^{۳۰} پرسامد بودن خدمت آهنگران در به بند کشیدن زندانیان چنان بود که در برخی متون، آهنگران را به کنایت، زندانبان (الحدّادون السجّانون) می‌خواندند.^{۳۱} برخی آهنگران نیز در دربار یا در اردوی سپاه خدمت می‌کردند،^{۳۲} از جمله: در ضراب‌خانه‌های سلطنتی آهنگران جزو کارکنان بخش تولید بودند؛^{۳۳} در فعالیت‌های عمرانی و به‌ویژه شهرسازی، مثلاً در ساخت شهرهای بغداد و سامرا در عصر عباسی، شمار

۲۹. «رساله سلیمانیان و سرتراشان»، ۲۴۴؛ فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه، ۲۲۵، ۲۲۸؛ «فتوت‌نامه آهنگران»، ۵۶-۵۵؛ شیخلی، ۱۸۵؛ فرخی، ۴۶۷.

۳۰. طبری، ۵۳۸/۷؛ عریب‌بن سعد قرطبی، ۱۱/۲۷۰؛ خطیب بغدادی، ۴/۵۸۶؛ ۱۳/۳۰؛ ۱۴/۱۳۰؛ ایشیپی، ۳۰۰/۱.

۳۱. ابن انباری، ۱/۳۹۱-۳۹۲؛ ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الاثر، ۳۵۳/۱؛ میدانی، ۱/۱۴۳.

۳۲. صابی، ۲۲.

۳۳. میرزا سمیعا، ۲۱.

بزرگی از آهنگران را فرامی‌خواندند و در صورت کمبود، از زندانیان و اسرایبی که آهنگری می‌دانستند نیز استفاده می‌کردند؛^{۳۴} در اردوی هر سپاه نیز، در جمله اصناف مختلف، تعداد زیادی آهنگر در خدمت بودند که کار تولید و تعمیر سلاح‌ها و دیگر ابزارها و ادوات لازم برای اردوکشی را بر عهده داشتند؛ در کارهای مهندسی رزمی از جمله ساختن پل‌ها و معابر، موانع و استحکامات و به‌ویژه ادوات قلعه‌گیری فعال بودند و در صورت پیروزی نیز اسیران را زنجیر می‌کردند.^{۳۵} برخی دولت‌مردان خیر نیز گاه در فعالیت‌های وقفی یا خیریه خود از آهنگران استفاده می‌کردند، مثلاً گفته‌اند که بدرین حسنویه، از بزرگان ملوک دینور و همدان در سده چهارم، در جزو صدقاتش، سالانه مبلغی قابل توجه به آهنگران می‌داد که نعل مرکب‌های مسافران و در راه ماندگان مسیر همدان - بغداد را تعمیر کنند.^{۳۶}

ادوات و ابزارها و دکان آهنگری

در دکان آهنگری که در واقع دکان - کارگاه بود ادوات و ابزارهای آهنگری، چون انواع پتک‌ها و چکش‌ها، انبرها، گیره‌های آتشکاری، سنبه‌ها، قیچی‌ها، قلم‌ها و قالب‌ها، کوره، دمه^{۳۷} و سندان، مهم‌ترین ملزومات دکان بودند.^{۳۸} آهنگران دوره گرد، کوره را در زمین حفر می‌کردند، ولی در کارگاه‌های آهنگری کوره فضایی بود که در داخل یکی از دیوارهای کارگاه با ارتفاع حدود یک متر از سطح زمین به صورت تنوری مستطیل شکل ساخته می‌شد و آهنگر، قطعه آهنی را درون آن تفتته می‌کرد و سپس آهن نرم شده را برای شکل دادن بدان بر سندان می‌نهاد که در کف دکان تعبیه شده بود؛ سوخت کوره معمولاً از زغال، چوب یا

۳۴. یعقوبی، ۲۵۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ۷۴/۸؛ حمیری، ۳۰۱.

۳۵. طبری، ۷۵/۹؛ مسکویه، ۲۴۰/۴؛ ابن کثیر، ۲۰۰، ۳۲۰/۱۴.

۳۶. ابن کثیر، ۳۵۴/۱۱.

۳۷. دمه: آلت دمیدن، دم آهنگری (معین، فرهنگ فارسی؛ دهخدا، لغت‌نامه).

۳۸. جوادعلی، ۵۵۹-۵۶۰؛ عمری، ۲۷۲؛ جمال، ۱۸۷.

زغال سنگ تأمین می‌شد؛ هوای لازم برای شعله‌ور نگه داشتن زغال را با انواع دمه‌های دستی یا پایی مشک مانند ساخته شده از چرم به داخل کوره می‌دمیدند؛ دمیدن را معمولاً شاگردی نوجوان و گاه پسر بچه‌ای کم سن و سال انجام می‌داد؛ شاگرد قوی‌بنیه و آموزش‌دیده دیگری که وردست اصلی استاد بود، پتک‌کاری را بر عهده داشت و هنگامی که استاد، قطعه آهنی تفته را با انبر از کوره بیرون می‌آورد و روی سندان نگاه می‌داشت، این شاگرد ضربه‌های لازم را بر قطعه فرود می‌آورد و استاد با کمک این ضربه‌ها و نیز ضربه‌هایی که خود با چکش به آن می‌زد به آهن تفته شکل می‌داد.^{۳۹}

آهنگران علاوه بر مهارت و خلاقیت در شکل دادن به آهن، به اندامی ورزیده و عضلات و بنیه‌ای قوی نیاز داشتند؛ پیوسته در کنار کوره‌ای پر حرارت و در فضایی پر از دود و سر و صدا بودن، کاری سخت و طاقت‌فرسا بود و تحمل بسیار می‌خواست؛ بسیاری از آهنگران بعد از نماز صبح به کارگاه می‌رفتند و تا ساعاتی بعد از طلوع خورشید تا زمانی که گرمای هوا تحمل‌ناپذیر می‌شد، و هم‌چنین ساعاتی از بعد از ظهر تا اذان مغرب کار می‌کردند؛ استاد آهنگر گاه در حین کار آوازی زمزمه می‌کرد و شاگردش نیز با او همراه می‌شد و ضربه‌هایی که استاد و شاگرد باید به طور متناوب بر قطعه آهنی وارد می‌آوردند، با ضرباهنگ این آوازا تنظیم می‌گردید. آهنگران اغلب در فصول گرم سال با بالا تته‌ای برهنه کار می‌کردند و قطعه‌ای چرمین در پیش سینه خود به کمر می‌بستند که از جرقه‌های سوزان آهن در امان باشند.^{۴۰} شاگرد نوجوان که معمولاً پسر خود استاد آهنگر و وارث آینده شغل و دکان پدر بود، در اوایل کارآموزی‌اش دکان را تمیز می‌کرد، خاکستر را از کوره خارج می‌ساخت و زغال تازه به کوره می‌ریخت و آن‌گاه که بزرگ‌تر می‌شد عهده‌دار دمیدن می‌شد

۳۹. شهری‌باف، طهران قدیم، ۲/ ۳۱۴-۳۱۵؛ جمال، ۱۸۶-۱۸۸؛ در برخی دکان‌های آهنگری علاوه بر این سه تن، کارگران دیگری هم بودند از جمله یک وردست برای پتک زدن و یک نفر برای تفته کردن آهن در کوره (خسروی، ۶۶).

۴۰. دالمانی، ۲/ ۲۴۸، ۵۶۹؛ جمال، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۰؛ شهری‌باف، طهران قدیم، ۲/ ۳۱۴-۳۱۷.

تا سال‌ها بعد که پتک‌کار/پتک‌زن می‌شد و سرانجام به استادی می‌رسید.^{۴۱} این شیوه معمول و متداولی بوده که قرن‌ها تداوم داشته است،^{۴۲} اما امروزه آهنگرانی که به روش فرنگی بیشتر با ریخته‌گری کار می‌کنند، از برق و قالب بهره می‌برند و چندان به زور بازو احتیاج ندارند، با این حال آهنگران سنتی هم‌چنان در مقیاسی کوچک‌تر فعالند و با تغییراتی اندک، هنوز به همان شیوه‌های کهن کار می‌کنند.^{۴۳}

پراکندگی جغرافیایی

وابستگی عام به کار آهنگران موجب شده بود که تقریباً در همه شهرها و روستاها دکان‌های آهنگری دایر و دست‌کم گروه‌هایی از آهنگران دوره‌گرد برای ساخت لوازم مورد نیاز، همواره در دسترس باشند؛ از بازارها و راسته‌های آهنگران، در سراسر جهان اسلام در دوره‌های مختلف گزارش‌های بسیاری هست، از جمله در مکه،^{۴۴} بغداد،^{۴۵} واسط،^{۴۶} دمشق،^{۴۷} قاهره،^{۴۸} صقلیه،^{۴۹} استانبول،^{۵۰} شیراز،^{۵۱} تهران^{۵۲} سبزوار^{۵۳} و... این بازارها اغلب در درون شهرها مستقر بودند؛ ولی در برخی مناطق، به‌ویژه در ادوار متأخرتر، دکان‌های آهنگری

۴۱. جمال، ۱۸۷، ۱۹۰؛ شهری‌باف، طهران قدیم، ۳۱۵/۲.

۴۲. برای توصیفی از چگونگی کار آهنگری در قرن دهم و یازدهم در ایران نک. فرخی، ۴۷۶-۴۷۷؛ محبی، ۳۰۱.

۴۳. خسروی، ۵۶-۶۶؛ کتال، ۱۲۴.

۴۴. ازرقی، ۲۳۹/۲، ۲۶۵.

۴۵. نک. طبری، ۳۵۸/۹؛ کیسی، ۱۶۸؛ جمیلی، ۴۹.

۴۶. یاقوت، ۸۸۵/۴.

۴۷. ابن‌عساکر، ۲۸۹/۶۷؛ ابن‌طولون، ۱۵۶/۱، ۳۷۱؛ شهابی، ۴۹۴.

۴۸. مقریزی، ۲۴۵/۲؛ ریمون، ۵۴۶/۱-۵۴۷.

۴۹. ابن‌حوقل، ۱۱۹/۱، ۱۲۲.

50. Mübahat kütükoğlu, 1/679.

51. Wulff, 50.

۵۲. شهری‌باف، ۱۳۸۱، ۳۱۴/۲-۳۱۷.

۵۳. دالمانی، ۲۴۸/۲.

بیشتر در اطراف شهرها استقرار می‌یافت^{۵۴} و گاه اصناف مختلف آهنگران یا گروه عمده‌ای از آنان در یک بازار مستقر بودند یا در بازار اصناف هم رده هم‌چون مسگرها فعالیت می‌کردند.^{۵۵}

اخلاق حرفه‌ای

سختی و خشونت کار آهنگری، آهنگران را دست‌کم در دید بسیاری از ناظران، افرادی خشن و تندخو جلوه می‌داد؛ و برخلاف اصنافی چون زرگران که مشتریان‌شان اغلب زنان بودند و با طبقات به نسبت بالادست جامعه سروکار داشتند و در نتیجه خوش‌خویی لازمه اخلاق حرفه‌ای‌شان بود، آهنگران با کارگران و کشاورزان و نظامیان سروکار داشتند و ظاهراً برخورد تندشان با مشتریان پدیده‌ای شایع بود.^{۵۶} شیوه لباس آهنگران^{۵۷} و سروصدای شدید دکان‌های آهنگری و نیز جرقه‌هایی که در اثر کار آنها به بیرون از دکان می‌جهید و گاه بر قبا و عبا و چادر رهگذران می‌افتاد، چه بسا که موجب بروز مرافعه‌هایی می‌شد، هم‌چنین معروف بود که با آهنگر جماعت نمی‌توان در تجارت و کار شریک شد و گمان آن بود که اخلاق کارکنان این صنف، شراکت را بر نمی‌تابد.^{۵۸}

نظارت بر آهنگران

از آنجا که دستگاه‌های حکومتی نیز، چون مردم عادی، تقریباً به همه تولیدات ریز و درشت آهنگران نیازمند بودند، احتمالاً نظارت بر کار آهنگران نیز با دقت بیشتری همراه بوده است؛

۵۴. ریمون، ۱/۵۴۶-۵۴۷.

۵۵. تحویلدار، ۹۵؛ طوخی، ۲۰۰۹: ۷۲.

۵۶. «فتوت‌نامه آهنگران»، ۵۸؛ فرخی، ۴۷۳، ۴۷۹-۴۸۰.

۵۷. ابن‌اثیر، النهایه فی غریب الاثر، ۳۵۳۸.

۵۸. شهری‌باف، همان، طهران قدیم، ۲/۳۱۷؛ درباره نگرش‌ها و وصف‌هایی که در ادب فارسی در باب حرفه

آهنگری آمده، نک. گلچین معانی، ۱۳۲-۱۳۳، ۴۷۰-۴۷۳.

محتسبان وظیفه داشتند مراقب باشند که آهنگران، کارد و قیچی و انبر و تیغ اصلاح صورت و جز اینها را از نرماهن/ آهن نرم و نامرغوب نسازند و میخ‌های مستعمل از نوصاف شده را به جای میخ‌های تازه ساخته شده یا آمیخته با آنها به مشتریان نفروشند.^{۵۹} مأموران نظارتی، وزنه‌های ترازوها را که آهنگران برای دکانداران می‌ساختند به دقت بررسی می‌کردند و با توزین و مهرکردن، استاندارد بودن آنها را تأیید می‌کردند.^{۶۰} دکان آهنگری از جمله دکان‌هایی بود که در جریان آتش‌سوزی‌های بازارها اغلب به عنوان منشأ اولیه آتش‌سوزی شناخته می‌شد و وقوع این حوادث در بازارها و راسته‌های آهنگران و همسایه‌های‌شان رخدادی پربسامد بود؛^{۶۱} از این رو محتسبان بر آن بودند که ترتیبی اتخاذ کنند تا دکان‌های آهنگری، چون دکان‌های آشپزی و نانویی، از دکان‌های آسیب‌پذیری، چون عطاری و بزازی، دور باشند.^{۶۲}

درآمد

درباره میزان درآمد و وضع معیشت آهنگران، مانند اغلب اصناف دیگر، اطلاعات موجود بسیار اندک و نارساست. در ظاهر به نظر می‌رسد که با وجود تنوع وسیع در تولیدات و نیاز همه گروه‌های جامعه به محصولات آهنگران، اعضای این صنف باید درآمد قابل توجهی داشته باشند، اما این نیاز وسیع در درجه اول موجب می‌شد که شمار اعضای این صنف افزایش یابد و پرشمار بودن آهنگران،^{۶۳} عملاً به معنای سرشکن شدن درآمد در میان گروهی

۵۹. شیزری، ۷۹؛ ابن اخوه، ۱۹۷۶، ۲۳۲.

۶۰. جمال، ۱۸۸.

۶۱. عرب‌بن سعد قرطبی، ۲۹۶/۱۱؛ ذهبی، ۱۴۱۴، ۲۶/۲۶-۴۷۲.

۶۲. شیزری، ۱۱-۱۲؛ برای نمونه‌هایی از استفتائاتی در باب ضررهایی که از کارگاه آهنگری به همسایگان وارد می‌آمد نک. Ozcan, 329-330.

۶۳. مثلاً ۱۶ صنف از آهنگران با بیش از ۲۰۰۰ عضو در قاهره در گزارش اولیا چلبی ۲۰۰۶، ۱/ ۴۷۷-۴۷۸؛ ریمون، ۲۰۰۵، ۵۴۶/۱.

بزرگ و در نتیجه، کاهش میزان درآمد سرانه آهنگران بوده است. البته آهنگران در تمام ایام سال کار داشتند، با این حال کار آنان نیز هم چون بسیاری از مشاغل در برخی فصول، مثلا در فصل کشاورزی یا فصل آمادگی برای سفرهای دریایی و غواصی و کشتی سازی در مناطق ساحلی^{۶۴} یا آمادگی برای شروع جنگی بزرگ یا در زمان های رونق ساخت و سازهای شهری و حکومتی،^{۶۵} رونق بیشتری می گرفت؛ هرچند بنا بر شواهدی که کهن^{۶۶} از قدرت خرید برخی آهنگران در اورشلیم عصر عثمانی در سده هجدهم به دست داده ظاهرا آهنگران آن شهر، از درآمد قابل ملاحظه ای برخوردار بوده اند؛ در مجموع آهنگران از لحاظ درآمد در رتبه های پایین قرار داشتند و وضعشان مثلا با مسگران قابل مقایسه نبود.^{۶۷} در برخی از مناطق، آهنگرانی که برای کشاورزان ابزار می ساختند، سالانه با آنان قرارداد می بستند و در پایان سال، مزدشان را بر مبنای مساحت زمین کشاورزی طرف قرارداد، به جای وجه نقد، گندم و جو و غلات دیگر و کاه و علوفه دریافت می کردند.^{۶۸}

جایگاه اجتماعی آهنگران

به نظر می رسد تفاوت ها در اطلاعات راجع به میزان درآمد آهنگران، صرفا به نظام شغلی و تولیدات شان وابسته نبوده و مثلا وابستگی قومی و قبیله ای آنها نیز در میزان برخورداری های اقتصادی شان نقش داشته است؛ از این روی، اختلاف نظر درباره شرافت یا برعکس، فرودستی صنف آهنگر در منابع، احتمالا بیشتر به وابستگی های قومی و نژادی آنها مربوط

۶۴. جمال، ۱۸۹.

۶۵. خسروی، ۶۲.

66. Cohen, 114-115.

۶۷. ریمون، همانجا؛ هولتسر، ۲۹ در گزارشی از نیمه دوم قرن سیزدهم/ نوزدهم درباره اصفهان گفته که صنف آهنگر هم چون صنف میخ ساز، بنجار و سراج از پرداخت مالیات، معاف بوده است؛ برای نمونه ای از دستمزدهای کارگران دکان آهنگری در تهران نیمه قرن چهاردهم، نک. خسروی، ۶۶.

۶۸. صنفی نژاد، ۱۴۴؛ همایونی، ۲۴۸-۲۴۹؛ Cohen, 114.

بوده است، مثلاً از یک سو، عرب جاهلی عموماً مشاغل یدی و از جمله آهنگری را پست می‌انگاشت^{۶۹} و ظاهراً منسوب داشتن فردی به شغل آهنگری، در نظر اعراب نوعی تحقیر زبانی محسوب می‌شد.^{۷۰} در شبه جزیره در عصر جاهلی و در صدر اسلام، بیشتر آهنگران از بردگان و موالی^{۷۱} یا از کسانی بودند که اصالت عربی نداشتند هم‌چون یهودیان؛ یهودیان حجاز به‌ویژه ساکنان خیبر بر اثر عدم اعتنای اعراب به آهنگری، امکان یافتند که تولید و فروش انواع محصولات آهنی و فولادی مورد نیاز آنان از جمله سلاح‌ها و ادوات کشاورزی را تقریباً به انحصار خود درآورند و علاوه بر کسب ثروت بسیار، اعراب را در زمینه تجهیزات جنگی، به شدت به خود وابسته سازند.^{۷۲} این در حالی است که در برخی منابع، مبدأ آهنگری نزد عرب را به هالک‌بن عمرو بن اسدبن خزیمه از عرب رسانده‌اند^{۷۳} و ولیدبن مغیره و عاص‌بن هشام، برادر ابوجهل، را از آهنگران حجاز دانسته‌اند.^{۷۴} این گزارش‌ها با قول پست‌انگاشتن حرفه آهنگری در نزد عرب صدر اسلام چندان مناسبتی ندارد و ظاهراً از همین جهت ابن‌قتیبه^{۷۵} و ابن‌رسته،^{۷۶} آهنگری را در جمله صناعات اشراف آورده‌اند. از آهنگرانی که در زمره صحابه پیامبر بودند، از جمله یکی خَبَّاب بن آرْت بود که برای عاص بن وائل آهنگری می‌کرد و دیگری ابوسیف قَین که همسرش دایه ابراهیم پسر پیامبر اکرم

۶۹. جوادعلی، ۵۵۷/۷؛ د. اسلام، ذیل «Kayn».

۷۰. ابوالفرج اصفهانی، ۸/۶۱، ۸۶؛ راغب اصفهانی، ۲/۱۹۵؛ د. اسلام، همانجا.

۷۱. مثلاً ازرق‌بن عقبه، غلام رومی حارث‌بن کلدۀ ثقفی (بلاذری، انساب الاشراف، ۱/۱۵۷، ۴۹۰، همو، فتوح البلدان، ۶۳؛ ابن‌حجر، ۱/۲۹)؛ و ابولؤلؤ غلام مغیره (ابن‌سعد، ۳/۳۲۰، طبری، ۴/۱۹۱).

۷۲. جواد علی، همانجا؛ عمری، ۲۶۹-۲۷۰.

۷۳. جاحظ، ۲۴۱؛ و پانویس ش ۲، جوادعلی، ۵۵۶/۷.

۷۴. ابن‌قتیبه، ۳۱۹؛ بیهقی، ۱/۱۶۴؛ ابن‌رسته، ۲۱۵؛ برای شمار دیگری از اشراف عرب که آنها را از آهنگران دانسته‌اند، همانجاها.

۷۵. همانجا.

۷۶. ۲۱۴-۲۱۵.

بود.^{۷۷} عمری^{۷۸} گفته است که پیامبر با انتخاب زن یک آهنگر برای دایگی فرزندش می‌خواستند نظر تحقیرآمیز عرب را به پیشه آهنگری اصلاح کند؛ در حدیثی^{۷۹} نیز از قول ایشان آمده است که قَیْنُ را خواری پیشه‌اش زیانی نمی‌رساند اگر عادل باشد؛ قین در صدر اسلام به آهنگر اطلاق می‌شده است.^{۸۰} در ادوار بعد نیز شماری از معاریف علما و محدثان به حرفه آهنگری منسوب بوده‌اند.^{۸۱} در عین حال، ذمیانی که در سرزمین‌های اسلامی به آهنگری اشتغال داشتند نیز فراوان بودند.^{۸۲} تأکید مکرر برخی نویسندگان سنی^{۸۳} در این‌که پدر عبیدالله مهدی، بنیان‌گذار خلافت شیعی فاطمی یا خود وی، آهنگرانی یهودی بوده‌اند، ظاهراً مبتنی بر ذهنیت سنتی عربی است که هم یهودیان و هم آهنگران را خوار می‌داشتند؛ در مصر بسیاری از قبطیان مسیحی به پیشه‌وری از جمله آهنگری اشتغال داشتند.^{۸۴} در اورشلیم عصر عثمانی نیز بسیاری از اعضای صنف آهنگران مسیحی بودند و ریاست این صنف نیز در قرون هفدهم و هجدهم اغلب در اختیار مسیحیان بوده است.^{۸۵}

عامل دیگری که به‌روشنی در فرودست انگاشتن آهنگران، از اعصار بسیار قدیم تاکنون مؤثر بوده، اختصاص بخش بزرگی از فعالیت‌های آهنگری، به‌ویژه در مناطق روستایی، به

۷۷. بلاذری، انساب الاشراف، ۱/ ۱۷۶؛ ابن عبد البر، ۴/ ۹۸؛ ابن اثیر، اسدالغابة، ۲/ ۱۴۸؛ ابن حجر، ۳/ ۴۰۱؛ ۹۸/۴؛ عمری، ۲۶۹-۲۷۱.

۷۸. ۱۹۸۵، ۲۶۹.

۷۹. نک. کتانی، ۲/ ۷۴.

۸۰. جوادعلی، ۷/ ۵۵۴-۵۵۵.

۸۱. فسوی، ۲/ ۳۹۵؛ طوسی، ۱۶۶، ۳۳۷؛ ابن‌عساکر، ۴۱/ ۴۵۷؛ ابن جوزی، ۱۸/ ۱۰۰؛ سمعانی؛ انساب، ۱۸۱/۲-۱۸۳؛ ذهبی، ۱۰/ ۳۶۷، ۲۰/ ۱۴۲.

۸۲. درباره آهنگران یهودی در شهرهای مختلف مراکش در قرن دهم، نک. حسن وزان، ۱/ ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۰؛ ۱۵۳/۱-۱۵۴، گفته که در شهر مَآنة بئر در دُکَّالة مراکش، به جز آهنگران یهودی صنعتگر دیگری نیست.

۸۳. ابن کثیر، ۱۲/ ۲۶۷-۲۶۸؛ ذهبی، ۳۹/ ۲۷۵؛ ابن تغری بردی، ۴/ ۷۵.

۸۴. مغاوری محمد، ۱/ ۳۴۶-۳۴۷؛ جیرار، ۱/ ۲۱۶؛ ریمون، ۱/ ۵۴۶.

کولیان بوده که اغلب به صورت دوره‌گردی کار می‌کردند.^{۸۶} این افراد نه تنها در نزد شهریان، جزو شهروندان عادی محسوب نمی‌شدند بلکه حتی نزد قبایل بدوی عرب نیز به عنوان اعضای قبیله لحاظ نمی‌شدند و با آنان ازدواجی صورت نمی‌گرفت.^{۸۷} این گروه‌های کولی که در ایران، غرشمال/غربتی/ غریب شمار نامیده می‌شدند، به صورت گروهی به روستاها یا محل استقرار ایلات می‌رفتند و علاوه بر آهنگری، به شعبده‌بازی، رقاصی و معرکه‌گیری می‌پرداختند؛ زنان‌شان نیز با اصرار و سماجت محصولات آهنی تولیدی مردان‌شان را به خانوارها می‌فروختند و فال‌گیری و حجامی نیز می‌کردند.^{۸۸}

نتیجه

با اطلاعات نسبتاً قابل ملاحظه‌ای که از ابعاد مختلف زندگی حرفه‌ای صنف آهنگران در سرزمین‌های مختلف اسلامی، در دست است می‌توان به الگویی از مفهوم آهنگر بودن در ساختار و بافتار جوامع اسلامی دست یافت. در این مطالعه که بر اساس مدل الگویاب در مطالعات تاریخ اجتماعی و با رهیافت توصیف غلیظ صورت گرفته و در آن انبوهی از شواهد و مستندات در طیف وسیعی از منابع و مآخذ بررسی شده است، الگوی جهان اسلامی شغل آهنگری بازشناسی و استخراج و بازسازی شده است چنان‌که می‌توان بر اساس این مطالعه یک آهنگر مسلمان یا غیر مسلمان را در ساختار جامعه اسلامی در هر یک از مقاطع تاریخی دوران ماقبل مدرن بازآفرید.

الگوی مشخص و حتی الامکان عینی آهنگر بودن در جهان سنتی اسلام نشان می‌دهد که هر چند همه مردم در قشرها و طبقات مختلف، و در مشاغل و جایگاه‌های متفاوت، در بیشتر مواضع زندگی روزانه یا در شرایط خاص مثل جنگ‌ها، به محصولات و خدمات

۸۶. ادیب الممالک، ۶۷۵؛ Wulff, 49.

۸۷. *EI2*, s. v. "Kayn", (by: J. Chelhod); طاهری، ۱۵۱.

۸۸. زنگویی، ۴۵.

آهنگران نیازمند بوده‌اند، ولی با توجه به کثرت مشتغلان به این حرفه در جهان اسلام، این شغل هیچ‌گاه از درآمد مالی بالایی برخوردار نبوده و در میان اصناف مشابه حتی نمی‌توان پایگاه درآمدی آهنگران را با صنفی چون مسگران مقایسه کرد؛ از سوی دیگر این سنت که اغلب شاغلان به آهنگری از طبقات یا گروه‌های نژادی و قومی و قبیله‌ای فرودست بوده‌اند باعث شده بود که نگرش اجتماعی به این شغل هم با وجود برخی تلاش‌های جزئی یا با وجود برخی استثناها در میان معاریفی که به این حرفه اشتغال داشته‌اند، چندان خوشایند نباشد و بازتولید مفهوم فرودستی در این شغل همواره در بازه‌ای بسیار طولانی در تاریخ اجتماعی مسلمانان، استمرار یابد.

کتابشناسی

- ابشیهی، شهاب‌الدین محمد، المستطرف فی کل فن مستظرف، مفید محمد قمیحه، بیروت، افست قم، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م.
- ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الاسلامیة، محمود توفیق کتبی، مصر، ۱۳۴۰هـ.
- ابن‌اثیر، مبارک‌بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، طاهر احمد زاوی و محمود محمد طنحی، قاهرة، ۱۳۸۳هـ/۱۹۶۳م.
- ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، علی محمد معوض و دیگران، بیروت.
- ابن‌اخوة، معالم القربة فی احکام الحسبة، محمد محمود شعبان و صدیق احمد عیسی مطیعی، قاهرة، ۱۹۷۶م.
- ابن‌انباری، ابوبکر محمد بن قاسم، الزاهر فی معانی کلمات الناس، حاتم صالح ضامن، بغداد، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹م.
- ابن‌بلخی، فارس‌نامه، لسترنج و نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳ش.
- ابن‌تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، قاهرة، ۱۳۸۳هـ/۱۹۶۳م.
- ابن‌جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، محمد و مصطفی عبدالقادر عطا و نعیم زرزور، بیروت، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م.

- ابن حجر عسقلاني، الاصابة في تمييز الصحابة، عادل احمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.
- ابن حوقل، صورة الارض، كرامرس، ليدن، ١٩٦٧م.
- ابن رسته، الاعلاق النفيسة، دخويه، ليدن، ١٨٩٢م.
- ابن سعد، الطبقات الكبرى، علي محمد عمر، بيروت، ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م.
- ابن طولون، شمس الدين محمد، مفاكهة الخلان في حوادث الزمان [تاريخ مصر والشام]، محمد مصطفى، القاهرة، ١٣٨١هـ/١٩٦٢م.
- ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، في حاشية ابن حجر عسقلاني، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ.
- ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، چاپ علي شيري، بيروت، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.
- ابن قتيبة، المعارف، بيروت، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- ابن كثير، البداية و النهاية، بيروت، ١٤١١هـ/١٩٩٠م.
- ابوالفرج اصفهاني، الاغانى، قاهره، ١٣٨٣هـ.
- ابويوسف يعقوب فسوي/ بسوي، المعرفة و التاريخ، اكرم ضياء عمري، بغداد، ١٩٧٥م.
- اديب الممالك، «جماعت كولى در انگلستان»، ارمغان، س ١٦، ش ٩، آذر، ١٣١٤ش.
- ازرقى، ابوليد، اخبار مكة و ماجاء فيه من الآثار، رشدى صالح ملحس، بيروت، ١٤٠٣هـ/١٩٨٣م.
- اصطخرى، مسالك، ليدن، ١٩٦٧م.
- اولياء چلبى، الرحلة الى مصر و السودان و الحبشة، ترجمه حسين مجيب مصرى و ديگران، محمد حرب، قاهره، ٢٠٠٦م.
- بلاذرى، فتوح البلدان، عبدالله انيس طباع، بيروت، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- همو، انساب الاشراف، محمد حميدالله، مصر، ١٩٥٩م.
- بناء، عبدالحافظ عبدخالق، اسواق الشام في عصر الحروب الصليبية في الفتره من ٥٩٥ / ٦٨٧ - ١٠٩٩م.
- ١٢٩١م، بيروت، ٢٠٠٧م.
- بيهقى، ابراهيم بن محمد، المحاسن و المساوى، محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ١٣٨٠هـ/١٩٦١م.
- تحويللدار، ميرزا حسين، جغرافياى اصفهان، جغرافياى طبيعى و انسانى و آمار اصناف شهر، منوچهر ستوده، تهران، ١٣٤٢ش.
- جاحظ، البرصان و العرجان و العميان و الحولان، عبدالسلام محمد هارون، بيروت، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.

- جمال، محمد عبدالهادی، الحرف و المهن و الانشطة التجارية القديمة في الكويت، كويت، ۲۰۰۳ م.
- جوادعلی، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت، ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳ م.
- جيرار، ب.س. وصف مصر، موسوعة الحياة الاقتصادية في القرن الثامن عشر، الجزء الاول، الزراعة، الصناعات و الحرف و التجارية، ترجمه زهير شايب، مصر، ۱۹۸۰ م.
- حميرى، عبدالمنعم، الروض المعطار في خبر الاقطار، احسان عباس، بيروت، ۱۹۸۰ م.
- خسروی، خسرو، «آهنگری»، کاوش، دوره ۲، ش ۲، شماره مخصوص نوروز، ۱۳۴۲ ش.
- خطیب بغدادی، تاريخ مدينة السلام، بشار عواد معروف، بيروت، ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۱ م.
- دالمانی، هانری رنه، از خراسان تا بختیاری، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- دهخدا، لغت نامه، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- ذهبی، شمس الدین، تاريخ الاسلام، عمر عبدالسلام تدمری، بيروت، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۴ م.
- راسم جمیلی، البغداديون كتاب يصور الحياة البغدادية ايام زمان، بغداد، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.
- راغب اصفهانی، محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، رياض عبدالحميد مراد، بيروت، ۲۰۰۴ م.
- رساله سلمانيان و سر تراشان، چهارده ساله در فتوت و اصناف، مهران افشاری و مهدی مدائنی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- ريمون، اندريه، الحرفيون و التجار في القاهرة في القرن الثامن عشر، ترجمه ناصر احمد ابراهيم و باستی جمال الدين، قاهرة، ۲۰۰۵ م.
- زكريای قزوینی، آثار البلاد و اخبار البلاد، بيروت.
- زنگویی، حسین، «نگاهی به پیشه‌های سنتی بیرجند»، خراسان پژوهی، س ۱، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۷ ش.
- سمعانی، عبدالکريم بن محمد، انساب، عبدالله عمر بارودی، بيروت، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- شهری باف، جعفر، تاريخ اجتماعي تهران در قرن سیزدهم، زندگی، کسب کار، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- همو، طهران قدیم، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- شیخلی صباح ابراهیم سعید، الاصناف في العصر العباسی بحث في التنظيمات الحرفية في المجتمع العربي الاسلامی، بغداد، ۱۹۷۶ م.
- شیزری، عبدالرحمن بن نصر، نهاية الرتبة في طلب الحسبة، بازعینی، بيروت، ۱۴۰۱ هـ / ۱۹۸۱ م.

- صابی، هلال بن محسن الوزراء، عبدالستار احمد فراج، قاهرة، ۱۹۵۸م.
- صفی نژاد، جواد، طالب آباد، نمونه جامعی از بررسی یک ده، تهران، ۱۳۵۵ش.
- طاهری، عطا، کوچ کوچ، تجربه نیم قرن زندگی در کهکیلویه و بویراحمد، تهران، ۱۳۸۸ش.
- طبری، تاریخ الامم و الملوک، محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۹۶۲-۱۹۶۷م.
- طعمه، سلمان هادی، کربلاء فی الذاکرة، بغداد، ۱۹۸۸م.
- طوخی، نبیل سید، طوائف الحرف فی مدینة القاهرة فی الصنف الثاني من القرن التاسع عشر، ۱۸۴۱-۱۸۹۰، قاهرة، ۲۰۰۹م.
- طوسی، الفهرست، محمود رامیار، مشهد، افست از روی چاپ اسپرنگر، ۱۳۵۱ش.
- عرب بن سعد قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ذیل طبری، تاریخ، (بیروت)، بی تا.
- عمری، عبدالعزیز بن ابراهیم، الحرف و الصناعات فی الحجاز فی عصر الرسول، قطر، ۱۹۸۵م.
- «فتوت نامه آهنگران»، چاپ ایرج افشار، فرخنده پیام، مجموعه مقالات تحقیقی، یادگار نامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی، مشهد، ۱۳۵۹ش.
- فتوت نامه ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)، مهران افشاری، تهران، ۱۳۸۲ش.
- فرین، مایلز، تاریخ اجتماعی؛ مسائل، راهبردها و روشها، ترجمه ابراهیم موسی پور بشلی و محمد ابراهیم باسط، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۴ش.
- فرخی، یزدان، «بر آن بی بها چرم آهنگران، (پژوهشی در جایگاه اجتماعی آهنگران)»، مزدک نامه (یادبود اولین سالگرد درگذشت مهندس مزدک کیانفر)، جمشید کیانفر و پروین استخری، تهران، ۱۳۸۷ش.
- قتیبه شهابی، اسواق دمشق القديمة و مشیداتها التاريخية، دمشق، ۱۹۹۰م.
- کیسی، حمدان عبدالمجید، اسواق بغداد حتی بداية العصر البویهی، ۱۴۵- ۳۳۴ هـ / ۷۶۳- ۹۴۵ م؛ بغداد، ۱۹۷۹م.
- کتانی، عبدالحی، التراتیب الاداریة، بیروت، بی تا.
- کریمی، اصغر، سفرنامه دشت کویر، از معدن های شدادی تا قنات های وقفی و وقف نامه های گناباد، تهران، ۱۳۸۹ش.
- گزارش های نظمیة از محلات طهران، راپورت وقایع مختلفة محلات دارالخلافة، انسیه شیخ رضایی و شهلا آذری، تهران، ۱۳۷۷ش.
- گلچین معانی، احمد، شهر آشوب در شعر فارسی، پرویز گلچین معافی، تهران، ۱۳۸۰ش.

- محبی، پرویز، فنون و منابع در ایران، مقدمه‌ای بر تاریخ تکنولوژی و کاربرد مواد در ایران از قرن اول تا سیزدهم هجری، ترجمه آرام قریب، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الامم، ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۷۶-۱۳۸۰ ش.
- مغاوری محمد، سعید، الالقاب و اسماء الحرف و الوظائف فی ضوء البرديات العربية، القاهرة، ۲۰۰۰-۲۰۰۲ م.
- مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، دخویه، لیدن، ۱۹۶۷ م.
- مقریزی، خطط، ایمن فواد سید، لندن، ۲۰۰۲-۲۰۰۴ م.
- مهاکیال، مروثات حرفیه (دراسة مونوغرافیه احصائیه الحرف التقليديه فی صیدا و الجوار)، طرابلس، ۲۰۰۳ م.
- موسی‌پور، ابراهیم، «زندگی حرفه‌ای گازران در تاریخ اجتماعی اسلام»، انسان شناسی، سال نهم، ش ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- همو، «زندگی حرفه‌ای موزنان و بازتاب آن در ذهن و زبان مسلمانان: پژوهشی در تاریخ اجتماعی اسلام»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، سال ۴۳، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- میدانی، ابوالفضل، مجمع الامثال، مشهد، ۱۳۶۶ ش.
- میرزا سمیعا، تذکره الملوک، محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- نعیمی دمشقی، الدرر فی تاریخ المدارس، جعفر حسنی، ۱۹۸۸ م.
- همایونی، صادق، فرهنگ مردم سرستان، مشهد، ۱۳۷۱ ش.
- هولتسر، ارنست، ایران در یکصد و سیزده سال پیش، با شرح و تصویر، بخش نخست: اصفهان، ترجمه محمد عاصمی، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- وزان، حسن، وصف افریقا، ترجمه محمد حجی و محمد اخضر، بیروت، ۱۹۸۳ م.
- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، جلد اول، مشرق زمین گاهواره تمدن، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.
- یاقوت حموی، معجم البلدان، فردیناند ووستنفلد، لایپزیک، ۱۸۶۶-۱۸۷۳ م.
- یعقوبی، البلدان، لیدن، ۱۹۸۲ م.
- Chardin, Jean, *Voyages Du Chevalier Chardin En Perse*, Perse, Paris, 1811.
- Chelhod, J., *EF²*, "Kayn".
- Cohen, Amnon, *The Guilds of Ottoman Jerusalem*, Leiden, 2001.

Hans E. Wulff, *The Traditional crafts of Persia, their Developut, technology, and Influence an Eastern and western civilization*, Cambridge, Massachusetts- London, 1976.

Mübahat kütükoğlu, “the Structure of the Ottoman Economy”, *History of the Ottoman state, Society and Civilisation*, ed. By: ekmeleddin Ihsanoğlu, Istanbul, 2001.

Pigott, *EF*², s. v., “Kayn”, by: J. Chelhod, *IR*, s. v. Āhan, by: v. c. Tahsin Özcan, *Fetvalar Isiginda Osmanli Esnafı*, Istanbul, 2003.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۶۱-۹۲

جغرافیای حافظ ابرو و تقویم البلدان ابوالفدا: بررسی تطبیقی^۱

زهرا رضایی نسب^۲

دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

قنبرعلی رودگر^۳

استادیار دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

چکیده

جغرافیای حافظ ابرو، تألیف حافظ ابرو (د. ۸۳۳هـ)، مهم‌ترین اثر جغرافیایی عهد تیموری به زبان فارسی است. از آنجاکه آثار جغرافیایی نوشته‌شده در دوره‌های متأخر غالباً وام‌دار آثار پیشین‌اند، جای طرح این پرسش هست که گزارش‌های جغرافیای حافظ ابرو تا چه اندازه از خود او است. برای تشخیص اصالت مطالب این اثر، داده‌های جغرافیایی آن با منابع سال‌ها و سده‌های پیشین مورد مطالعه تطبیقی قرار گرفت و در نتیجه مشخص شد تقویم البلدان، تألیف ابوالفدا (د. ۷۳۲هـ)، یکی از مهم‌ترین منابع حافظ ابرو بوده و سهم درخور توجهی در شکل‌گیری اثر جغرافیایی او داشته و افزوده‌های حافظ ابرو بر منقولات خود از تقویم البلدان، با این‌که جای جای حاوی اشارات مهم و مشعر بر روزگار اوست، به لحاظ کمی چندان درخور توجه نیست.

کلیدواژه‌ها: حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، تقویم البلدان، جغرافیانگاری مسلمانان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳

۲. رایانامه: z.rezaenasab@gmail.com

۳. رایانامه (مسئول مکاتبات): gh.roodgar@cfu.ac.ir

مقدمه

نوشته‌های جغرافیایی مسلمانان، از سده چهارم به بعد، خاصه پس از فترت دوره مغول، غالباً بر آثار جغرافیایی هم‌عصر و تألیفات پیشینیان اتکا دارد. شیوه کلی نگارش در این آثار، خاصه در دوره‌های متأخرتر، تقریباً یکسان، و عموماً حاوی کیهان‌نگاری، یعنی وصف جغرافیای طبیعی و شرح دریاها، خلیج‌ها، دریاچه‌ها، رودها و کوه‌ها و سپس وصف شهرها و مناطق مختلف ربع مسکون بوده است؛ از جمله این آثار که مهم‌ترین اثر جغرافیایی دوره تیموری نیز به‌شمار می‌آید، جغرافیای حافظ ابرو (د. ۸۳۳هـ) است.

جغرافیای حافظ ابرو شامل دو «مجلد» است: مجلد اول، صرف نظر از دیباچه و نیز گفتاری کوتاه درباره تاریخ،^۴ با کلیاتی از جغرافیای طبیعی شامل وصف دریاها، دریاچه‌ها، رودها، کوه‌ها آغاز شده^۵ و سپس به وصف سرزمین‌ها با اولویت‌بخشیدن به دیار عرب، به سبب وجود مکه در آنجا،^۶ و پس از آن وصف سرزمین‌ها از غرب به شرق پرداخته شده است.^۷ بخش پایانی این مجلد به تفصیل به تاریخ فارس و کرمان (از آغاز دوره اسلامی تا زمان مؤلف) اختصاص دارد.^۸ مجلد دوم در دو بخش تنظیم شده: بخش نخست مختص وصف جغرافیای خراسان از جمله هرات، قهستان، نیشابور، مرو، بلخ، بیهق، طالقان، فاریاب، سرخس، طوس، مشهد، ایبورد، نسا و جوین و توابع آنهاست، و بخش دوم به تاریخ خراسان از آغاز دوره اسلامی تا حوادث سال ۸۲۳هـ اختصاص یافته است.^۹

۴. نک. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ۴۵/۱-۸۸.

۵. نک. همان، ۸۹/۱-۱۹۸.

۶. نک. همان، ۱۹۹/۱.

۷. نک. همان، ۱۹۹/۱-۳۹۳، ۱۳/۲-۱۵۹، ۱۱/۳-۱۷.

۸. نک. همان، ۱۶۱/۲-۱۹/۳۷۳، ۲-۲۱۲.

۹. نک. همو، تاریخ و جغرافیا، نسخه خطی ملک ۴۱۴۳، برگ ۱۸۲ الف، ۳۴۸؛ همو، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، ۹-۱۲۸.

منابع حافظ ابرو

حافظ ابرو در مقدمه کتاب، فقط از این آثار به عنوان منابع خود، نام برده است:

۱. مسالک الممالک، تألیف «عبدالله بن محمد خرداد»

۲. صور الاقالیم، تألیف «محمد بن یحیی»

۳. جهان نامه، تألیف «محمد بن نجیب بکران»

۴. سفرنامه ناصر خسرو

۵. قانون البلدان.^{۱۰}

اما با مطالعه دقیق جغرافیای حافظ ابرو، به منابعی بیش از آنچه در مقدمه آمده، برمی خوریم، مانند صورة الارض ابن حوقل (د. ۳۶۷هـ)،^{۱۱} المسالک الممالک، معروف به کتاب عزیزی، تألیف عزیزی مُهَلّبی (د. ۳۸۰هـ)،^{۱۲} نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، اثر ادیسی (د. ۵۶۰هـ)،^{۱۳} معجم البلدان،^{۱۴} و المشترك وضعاً و المقترق صُقعا،^{۱۵} هر دو تألیف یاقوت حموی (د. ۶۲۶هـ).

برای شناخت منابع حافظ ابرو و میزان اقتباس از آنها، باید متن جغرافیای او را با همه منابع مذکور در این کتاب مقابله کرد تا داده‌های اختصاصی وی از بخش‌های اقتباس شده متمایز گردد و بدین طریق اصالت و ارزش کتاب جغرافیای حافظ ابرو مشخص شود.

قانون البلدان

چنان‌که گذشت یکی از منابعی که حافظ ابرو در مقدمه کتاب خود از آن بی‌اشاره به نام

۱۰. نک. همو، جغرافیای حافظ ابرو، ۱/ ۵۰.

۱۱. نک. همان، ۱/ ۱۹۱، ۲/ ۹۹.

۱۲. نک. همان، ۱/ ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۹۳، ۵۲۳.

۱۳. نک. همان، ۱/ ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵.

۱۴. نک. همان، ۱/ ۳۴۶، ۲/ ۳۵، ۷۳.

۱۵. نک. همان، ۱/ ۱۸۵، ۱۹۶.

نویسنده‌اش، یاد کرده، قانون البلدان است.^{۱۶} چنین عنوانی برای ما ناشناخته است. از این رو می‌توان احتمال داد که حافظ ابرو در نوشتن نام کتاب دچار سهو شده باشد. برای ارزیابی چنین احتمالی باید کتاب‌هایی را که عنوان آنها به «قانون البلدان» شباهت دارد، شناسایی و بررسی کرد.

از نام «قانون البلدان» و نیز از استنادهای حافظ ابرو به آن برمی‌آید، محتوای کتاب درباره جغرافیاست، از این رو کتاب‌هایی را باید مورد توجه قرار داد که علاوه بر تشابه نامشان با «قانون البلدان»، در رده آثار جغرافیایی و متعلق به پیش از دوره حافظ ابرو باشند. آثاری که چنین مشخصاتی داشته و در دسترس ما نیز باشند، اینها هستند: البلدان یعقوبی (د. ۲۸۴هـ)، البلدان ابن فقیه (د. ۳۶۵هـ)، معجم البلدان یاقوت حموی (د. ۶۲۶هـ) و تقویم البلدان ابوالفدا (د. ۷۳۲هـ).

کتاب البلدان یعقوبی، از آثار جغرافیایی سده سوم، به وصف شهرها و آبادی‌ها به ترتیب چهار جهت اصلی و با مرکز قرار دادن بغداد پرداخته است.^{۱۷} این شیوه از تنظیم مطالب با شیوه حافظ ابرو در تدوین کتاب جغرافیایش مغایرت دارد، چه حافظ ابرو کتاب خود را، با اولویت بخشی به شهرهای مقدس مسلمانان، با وصف مکه و مدینه آغاز کرده است. هم چنین یعقوبی به وصف راه‌های سرزمین‌های اسلامی توجه بیشتری نشان داده،^{۱۸} در حالی که در جغرافیای حافظ ابرو وصف شهرها و آبادی‌های رُبع مسکون بیشتر محلّ توجه است.^{۱۹} برکنار از اختلاف‌های موجود در فهرست مطالب و ترتیب و تنظیم آنها، در محتوا نیز شباهت چندانی میان دو این اثر دیده نمی‌شود. از این رو، بسیار بعید است که مراد حافظ ابرو از «قانون البلدان»، کتاب البلدان یعقوبی بوده باشد.

۱۶. نک. همان، ۵۰/۱.

۱۷. نک. یعقوبی، ۲۳۳، ۲۶۹، ۳۰۸، ۳۲۰؛ نیز نک. کراچکوفسکی، ۱۲۵.

۱۸. برای نمونه نک. یعقوبی، ۲۷۲-۲۷۳.

۱۹. برای نمونه نک. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ۲/ ۸۰-۸۴، ذیل «بصره»؛ قس. یعقوبی، ۳۲۳.

کتاب البلدان تألیف ابن فقیه (د. ۳۶۵ هـ)، اگرچه در شمار آثار جغرافیایی قرار دارد، اما وجود داستان‌های عامیانه در آن بر گزارش‌های جغرافیایی غالب است. از این رو، اثر ابن فقیه را مجموعه‌ای ادبی بر شیوه نگارش جاحظ دانسته‌اند^{۲۰} و همین یکی از اختلاف‌های عمده این اثر با کتاب جغرافیای حافظ ابرو است، چه در جغرافیای حافظ ابرو برخلاف البلدان ابن فقیه، مطالب غیرجغرافیایی بسیار اندک است؛ برای نمونه، غالب داده‌های ابن فقیه درباره «مکه»، از مقوله فضایل‌نگاری است،^{۲۱} در حالی که حافظ ابرو در ذیل «مکه» گزارش‌های مبسوطی درباره جغرافیای شهر به دست داده است.^{۲۲} به همین دلایل، اثر ابن فقیه را نیز نمی‌توان مراد حافظ ابرو از «قانون البلدان» دانست.

معجم البلدان، اثر یاقوت حموی (د. ۶۲۶ هـ)، چنان‌که از نام کتاب پیداست، معجمی جغرافیایی است که در آن به وصف آبادی‌ها و شهرها، با تنظیم الفبایی پرداخته شده است. حافظ ابرو بارها در متن کتاب جغرافیای خود به اثر یاقوت حموی اشاره و از آن استفاده کرده است،^{۲۳} با این حال جز همان بخش‌هایی که حافظ ابرو از معجم البلدان نقل کرده،^{۲۴} کتاب او از نظر محتوا و نیز ساختار، شباهتی با معجم البلدان ندارد.

اما تقویم البلدان، اثر عماد الدین اسماعیل بن محمد معروف به ابوالفدا (د. ۷۳۲ هـ)، دارای دو بخش اصلی کیهان‌شناسی، و وصف شهرها و آبادی‌های ربیع مسکون است. او نیز بخش اخیر را با وصف شهرهای مقدس مکه و مدینه آغاز کرده است.^{۲۵} صرف نظر از

۲۰. نک. مقدسی، ۴، ۲۴۱؛ کراچکوفسکی، ۱۲۸-۱۲۹؛ نیز نک: ابن ندیم، ۲۱۹ که او را ادیب معرفی کرده است.

۲۱. ابن فقیه، ۷۴-۷۸.

۲۲. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ۲۰۱/۱-۲۰۶.

۲۳. همان، ۱/۳۴۶، ۲/۲۳، ۳۵، ۷۳؛ همو، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، ۵۲، ۷۰.

۲۴. برای نمونه نک. همو، جغرافیای حافظ ابرو، ۱/۳۴۶؛ قس. یاقوت حموی، ۱/۲۱۶، ذیل «أطرابلس»؛ نک.

حافظ ابرو، همان، ۲/۳۵؛ قس. یاقوت حموی، ۳/۱۰۶، ذیل «رها»؛ نک. حافظ ابرو، همان، ۲/۷۳؛ قس. یاقوت

حموی، ج ۵/۷۴، ذیل «مدائن»؛ نک. حافظ ابرو، همان، ۲/۲۳؛ قس. یاقوت حموی، ۵/۲۳۵، ذیل «میافارقین».

۲۵. نک. ابوالفدا، ۴-۷۸.

تفاوت‌های جزئی نسخه‌های مختلف تقویم البلدان در تنظیم مطالب،^{۲۶} در بادی امر به نظر می‌رسد، محتویات تقویم البلدان و شیوه تنظیم آنها تا حدی به جغرافیای حافظ ابرو نزدیک باشد، از این رو باید محتوا و فهرست مطالب هر دو اثر با دقت بیشتری بررسی شوند.

نسبت تقویم البلدان با جغرافیای حافظ ابرو

تقویم البلدان با کلیاتی درباره زمین، خط استوا، واحدهای اندازه‌گیری، مساحت هفت اقلیم و وصف دریاها، دریاچه‌ها، رودها و کوه‌ها شروع شده^{۲۷} و با وصف شهرهای مهم شبه جزیره عربستان یعنی مکه و مدینه، ادامه یافته است.^{۲۸} ابوالفدا پس از آن به شهرها و آبادی‌های غرب اسلام شامل مصر، مغرب، اندلس پرداخته^{۲۹} و مناطق شمالی (سرزمین فرانک‌ها/ فرنگان) و مناطق ترکان را وصف کرده، سپس شام، جزیره، عراق و مناطق شرقی، از جمله خوزستان، فارس، کرمان، هند و چین را مطرح کرده است.^{۳۰} در ادامه پاره‌ای از مناطق شمالی نظیر ارمنیه، اران، آذربایجان، جبال، دیلم، طبرستان، مازندران و برخی از شهرها و بلاد شرقی مانند خراسان، خوارزم و ماوراءالنهر وصف شده‌اند.^{۳۱}

اینک فهرست مطالب این دو اثر باهم مقایسه می‌گردد و مشابهت‌ها و مشترکات دو کتاب، با خطی در زیر آنها مشخص می‌شود.

فهرست مطالب مندرج در تقویم البلدان

شناخت زمین، خط استوا، اقالیم سبعة، در مساحت و واحدهای اندازه‌گیری، مساحت

۲۶. رضا، ۱۱۷.

۲۷. نک. ابوالفدا، ۲-۷۵.

۲۸. نک. همو، ۷۶-۸۶.

۲۹. نک. همو، ۱۰۳-۱۹۵.

۳۰. نک. همو، ۱۹۸-۳۸۵.

۳۱. نک. همو، ۳۸۶-۵۵۵.

اقالیم سبعه، سخن در دریاها، دریاچه‌ها، رودها، کوه‌ها، جزیره العرب، مصر، مغرب، بلاد سودان، جزیره اندلس، جزایر دریای روم و محیط غربی [=اقیانوس اطلس]، بخش‌های شمالی از زمین (فرنگ)، شام، جزیره، عراق، خوزستان، فارس، کرمان، سجستان، سند، هند، چین، جزایر دریای شرق، بلاد روم، ارمنیه، اران، آذربایجان، بلاد جبل / عراق عجم، دیلم و جبل، طبرستان، مازندران، قومس، خراسان، زابلستان و غور، طخارستان، بدخشان، خوارزم، ماوراءالنهر.

فهرست مطالب مندرج در جغرافیای حافظ ابرو

دیباچه، مقدمه، در تعریف تاریخ، ذکر احوال عالم، قسمت (تقسیم‌بندی) اقالیم سبعه، ذکر دریاها و خلیج‌ها، دریاچه‌ها، رودها، جبال، دیار عرب، دریای قلزم و فارس، مغرب، اندلس، جزایر دریای روم، مصر، شام، دریای روم و سواحل آن [بلاد روم]، دیار ارمن و فرنگستان، جزیره، عراق، خوزستان، فارس، حکام و سلاطین فارس، کرمان، حکام کرمان، خراسان.

هرچند این دو اثر، اختلاف‌هایی در جزئیات مطالب با هم دارند، اما چنان‌که می‌بینیم، در محتوا و تنظیم کلی مطالب، شباهت‌های زیادی میانشان دیده می‌شود، از جمله هر دو با کلیاتی درباره کیهان‌شناسی، یعنی شناخت رُبع مسکون، دریاها، دریاچه‌ها، رودها و کوه‌ها آغاز شده‌اند، سپس به وصف شهرها و آبادی‌ها از غرب یعنی مغرب و اندلس تا به شرق سرزمین‌های اسلامی پرداخته شده است، پایان بخش این دو اثر هم در وصف خراسان و مناطق اطراف آن است.

در ادامه این مقایسه، به تشابهات بیشتری در تنظیم مطالب برمی‌خوریم، چنان‌که در برخی از بخش‌ها، ترتیب شهرها و مکان‌های جغرافیایی نیز در هر دو اثر با هم یکسان

است. برای نمونه به تنظیم محتوای یکی از این بخش‌ها (اندلس)^{۳۲} در هر دو اثر اشاره می‌شود:

تقویم البلدان	جغرافیای حافظ ابرو	تقویم البلدان	جغرافیای حافظ ابرو	تقویم البلدان	جغرافیای حافظ ابرو
اشبونة	أشبونة	جِتان	جَبَّان	تطيلة	تَطِيلَه
شنترين	شنترين	غرناطة	غَرناطَه	سرقسطة	سَرَقْسَطَه
الجزيرة الخضراء	جزيره خضرا	المرية	مَرِيَه	ينبلونة	بَنْبَلُونَه ^{۳۳}
بطليوس	بَطْلِيوس	طليطلة	طَلِيْطَلَه	طرطوشة	طُرطُوشَه
ماردة	ماردَه	مدينة الفرج	فَرْج	لاردة	لَارِدَه
اشبيلية	إشبيلية	مرسية	مُرسِيَه	طركونة	طَرَكُونَه
قرطبة	قُرْطُبَه	مدينة سالم	سَالِم	هيكل الزهرة	هيكل الزُّهْرَة
مالقة	مَالَقَه	دانية	دَانِيَه	برشونة/ برشلونة	بَرشَلُونَه
مدينة الوليد	وليد	بلنسية	بَلَنْسِيَه		

با تشخیص این شباهت‌ها، این گمان که تقویم البلدان یکی از منابع اصلی حافظ ابرو در نوشتن اثر جغرافیایی‌اش، و در واقع همان منبع موسوم به «قانون البلدان» مذکور در مقدمه جغرافیای حافظ ابرو، بوده باشد، قوت می‌یابد. صرف‌نظر از این شباهت‌ها، نزدیکی روزگار ابوالفدا به عصر حافظ ابرو نیز مؤیدی بر این احتمال است؛ بعید نیست که در لشکرکشی تیمور به شام در حدود سال ۸۰۳ هـ،^{۳۴} که حافظ ابرو نیز حضور داشته، نسخه‌ای

۳۲. نک. همو، ۱۷۲-۱۸۲؛ حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۶۶-۲۷۵.

۳۳. در برخی از نسخه‌ها ینبلونه ضبط شده است (نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۷۳، پاورقی ۱).

۳۴. نک. همان، ۱/ ۳۳۷.

از تقویم البلدان از کتابخانه‌های شام به کتابخانه هرات منتقل شده و در دسترس حافظ ابرو قرار گرفته باشد.

علاوه بر اینها، در مقایسه سطر به سطر که میان جغرافیای حافظ ابرو با تقویم البلدان صورت گرفت، مشخص شد شباهت‌های بسیاری میان متن هر دو اثر وجود دارد و بیانگر نقل حافظ ابرو، در برخی از قسمت‌های کتابش، از تقویم البلدان است. در واقع حافظ ابرو در حدود ۱۶۰ صفحه از حدود ۵۰۰ صفحه (حدود یک سوم) از محتوای جغرافیایی کتاب خود^{۳۵} را از تقویم البلدان نقل کرده است. در ذیل به این بخش‌ها اشاره می‌شود.

بخش‌های منقول از تقویم البلدان

این قسمت‌ها شامل بخش‌های معتابهی از «دریاها و خلیج‌ها»، مشتمل بر: «خلیج چین»، دریا‌های «الأخضر و هو بحر الهند»، «فارس و کرمان»، «قُلْزُم»، «بربر»، «اوقیانوس»، «روم و شام»، «ازاق»، «بردیل»، دریاچه‌های «کوری»، «سودان»، «تونس»، «نستروه»، «دمیاط و تیس»، «قدس»، «بانیاس»، «دمشق»، «ارمیه»، «بطایح العراق»، «بطایح واسط»، «بحیره جیحون».^{۳۶} غالب بخش «ذکر انهار بزرگ که در معموره زمین است»، مشتمل بر: رودهای «نیل مصر»، «سوس اقصی»، «ملویه»، «إشبیلیه»، «مُرسیه»، «رومیّه»، «ابی فطرس»، «الاردن»، «حماة»، «جیحان»، «سیحان»، «أَنْقَرَه»، «هَرَقَلَه»، «طغا»، «ازو»، «تان»، «فرات»، «دجله و آب‌هایی که بدان می‌ریزد و انهاری که از آن متفرع می‌شود»، «دجلة الاهواز»، «شیرین»، «المَسْرُقَان»، «تُسْتَر»، «طاب»، «خجند که آن را سیحون خوانند»، «گنگ»،^{۳۷} قسمت‌هایی از «جبال»، مشتمل بر کوه‌های «القمر»، «دَرَن»، «کزوله»، «عُماره»، «میدیونیه»، «یُسِر»، «وَنشْرِیش»، «طارق»، «الشَّارَه»،

۳۵. چاپ موجود (نک. کتابشناسی).

۳۶. نک. همان، ۱/ ۱۰۲-۱۳۵؛ قس. ابوالفدا، ۲۱-۴۴.

۳۷. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۳۷-۱۷۲؛ قس. ابوالفدا، ۴۴-۶۲.

«الْبُرْت»، «اللاجورد»، «جالوت»، «طَبْلَمُون»، «طَى»، «عَارِض»، «طور»، «ثَلَج»، «جودی»، «سیاه کوه»، «حَرث و حُوَیْرث»، «آذربایجان»، «بیستون»، «دماوند»، «طبرستان»، «لکزیان»، «کرمان»، «الرّهون».^{۳۸} بخش‌هایی از «دیار عرب»، مشتمل بر: «مکه»، «یمامه»، «بطن مُرّ»، «فُرع»، «مدینه الجندل»، «ظفار»، «زَبید»، «شِبام».^{۳۹} غالب بخش «دیار مغرب».^{۴۰} تقریباً همه شهرهای «اندلس».^{۴۱} همه بخش «جزایر دریای روم».^{۴۲} غالب شهرهای «مصر».^{۴۳} بخش‌هایی از «دیار شام»، مشتمل بر: «بیت المقدس»، «غَزّه»، «عَسقلان»، «یافا»، «قیساریّه»، «آرسوف»، «رَمَله»، «حبرون»، «صُور»، «دَمِشَق»، «بَیروت»، «صَیْدا»، «بانیاس و صلیبیه»، «عرقه»، «جَبَله»، «لادِقیّه»، «قاره»، «أطرابلس»، «کَفَرطاب»، «بارین»، «معرّه النُعمان»، «شیزر»، «فامیه»، «تدمر»، «مَرَقَب»، «سَلَمیّه»، «سَرمین»، «حارم»، «بَغراس»، «دربساک»، «حصن بَرزَند»، «شُغَر [و] بکاس»، «راوندان»، «باب بُزاعا»، «عَین تاب»، «قَلعه الرُّوم»، «بیره»، «بالس»، «مَنبِج»، «رُصافه»، «أَنْطَرطوس»، «مَرعش»، «کَرکر»، «صَرخَد»، «لَحتا»، «بَهَنسا»، «حِصن منصور»، «سُمَیساط»، «بَیسان»، «صَفَت»، «صَلت»، «عِجَلون».^{۴۴} غالب شهرهای «بلاد الارمن من الشام».^{۴۵} بخش اعظم «تتمه مواضع شام».^{۴۶} قسمت‌هایی از «بلاد جزیره»، مشتمل بر: «سروج»، «میافارقین»، «دالیه»، «جزیره ابن عمر»، «تل اعفر»،

۳۸. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۷۵-۱۹۷؛ قس. ابوالفدا، ۶۴-۶۸.

۳۹. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۰۱-۲۲۶؛ قس. ابوالفدا، ۸۷-۹۹.

۴۰. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۴۶-۲۶۲؛ قس. ابوالفدا، ۱۲۲-۱۳۷.

۴۱. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۶۶-۲۷۵؛ قس. ابوالفدا، ۱۷۳-۱۸۳.

۴۲. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۷۹-۲۸۵؛ قس. ابوالفدا، ۱۸۷-۱۹۵.

۴۳. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۲۸۷-۳۱۸؛ قس. ابوالفدا، ۱۰۰-۱۰۸.

۴۴. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۲۱-۳۸۰؛ قس. ابوالفدا، ۲۲۵-۲۴۵.

۴۵. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۸۳-۳۸۶؛ قس. ابوالفدا، ۲۳۴-۲۳۵.

۴۶. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۸۷-۳۹۱؛ قس. ابوالفدا، ۲۲۶-۲۴۷.

«حدیثه»، «دقوقا»، «کُبیسَه»، «عانه»، «سن»، «تکریت»، «حصن سلم»، «عمادیه»، «ثمانین»، «رها»، «حران»، «رقه»، «قرقیسا»، «قلعه جعیر»، «قالیقل»، «رحبه»، «هتّاخ»، «حیزان»، «ماکسین»، «آمد»، «رأس عین»، «ماردین»، «نصیبین»، «سنجار»، «کفر توئا».^{۴۷} بخش‌هایی از «بلاد عراق»، شامل: «قادسیه»، «کوفه»، «عکبرا»، «سامره»، «برون»، «صرصر»، «بغداد»، «فم الصلح»، «نهر الملک»، «جبل»، «سوق الثلاثاء»، «بصره».^{۴۸} قسمت‌های کوتاهی از «بلاد خوزستان»، مشتمل بر: «جُبی»، «اهواز»، «قرقوب»، «جندی شاپور»، «باسیان»، «متو»، «حصن مهدی»، «نهر تیری»، «دورق»، «مهرویان»، «رامهرمز»، «بلاد اللور»، «رستاق زط».^{۴۹} بخش کوتاهی از «بلاد کرمان»، شامل: «بردسیر»، «جیرفت»، «زرنند»، «هورمز».^{۵۰}

روش‌های نقل حافظ ابرو از تقویم البلدان

با تأمل در اقوالی که حافظ ابرو از تقویم البلدان نقل کرده، می‌توان آنها را در دو دسته قرار داد: نقل دقیق یا لفظی و نقل مضمونی.

نقل دقیق یا لفظی: حافظ ابرو در بخش‌هایی از کتاب خود عبارتی را از تقویم البلدان عیناً اخذ کرده و پس از ترجمه، بدون حذف و افزودنی و یا پیش و پس کردن عبارت‌ها به کتاب خود انتقال داده است. در ذیل به نمونه‌هایی از این دست اشاره و شباهت‌های موجود در هر دو اثر با کشیدن خطی مشخص می‌شوند.

۴۷. نک. حافظ ابرو، همان، ۲/ ۲۳-۴۳؛ قس. ابوالفدا، ۲۷۷-۲۸۵.

۴۸. نک. حافظ ابرو، همان، ۲/ ۵۰-۸۲؛ قس. ابوالفدا، ۲۹۹-۳۰۹.

۴۹. نک. حافظ ابرو، همان، ۲/ ۹۱-۹۹؛ قس. ابوالفدا، ۳۱۱-۳۱۲.

۵۰. نک. حافظ ابرو، همان، ۳/ ۱۵-۱۶؛ قس. ابوالفدا، ۳۳۶-۳۳۹.

تقویم البلدان: «جبل العارض و هو جبل له وجه و ظهر، أما وجهه فهو صخر ابيض واقف كانه قد نحت حتى صار كالحائط و وجهه الى جهة الغرب و ظهره الى جهة الشرق و هو ممتد شمالا و جنوبا و طرفه الجنوبي متصل ببلاد اليمن حتى يقارب صعدة...»^{۵۱}

جغرافیای حافظ ابرو: «[کوه عارض]، این کوهی است که آن را رویی و پشتی هست [کذا]. روی آن سنگ سفید است ایستاده، گوئیا سر پیش کرده است یا گشته همچو حایطی. روی آن به جهت غرب است و پشت آن به جهت شرق. و این کوه کشیده است از شمال به جنوب؛ و طرف جنوبی آن متصل است به بلاد یمن تا نزدیک می شود به صعدة...»^{۵۲}

چنان که می بینیم حافظ ابرو در این عبارات صرفا در نقش مترجم ظاهر شده و گفته های ابوالفدا را بی کم و کاست به فارسی برگردانده است. اینک نمونه ای دیگر:

تقویم البلدان: «جبل الحرث و هو جبل عند اردبیل من اذربایجان. لا یرتقی الی اعلاه لارتفاعه و اردبیل حیث الطول ثلاث و سبعون و خمسون دقیقه و العرض ثمان و ثلاثون علی ما قاله فی القانون و المسلك الی اعلى هذا الجبل فی غاية الصعوبة و لا یزال علیه الثلوج دائماً و دونه جبل صغیر یسمی الحویرث و یخرج من الحویرث میاهم و محتطبهم و متصدیهم فیه و یقال إنه لا یعرف جبل اعلى منه بهذه المدن»^{۵۳}

جغرافیای حافظ ابرو: «حرث کوهی است نزدیک اردبیل از آذربایجان. و می گویند که بر آن نتوان رفت از غایت بلندی. و اردبیل در موضعی است که طول آن هفتاد و سه درجه است و پنجاه دقیقه، و عرض سی و هشت درجه؛ و در قانون طول و عرض اردبیل را چنین گفته است. و راه به بالای این کوه به غایت صعوبت است و پیوسته بر سر این کوه برف باشد. و فرود آن کوهی است خرد که آن را حویرث خوانند و از این کوه حویرث است آب

۵۱. همو، ۶۸.

۵۲. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۸۴.

۵۳. ابوالفدا، ۷۲.

اردبیل و هیزم و جای صید کردن. و [از] این کوه حرث در آن بلاد بلندتر کوهی نیست».^{۵۴}

نقل مضمونی: در نقل مضمونی، حافظ ابرو مفاهیمی را از داده‌های ابوالفدا اقتباس و پس از ترجمه با کاست و افزودهایی به کتاب خود منتقل کرده است. این افزوده‌ها گاه بر پایه دانش و اطلاعات خود حافظ ابروست، خاصه در بخش شام که مؤلف به حضور خود در لشکرکشی تیمور در حدود سال ۸۰۳ هـ به شام تصریح کرده است.^{۵۵} گاه این افزوده‌ها از منابع دیگر است که سبب اصلاح و تکمیل داده‌های ابوالفدا شده است. حافظ ابرو هم‌چنین بخش‌هایی از داده‌های ابوالفدا را خلاصه و حذف کرده است، این ویژگی بیشتر در شهرهای نواحی دور مانند مغرب و اندلس صدق می‌کند و یکی از دلایل آن را شاید بتوان کم‌اهمیت شمرده شدن این مناطق از نظر حافظ ابرو دانست؛ اما این حذف و تلخیص مطالب تقویم البلدان، در برخی موارد سبب نامفهوم شدن متن جغرافیایی شده است. با مطالعه این بخش و تطبیق محتوایی و لفظی آنها، می‌توان به چند و چون اقتباسات از ابوالفدا و افزوده‌ها، یعنی مزیت‌های اثر حافظ ابرو نسبت به اثر جغرافیایی ابوالفدا پی برد.

در ذیل به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌شود. در این نمونه‌ها، زیر عبارت‌های منطبق در هر دو اثر خط کشیده شده است. هم‌چنین افزوده‌های حافظ ابرو در عبارت‌های تقویم البلدان، پررنگ‌تر شده‌اند.

تقویم البلدان: «نهر الشاش: هو نهر سیحون و وجدت النقل فیه مختلفا و اخترت ما ذکره ابن حوقل فإنه یحکی ذلک عن مشاهدة قال نهر الشاش بقدر الثلثین من نهر جیحون و هو یجری من حدود بلاد الترتک و یمرّ الی إحصیکت و هی، حیث الطول إحدى و تسعون و ثلاث، و العرض اثنتان و أربعون و خمس و عشرون دقیقه، ثم یسیر مغربا بمیلة الی الجنوب الی خجندة و هی حیث الطول تسعون و نصف و دقائق، و العرض إحدى و أربعون و خمس و عشرون دقیقه قال، ثم یجری الی فاراب و هی، حیث الطول ثمان و ثمانون و نصف، و

۵۴. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۸۹-۱۹۰.

۵۵. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۳۷-۳۳۸.

العرض أربع و أربعون، ثم یجری من فاراب إلی ینغی کنت^{۵۶} و هی، حیث الطول ست و ثمانون و نصف، و العرض سبع و أربعون، ثم یقع فی بحیره خوارزم علی مرحلتین من ینغی کنت و من کتاب آخر انه یصب فی بحیره خوارزم، حیث الطول تسعون و عرض إحدى و أربعین^{۵۷}».

جغرافیای حافظ ابرو: «نهر خجند که آن را سیحون خوانند، این نهر را نهر شاش نیز خوانند. و این نهر سیحون از جیحون خردتر است و منبع آن از جبال ترکستان است. و از بلاد ترک می‌گذرد و می‌رسد تا به اُحسیکت که طول آن نود و یک درجه است و بیست دقیقه، و عرض چهل و دو درجه و بیست و پنج دقیقه. و از آنجا می‌رود به جانب مغرب مایل به جنوب تا می‌رسد به خجند که طول آن نود درجه و نیم است و عرض چهل و یک درجه و بیست و پنج دقیقه. و از آنجا می‌گذرد و می‌رسد به فاراب که طول آن هشتاد و هشت درجه و نیم است و عرض، چهل و چهار درجه. و از آنجا می‌گذرد و می‌رسد به تنگی^{۵۸} که طول آن هشتاد و شش درجه و نیم است و عرض، چهل و هفت درجه. و از آنجا می‌رود در بیابان خوارزم، به جیحون پیوسته به بحر خزر می‌ریزد^{۵۹}».

برکنار از برخی اشتباهات در اندازه‌های طول و عرض، حافظ ابرو برخی از داده‌های ابوالفدا را با تغییر و اصلاح به متن کتاب خود انتقال داده است، از جمله به رواج نام خجند/ خجندة^{۶۰} برای رود سیحون در زمان خود اشاره کرده که تا قبل از آن سابقه نداشته^{۶۱} و نیز از

۵۶. «ینگی» در زبان ترکی به معنای «نو» است. «کند»/ «کنت» در زبان ترکی به معنای روستا و شهر است (نک. دهخدا، ذیل واژه‌ها؛ نیز نک. ابوالفدا، ۴۸۸-۴۸۹). در اینجا به نظر می‌رسد واژه «ینگی» در جغرافیای حافظ ابرو تحریف شده باشد.

۵۷. ابوالفدا، ۶۱-۶۲.

۵۸. در اینجا به نظر می‌رسد واژه «ینگی» در جغرافیای حافظ ابرو تحریف شده باشد.

۵۹. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۷۰-۱۷۱.

۶۰. خجند در گذشته شهری بود در ماوراءالنهر بر ساحل رود سیحون که در منابع قدیم به دو صورت خجندة (نک. ابن خردادبه، ۲۵؛ اصطخری، ۲۹۵؛ یاقوت حموی، ۲/ ۳۴۷، ذیل «خجندة») و خجند (نک. حدود العالم من

تغییر جهت این رود از دریاچه خوارزم،^{۶۲} که پیشتر به خشک شدن آن اشاره کرده،^{۶۳} به سوی دریای خزر خبر داده است.^{۶۴} ظاهراً حافظ ابرو اولین جغرافیانویسی است که به خشک شدن آب دریاچه خوارزم در زمان خود اشاره کرده، چه پیش از او حمدالله مستوفی در حدود سال ۷۴۰ هـ به ریخته شدن شاخه اصلی جیحون به دریای خزر و برخی از شاخه‌های فرعی رود جیحون به دریاچه خوارزم تصریح کرده بوده است.^{۶۵}

تقویم البلدان: «نهر کنک: و يقال له بالهندية كانكو ويمر شرقي قنوج،^{۶۶} و قنوج حيث الطول مائة و أربع درجات و خمسون دقيقة، و العرض ست و عشرون و خمس و ثلاثون دقيقة. قال: و بين نهر کنک و بين قنوج أربعون فرسخا فإذا أخذنا للأربعين فرسخا درجتين بالتقريب و زدنا على طول قنوج يكون کنک حينئذ حيث الطول مائة و ست درجات و کنک نهر معظم عند الهنود و يحج إليه الهنود و يغرقون أنفسهم فيه و يقتلون نفوسهم أيضا على شاطئه».^{۶۷}

المشرق الى المغرب، ۱۴۹؛ قزوینی، ۵۵۴) نیز ضبط شده است. این شهر امروزه مرکز استان (ولایت) سغد در کشور تاجیکستان است (برای اطلاع بیشتر نک. احمدی، ۶۵-۶۸).

۶۱. نک. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۵۷؛ بکران، ۴۹؛ یاقوت حموی، ۳/ ۲۹۴، ذیل «سیحون»؛ حمدالله مستوفی، ۲۱۷.

۶۲. دریاچه خوارزم امروزه با نام دریاچه آرال مشهور است. این دریاچه بر اثر تغییر مسیر رودهای اصلی که در آن می‌ریخته، از حدود اوایل قرن نهم که حافظ ابرو به آن اشاره کرده، تا اواخر قرن دهم کم آب و خشک شده بوده است (برای اطلاع بیشتر نک. رضا، ۲۸۶).

۶۳. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۳۵-۱۳۶.

۶۴. نک. همان، ۱/ ۱۷۱.

۶۵. نک. حمدالله مستوفی، ۲۱۴.

۶۶. قنوج (Kannauj)، امروزه شهر و شهرستانی در استان اوتارپرادش (Uttar pradesh) هند است (نک. *The Times comprehensive Atlas of the World*, 30).

۶۷. ابوالفدا، ۶۲-۶۳.

جغرافیای حافظ ابرو: «نهر گنگ: این نهری است در بلاد هند بر شرقی نهر جون. و به زبان هندی این نهر را کانکو می گویند. منبع آن از شرقی بلاد قنوج است و قنوج در موضعی است که طول آن صد و چهارده درجه است و پنجاه دقیقه، و عرض بیست و شش درجه و سی و پنج دقیقه. و از آنجا که نهر گنگ می گذرد بر شرقی قنوج، تا قنوج چهل فرسخ است که دو درجه دیگر باشد. و در زمانی که حضرت صاحبقرانی - انار الله برهانه - فتح بلاد هندوستان فرمودند، به تاریخ سنه احدی و ثمانمایه هجری، بعد از فتح دهلی از آب جون بگذشت و لشکر بدان دیار کشید و تا کنار آب گنگ رسید و از آب گنگ نیز بگذشت به موضعی که عبادت جای گبران هند بود و با کفار آن دیار غزو کرد و بسیاری را به قتل رسانید. و دیگر انهار بزرگ در شرقی این مواضع که ذکر کرده شد بسیار است تا ملکوة و سیار کاوان و پشان هندوستان. فاما نام و مخرج و مصب آن به تحقیق نپیوست. هم چنین در بلاد ختای جوی های بزرگ بسیار است که صورت تشریق و تغریب و مصب و منبع آن معلوم نشد، بدان سبب ذکر آن نرفت».^{۶۸}

چنان که از مقایسه هر دو متن برمی آید، بخشی از داده ها درباره «نهر گنگ» از ابوالفدا اخذ شده است. حافظ ابرو برخی از داده های ابوالفدا، از جمله مطالب مربوط به آیین و مراسم مردم هند را حذف کرده است. او در ادامه به لشکرکشی تیمور در سال ۸۰۱ ه، به هند و نیز جریان رودهای بسیاری در این سرزمین اشاره کرده که به تصریح خود او به دلیل عدم آگاهی از خاستگاه آنها، از ذکر نامشان در گذشته است.

تقویم البلدان: «جبل دباوند: و هو حدّ عمل الرّی، و ربّما یری من ساوة و هو فی وسط جبال یعلوها کالقبة و لم یشتهر أن أحدا ارتقاه. و یطلع من أعلاه دخان علی الدوام و هو حیث الطول: خمس و سبعون و نصف و یری من مسافة بعیده».^{۶۹}

۶۸. نک. حافظ ابرو، همان، ۱۷۲-۱۷۳.

۶۹. ابوالفدا، ۷۱.

جغرافیای حافظ ابرو: «کوه دماوند: در حد عمل ری است و این کوه دماوند از پنجاه فرسنگ و زیادت نیز می‌نماید. و بالای آن مثل قبه‌ای است و مشهور آن است که هیچ کس بر ذروه آن نرسیده است و از کله آن مثل دودی دایم بر می‌آید. و آن در موضعی است که طول آن هفتاد و پنج درجه و نیم است و عرض چهل و هفت درجه. و از دربند خزر، چون کسی به جانب گیلانات و طبرستان روان شود و به میان دریا رسد، آن کوه قبل از همه کوهها ظاهر شود. ... به وقتی که مؤلف این کتاب به پای آن کوه رسید، از مردم آن مواضع تفحص ارتفاع آن می‌کرد. بعضی از مردم صاحب وقوف آن نواحی چنان تقریر کردند که پیاده جلد دو شب در میان کرده نزدیک به ذروه آن می‌رسد. و بالای آن فضایی دارد هموار. در میان آن مثل چاهی می‌نماید و دودی از آن بر می‌آید و در حوالی آن گوگرد جمع می‌شود و کسی نزدیک آن نمی‌تواند رفت از گرمی. و اگر به زحمت بسیار سنگی در آن اندازند، هوای آن چاه سنگ را بالا می‌اندازد و العهدة علی الراوی».^{۷۰}

برکنار از چند عبارت که از تقویم البلدان نقل شده، داده‌های حافظ ابرو درباره کوه دماوند بدیع است. مؤلف که به حضور خود در پای این کوه تصریح کرده، به نقل از ساکنان این منطقه، از وجود گازهای گوگردی در دهانه قلّه که ظاهراً نشان دهنده فعال بودن کوه دماوند در قرن نهم بوده، سخن گفته که تا پیش از او بدان اشاره‌ای نشده است.^{۷۱}

تقویم البلدان: «مدینة عینتاب: بلدة حسنة كبيرة و لها قلعة منقوبة في الصخر حصينة، و هي كثيرة المياه و البساتين، و هي قاعدة ناحيتها و لها أسواق جلیلة، و هي مقصودة للتجارة و المسافرين، و هي عن حلب في جهة الشمال علی ثلاث مراحل، و بالقرب من عینتاب دلوک و هو حصن خراب له ذکر فی فتوح صلاح الدین و نور الدین، و عینتاب فی جهة

۷۰. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۱۹۲.

۷۱. نک. اصطخری، ۲۰۲؛ یاقوت حموی، ۲/ ۴۳۶، ذیل «دباوند»؛ حمدالله مستوفی، ۱۹۴.

الجنوب عن قلعة الروم علی نحو ثلاث مراحل أيضا، و كذلك بین عینتاب و بهسنا و عینتاب فی جهة الشرق و الجنوب عن بهسنا».^{۷۲}

جغرافیای حافظ ابرو: «عین تاب شهری بزرگ است و قلعه‌ای دارد که در سنگ بریده- اند؛ و آب بسیار و بستان‌ها دارد و بازارهای بسیار و بازرگانان بدان جا تردد کنند. تا حلب سه منزل است بر شمال حلب است. در قلعه آن از اندرون قلعه راه‌ها بریده‌اند، در سنگ پوشیده تا کنار خندق و آنجا نیز گذارها ساخته. در زمانی که حضرت صاحب قرانی - انار الله برهانه - به آن موضع آمد اهالی وی حصار را باز گذاشتند و گریختند. بعضی عین تاب را دلوک گویند و دلوک رستاق آن است».^{۷۳}

چنان‌که از مقایسه هر دو متن برمی‌آید، حافظ ابرو، در چند عبارت اول خود در ذیل شهر عینتاب/ عین تاب^{۷۴} به تقویم البلدان نظر داشته و تقریباً همان مطالب را بیان کرده است، اما او درباره داخل قلعه و نیز دلوک که در زمان او رستاق عین تاب بوده، از مشاهدات خود بهره گرفته، چه حافظ ابرو چنان‌که گفته شد در لشکرکشی‌های تیمور به شام همراه او بوده و بسیاری از داده‌های او در شام از مشاهدات خود اوست.^{۷۵}

تقویم البلدان: «بهسنا: و هی قلعة حصينة مرتفعة، و لها بساتین و نهر صغیر و أسواق و رستاق متسع و بها مسجد جامع و منبر، و هی بلدة واسعة الخیر و الخصب، و بینها و بین سیواس نحو ستة أيام، و هی من الحصون المنیعة التي لا ترام، و هی فی المغرب و الشمال عن عینتاب و بینهما نحو مسیرة یومین».^{۷۶}

۷۲. ابوالفدا، ۲۶۹.

۷۳. حافظ ابرو، همان، ۱/۳۶۹.

۷۴. عینتاب (نک. ابن عساکر، ۱۱۹/۵۷؛ ابن تغری بردی، ۱۵۶/۷) یا عین تاب (یاقوت حموی، ۱۷۶/۴؛ ابن عدیم، ۳۲۳/۱؛ ابن تغری بردی، ۶۱/۱۳) در منابع به هر دو صورت ضبط شده است. عینتاب امروزه شهر و استانی با نام «غازی عینتاب» در جنوب شرقی ترکیه است.

۷۵. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/۳۳۷.

۷۶. ابوالفدا، ۲۶۵.

جغرافیای حافظ ابرو: «بهنسا: قلعه‌ای محکم است و در اطراف آن بساتین بسیار، و آبی اندک در آنجا روان است و چند بازار دارد و روستای آن بسیار است. موضعی است کثیر الخیر و نعمت‌های ارزان و فراوان دارد و از حصن‌های منیع است. در دَرغَالَه^{۷۷} بر روی کوه پاره‌ای افتاده و کوه‌ها و پشت‌ها که به اطراف آن محیط است، بر آن مشرف است. در زمانی که امیر صاحب قران بدان موضع رسید اهالی آن در ابتدا تمرد نمودند. حضرت صاحب قرانی فرمود تا منجیق‌ها و آلات تسخیر قلاع مرتب گردانیدند. ایشان را در میانه قلعه، منجیقی گردان بود که به هر جهت که می‌خواستند سنگ می‌انداختند. حضرت صاحب قرانی، منجیقیان خود را فرمود تا سنگ بر آن منجیق راست کردند و بینداختند از قضای الهی چون به خاطر آن صاحب دولت گذشت، سنگ از هوا چنان بر آن منجیق آمد که تمامت آن را خرد در هم شکست؛ و نقب‌ها به دیوار شهر که بر بالای کوه نهاده بودند رسید. چون آتش در نقب‌ها زدند، بسیاری از دیوارها بیفتاد و عاجز شدند. ائمه و سادات و دانشمندان شهر به حضرت سلطنت شعاری امیرزاده شاهرخ بهادر _ خلد الله ملکه _ پناه بردند و آن حضرت را شفیع ساختند. حضرت سلطنت شعاری بر ایشان ترحم فرموده، ایشان را شفیع شد. حضرت امیر بزرگ صاحب قران التماس فرزند قبول کرده از جریمه ایشان بگذشت و گناه ایشان عفو فرمود تا داعی و شاکر بازگشتند»^{۷۸}.

«بَهَسَنَّا»، نام قلعه‌ای در شمال شام،^{۷۹} که حافظ ابرو به اشتباه آن را «بَهَسَنَّا»،^{۸۰} ضبط کرده است. حافظ ابرو در ذیل این شهر گزارش مفصّلی از نحوه فتح شهر به دست تیمور

۷۷. دَرغَالَه، راه میان کوه را گویند (دهخدا، ذیل واژه).

۷۸. نک. حافظ ابرو، همان، ۳۷۳-۳۷۴.

۷۹. نک. یاقوت حموی، ۱/ ۵۱۶، ذیل «بهسنا».

۸۰. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۷۳. «بهسنا» نام شهری در مصر باستان در منطقه «صعید» (نک. یاقوت حموی،

۱/ ۵۱۶، ذیل «بهسنا». امروزه ویرانه‌های «بهسنا» در استان مینیا در مصر واقع است (نک. مشعل، ۱/ ۳۲۱).

آورده است؛ گزارش حافظ ابرو از به‌کارگیری منجنیق‌ها، از جمله منجنیقی گردان در قلعه شهر و نیز نقب زدن بر دیوارهای شهر^{۸۱} برای درک تشکیلات نظامی و نحوه فتح شهرها در آن زمان مفید است.

تقویم البلدان: «حماة: مدينة أولية و لها ذكر في كتب الإسرائيليين، و هي من أنزه البلاد الشامية و العاصی يستدير علی غالبها من شرقها و شمالها و لها قلعة حسنة البناء مرتفعة و فی داخلها الأرحية علی الماء، و بها نواعير علی العاصی تسقى أكثر بساتینها، و یدخل منها الماء إلى كثير من دورها، و حماة بلدة قديمة مذکورة فی التوراة و هي و شیزر مخصوصتان بکثرة النواعير دون غیرهما من بلاد الشام».^{۸۲}

جغرافیای حافظ ابرو: «حما: مدینه‌ای است و ذکر آن در کتب بنی اسرائیلیه هست و شهری آراسته است چنان‌که او را در شام عروس البلاد خوانند، به معموری و آبادانی معروف و مشهور است. نهر عاصی بر جانب شرقی و شمالی آن دور می‌کند و طرف جنوب و مغرب آن کوه است و شهر بر بلندی کوه است و بارویی گرد آن کشیده و در پیش دروازه‌ها پل‌ها بسته‌اند که از نهر عاصی می‌گذرد. دو بازار معمور دارد: یکی در اندرون شهر بر بالا، آن را سوق الاعلی خوانند؛ و یکی در بیرون بر کنار نهر عاصی و آن را سوق الاسفل خوانند. و بر یک طرف شهر قلعه‌ای است در غایت ارتفاع، چنان‌که تیر اندازی خوب باید تا تیر او به سر قلعه رسد. و در اندرون شهر مسجد جامعی بزرگ بر بالای آن بلند نهاده. در گرد شهر دولاب‌ها ساخته‌اند که هم به زور آب می‌گردد و بر مجموع شهر در بلندی‌ها آب روان گردانیده و بساتین نزه ساخته، آن دولاب‌ها را ناعور خوانند. بعضی از آن ناعورها مشاهده افتاد که قطر آن قریب چهل گز باشد ... و در آن ایام که حضرت امیر صاحب قران_ انار الله برهانه_ بعد از فتح حلب متوجه دمشق شد در زمستان سنه تلثین و ثمانمایه چند روز در ظاهر حما توقف فرموده و دیوان

۸۱. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/ ۳۷۳-۳۷۴.

۸۲. ابوالفدا، ۲۶۳.

خانه‌ای عمارت کرد. بعد از آن که از دمشق مراجعت نمود، حمویان از روی حماقت آن عمارت را خراب کردند. مزاج مبارک از این معنی متغیر شده غضب فرموده و فرمان کرد تا آن شهر را بسوزند و اهالی آن را اسیر سازند. بدین سبب بسیاری از اهالی آن دیار به ذلّ اسر گرفتار گشتند و تا کنون اسرای آن دیار در اقطار بلاد متفرق اند.^{۸۳}

در نمونه بالا، حافظ ابرو بسیار محدود از ابوالفدا نقل به مضمون کرده و باقی اطلاعات از خود اوست، چنان که با اشاره به حضور خود در شهر حماة، از دولاب‌های آنجا یاد کرده که با نام ناعور نیز خوانده می‌شد. مؤلف قطر این دولاب‌ها را با احتساب تقریبی، حدود ۴۰ گز دانسته است.^{۸۴} حافظ ابرو هم چنین از بنای دیوان خانه‌ای به فرمان تیمور خبر داده که پس از رفتن تیمور به دست مردم خراب شده بود. این واقعه خشم تیمور را در پی داشت که منجر به سوزاندن شهر و اسارت و آوارگی مردمان شد.

تقویم البلدان: «و ماردین حصن من بلاد الجزيرة ... قال ابن حوقل: و بالقرب من نصیبین جبل ماردین من الأرض إلى ذروته نحو من فرسخین، و به قلعة منیعة لا یستطاع فتحها عنوة، و بها حیات موصوفة تفوق الحیات بسرعة القتل و هو جبل به جواهر الزجاج».^{۸۵}

جغرافیای حافظ ابرو: «ماردین: شهری است از شهرهای جزیره، و قلعه‌ای دارد بر کوه. از روی زمین تا به ذروه آن کوه گویند دو فرسنگ باشد که یک راه باریک بیش ندارد و بر بالای کوه چشمه آب به قوت و در روی زمین مثل آن قلعه‌ای هیچ جا نشان نمی‌دهند. و در آن کوه ماران گزنده مهلک باشند. و سنگ آبگینه خوب در آن کوه هست. و فتح ماردین

۸۳. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/۳۴۷-۳۴۸.

۸۴. گز نام فارسی ذراع است. به گفته هینتس ذراع معمول در ایران ذراع هاشمی بوده که اندازه آن ۴۶/۲ سانتی‌متر بوده است (هینتس، ۹۹). با این حساب، قطر تقریبی هر دولاب به گفته مؤلف در حدود ۱۸ متر بوده است. حافظ ابرو در سراسر کتابش واحد «ذراع» را با نام فارسی آن یعنی «گز» جایگزین کرده است (برای مثال نک. حافظ ابرو، همان، ۱/۲۶۸؛ قس. ابوالفدا، ۱۷۵).

۸۵. ابوالفدا، ۲۷۹.

نیز در ایام عمر بوده است به صلح؛ و حالا مدت‌های مدید است که حکام خلفا بعد سلف در آن قلعه حاکم‌اند. و حضرت امیر صاحب‌قران_ انار الله برهانه_ هرگاه بدان نواحی می‌رسید حاکم آنجا وظیفه خدمتکاری به جای می‌آورد، تا در شهر سنه ثلاث و ثمانمائه بعد از فتح شام، چون رایات همایون بدانجا رسید، با وجود آن‌که حاکم آن چند کت پیش بندگی حضرت آمده بود و به انعام و تشریف مخصوص گشته، به سبب آن‌که در وقتی که حضرت امیر بزرگ در شام بود، او به عساکر منصوره ملحق نشده بود، از آن معنی در مقام تقصیر بود متوهم شده بیرون نیامد. حضرت صاحب‌قرانی دو سه روز آنجا توقف فرمود و به روز اول شهر ایشان را با زمین یک‌سان گردانیدند. اما قلعه چنان بود که منجیق و عزاده بر آن هیچ کار نمی‌کرد، و در حوالی آن علف نیز نبود که لشکر سنگین بنشیند. کوچ فرمود و متوجه جانب بغداد شد. بعد از آن‌که حضرت صاحب‌قرانی فتح بلاد روم فرمود، حکام ماردین متوجه اردوی همایون گشته در بلاد روم به شرف زمین بوس رسیدند؛ و حضرت صاحب‌قرانی_ انار الله برهانه_ درباره ایشان تربیت و عنایت ارزانی فرموده ایشان را با حصول مرادات اجازت انصراف داد».^{۸۶}

غالب داده‌های حافظ ابرو درباره ماردین چنان‌که در متن مشخص شده، از خود مؤلف است. او در گزارشی کوتاه از «یک‌سان شدن شهر با خاک» در حمله تیمور در سال ۸۰۳ هـ خبر داده است.

تقویم البلدان: «المرقب اسم للقلعة، و هی قلعة حصينة حسنة البناء مشرفة علی البحر و بلنیاس اسم لبلدتها، و بینهما قریب من فرسخ، و هی ذات أشجار فواکه و حمض»^{۸۷} کثیر، و یزرع بها قصب السكر و لها أعین كثيرة. قال العزیزی: و مدینة بلنیاس دون مدینة

۸۶. حافظ ابرو، همان، ۲/ ۳۹-۴۰.

۸۷. حَمَضِيَّة، ج حمضیات: مرکبات (نک. ابن منظور، ذیل «حمض»).

جبله، و بینا و بین انظرطوس اثنا عشر میلا و هو حصن أحدثه المسلمون فی سنة أربع و خمسين و أربع مائة نقله ابن منقذ فی تاریخ القلاع و الحصون».^{۸۸}

جغرافیای حافظ ابرو: «مرقب نام قلعه است و بلنیاس نام شهری است که در یک فرسنگی آن قلعه است. و قلعه مرقب به غایت حصین است و [از] بناهای خوب است و بر دریا مشرف است. در مدینه آن درخت‌ها و میوه بسیار است و نیشکر در آن نواحی بسیار کارند. تا انظرطوس دوازده میل است. در سنه اربع و خمسين و اربعمائه مسلمانان این حصن را مسخر کرده‌اند. ابن سعید این نقل را در تاریخ قلاع و حصون یاد کرده است».^{۸۹}

چنان‌که از مقایسه دو متن برمی‌آید، داده‌های حافظ ابرو درباره قلعه مرقب، در واقع نقل مضامینی است از تقویم البلدان. در این نقل حافظ ابرو با فروانداختن و خلاصه‌کردن برخی عبارت‌های ابوالفدا، سبب نامفهومی و حتی پاره‌ای از اشتباهات شده است، چنان‌که بر پایه داده‌های ابوالفدا، مرقب قلعه‌ای متعلق به شهر بلنیاس دانسته شده، در حالی‌که حافظ ابرو با ترجمه واژه «بلدتها» به «شهر»، تعلق قلعه مرقب به شهر بلنیاس را از میان برده است. هم‌چنین بر پایه داده‌های ابوالفدا قلعه مرقب به دست مسلمانان بنا شده است (أحدث) که در متن جغرافیای حافظ ابرو «أحدث» به «تسخیر شدن» ترجمه شده و همین سبب اشتباه درباره پیشینه قلعه شده است. در سطر دوم نیز ابوالفدا فاصله شهر بلنیاس تا انظرطوس را ۱۲ میل گفته، در حالی‌که در جغرافیای حافظ ابرو، نام شهر بلنیاس به اشتباه حذف شده و از همین رو خواننده را بدین گمان انداخته که مسافت مذکور، مسافت میان قلعه مرقب تا انظرطوس است. و سرانجام، کتاب تاریخ قلاع و حصون به‌خطا به ابن سعید نسبت داده شده است؛ در حالی‌که می‌دانیم مؤلف این کتاب اسامه بن منقذ (د. ۵۸۴هـ)، از ادیبان و مورخان قرن ششم است.^{۹۰} اشتباهاتی از این دست در بخش‌هایی که حافظ ابرو از

۸۸. ابوالفدا، ۲۵۵.

۸۹. حافظ ابرو، همان، ۳۵۳/۱-۳۵۴.

۹۰. نک. زرکلی، ۲۹۱/۱.

ابوالفدا نقل کرده بسیار است، هرچند در این اشتباهات، سهم نسخه‌نویسان را نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

تقویم البلدان: «و التاسع نهر القنْدُل و هو نهر كان موجودا في أيام عمارة البصرة و قد خرب الآن بالكلية و جميع هذه الأنهر تخرج من دجلة و يتفرّع منها فوق الف نهر جميعها تسقي البساتين و المزدروعات و تنصب فضلات بعضها إلى بعض و حكي لي من أثق به ان البصرة و بلادها التي على هذه الأنهر المذكورة قد خربت حتى لم يبق منها غير قيراط^{۹۱} و احد من أربعة و عشرين قيراطا».^{۹۲}

جغرافیای حافظ ابرو: «و نهر نهم قندل است و آن نهري است که در ایام عمارت بصره بوده است و حالا اکثر مزارع آن خراب است. و جميع این انهار از دجله برداشته‌اند و چندین جوی دیگر بر اینها متفرّع گردانیده و فضلات آن جوی‌ها بعضی در بعضی می‌ریزد، حکایت کرد کسی که صاحب وقوف بود از احوال بصره. و این انهار که حالا در این تاریخ جمله خراب است تا به حدی که از این نه ماه که قیراطی معمور باشد اعنی از بیست و چهار جزو جزوی».^{۹۳}

در نمونه بالا، برخی از افزوده‌های حافظ ابرو سبب تغییر مفهوم در داده‌های ابوالفدا شده است، از جمله افزودن «مزارع» که در نسخه چاپ‌شده از تقویم البلدان وجود ندارد یا افتاده است؛ به هر رو عبارت مذکور در تقویم البلدان خبر از خرابی بستر رود قندل می‌دهد، درحالی‌که حافظ ابرو از خرابی مزارع کرانه‌های این رود خبر داده است. از مشکلاتی که نقل محتوای تقویم البلدان در جغرافیای حافظ ابرو ایجاد کرده، القای این تصور است که آن چه در زمان ابوالفدا رخ داده، از رخدادهای دوره حافظ ابرو است. چنان‌که در همین عبارت دیده می‌شود، حافظ ابرو واژه «الآن» مندرج در تقویم البلدان را به واژه «حالا»

۹۱. قیراط به عنوان مقیاس سطح مصر امروزه یک چهارم فدان یا ۱۷۵/۰۳۵ مترمربع است (هینتس، ۱۰۷-۱۰۸).

۹۲. ابوالفدا، ۵۷.

۹۳. حافظ ابرو، همان، ۱۵۹/۱.

ترجمه کرده و به متن خود انتقال داده و بدین ترتیب خواننده به غلط تصور می‌کند که این قید زمانی (الآن/ حالا) به روزگار حافظ ابرو اشاره دارد. هم‌چنین در سطر آخر، داده‌های حافظ ابرو درباره «قیراط»، به گفته مصحح کتابش، در همه نسخه‌ها مغشوش و نامفهوم است.^{۹۴} از این شواهد که حاصل نمونه‌هایی از مقایسه دو متن است، می‌توان تا حدی به کم و کیف این منقولات و اغلاط راه‌یافته به جغرافیای حافظ ابرو، از جمله اعلام جغرافیایی پی برد.^{۹۵}

منابع منقول از تقویم البلدان در جغرافیای حافظ ابرو

چنان‌که گذشت، بخش قابل‌توجهی از جغرافیای حافظ ابرو ترجمه و انتقال داده‌های تقویم البلدان ابوالفدا است، گاه در ضمن این نقل‌ها، نام مؤلفان و یا کتاب‌های مورد استفاده ابوالفدا نیز به کتاب حافظ ابرو راه یافته است. در واقع ذکر نام چنین مؤلفان یا کتاب‌هایی در فرایند نقل موجب شده تا برخی از محققان چنین کتاب‌هایی را هم در شمار منابع حافظ ابرو بیاورند و چنین بیندارند که حافظ ابرو خود از این منابع استفاده و نقل مستقیم کرده است؛^{۹۶} از جمله چنین آثاری می‌توان به اینها اشاره کرد: صورة الارض، تألیف ابن حوقل (د. ۳۶۷هـ)،^{۹۷} کتاب عزیزی یا المسالک و الممالک، تألیف حسن بن احمد مَهَلَبی (د. ۳۸۰هـ)،^{۹۸} الصحاح، تألیف اسماعیل بن حماد جوهری (د. ۳۹۳هـ)؛^{۹۹} قانون مسعودی،

۹۴. همانجا، پانویس ۳۱.

۹۵. برای مثال در جغرافیای حافظ ابرو، نام «سینیز» به اشتباه «شتبر» ضبط شده است (نک. همان، ۱۰۴/۱، قس. ابوالفدا، ۲۲). با توجه به داده‌های منابع قدیم جغرافیایی به نظر می‌رسد، «سینیز» صحیح است (نک. اصطخری، ۱۲۸؛ ابن بلخی، ۳۵۶؛ یاقوت حموی، ۳/۳۰۰، ذیل «سینیز»).

۹۶. نک. کراچکوفسکی، ۴۱۲؛ سجادی، ۱/۲۹-۳۱؛ سعیدی و معاذالهی، ۱۹۲-۱۹۳؛ سرافرازی، ۹۶-۹۸؛ آل داود، ۶۱-۶۴؛ امیرخانی، ۳۳۰-۳۳۳.

۹۷. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۹۱؛ قس. ابوالفدا، ۷۱.

۹۸. نک. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۰۳؛ قس. ابوالفدا، ۲۲.

تألیف ابوریحان بیرونی (د. ۴۴۰ هـ)،^{۱۰۰} نزهة المشتاق، تألیف محمد بن محمد ادریسی (د. ۵۶۰ هـ)،^{۱۰۱} المشترك وضعاً و المفترق صُقعاً، یاقوت حموی (د. ۶۲۶ هـ)^{۱۰۲} و کتاب الجغرافیا، تألیف ابن سعید مغربی (د. ۶۸۵ هـ).^{۱۰۳}

ذکر اقوالی از این کتاب‌ها به واسطه کتاب تقویم البلدان ابوالفدا، از این رو اهمیت دارد که برخی از این اقوال امروزه در آثاری که به دست ما رسیده وجود ندارند و احتمال دارد در مراحل استتساخ تقویم البلدان، از قلم افتاده باشند؛ نیز برخی از کتاب‌هایی که از آنها نقل شده، امروزه در دست ما نیستند؛ در زیر به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌شود:

بطلمیوس

تقویم البلدان: «[نیل] مبتداه و اوله الخراب الذی هو جنوبی خط الاستواء و لذلك تعسر الوقوف علیه ... و نسب إلى بطلمیوس أنه ینحدر من جبل القمر من عشرة مسیلات منه بین کل نهر منها و الآخر درجة فی الطول، فالغربی منها عند طول ثمان و أربعین و الثانی عند طول تسع و أربعین و علی ذلک حتی یكون النهر العاشر منها عند طول سبع و خمسین. و تصب هذه الأنهار العشرة فی بطیحتین، کل خمسة أنهار تصب فی بطیحة، و قد تقدم ذکرهما آنفا ...».^{۱۰۴}

جغرافیای حافظ ابرو: «و منبع آن [نیل] از جنوبی خط استوا است از جبال القمر، و کسی آنجا که منبع آب است، نرسیده است و راه آن معتدّر است. بطلمیوس این مقدار نبشته است که "انه ینحدر من جبل القمر من عشرة مسیلات منه بین کل نهر منها و الاخر

۹۹. نک. حافظ ابرو، همان، ۲۰۲/۱؛ قس. ابوالفدا، ۸۷.

۱۰۰. نک. حافظ ابرو، همان، ۱۸۹/۱-۱۹۰؛ قس. ابوالفدا، ۷۲.

۱۰۱. نک. حافظ ابرو، همان، ۱۱۱/۱؛ قس. نک. ابوالفدا، ۲۶.

۱۰۲. نک. حافظ ابرو، همان، ۱۸۵/۱؛ قس. ابوالفدا، ۶۹.

۱۰۳. نک. حافظ ابرو، همان، ۱۲۴/۱-۱۲۵؛ قس. ابوالفدا، ۳۷-۳۸.

۱۰۴. ابوالفدا، ۴۵.

درجة في الطول. فالغربي منها عند طول ثمان و اربعون؛ و الثاني عند طول تسع و اربعون. و على ذلك حتى يكون النهر العاشر منها عند طول سبع و خمسين درجة". و این انهار مذکوره می ریزد در دو بطیحه، هر پنج نهر در یک بطیحه که ذکر آن در بحیرات تقدیم یافت ...»^{۱۰۵}

این مطالب منقول از تقویم البلدان، در کتاب جغرافیای بطلمیوس به چشم نمی خورد که احتمال دارد که از نسخه های برجامانده از کتاب بطلمیوس، فروافتاده باشد، چه در کتاب صورة الارض خوارزمی که غالب آن، ترجمه جغرافیای بطلمیوس است،^{۱۰۶} مبحث مذکور وجود دارد:

«نیل مصر و ما يقع اليه من العيون و الانهار، بطيحتان مدورتان قطر كل واحدة خمسة أجزاء ... ينصب إلى الاولى خمسة انهار من جبل القمر مبتدأ النهر الاول عند طول «مح» و الثاني عند طول «مط» ... و يخرج من جبل القمر أيضا خمسة أنهار إلى البطيحة الثانية ...»^{۱۰۷}

رسم المعمور

تقویم البلدان: «و اما الشريف الادريسي فقط حكى ما قاله ابن سعيد من خروج نيل غانة من بحيرة كورى المذكورة ثم قال و قد انكر بطلمیوس ذلك و زعم أنه لا يخرج منها غير نيل مصر فقط و إن نيل غانة مخرجه من تحت الجبل هناك و قال في كتاب رسم المعمور ان هذه البحيرة اعنى بحيرة كورى بطيحة مدورة عند خط الاستواء و قطرها جزءان و مركزها عند طول ثلاث و خمسين و نصف»^{۱۰۸}

جغرافیای حافظ ابرو: «اما شريف ادريسي مي گوید آن چه ابن سعيد گفته است از

۱۰۵. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۳۸.

۱۰۶. نک. کراچکوفسکی، ۷۴.

۱۰۷. خوارزمی، ۱۰۶-۱۰۷.

۱۰۸. ابوالفدا، ۳۸.

خروج نیل مقدشو و نیل عانه از بحیره کوری مذکور، بطلمیوس که اصل کتب این فن از مصنفات اوست ذکر این دو رود دیگر نکرده است و گمان برده است که همین نیل مصر از آن موضع به طرف شمال می آید و بس؛ و نیل عانه نیز مخرج آن از پایان این کوه مقسم است و در کتاب رسم المعمور می گوید که این بحیره کوری، بحیره ای مدور است بر خط استوا و قطر آن دو درجه باشد، و مرکز آن بر خط استوا به محلی است که طول آن پنجاه و سه درجه و نصف است»^{۱۰۹}.

به نظر می رسد مراد از رسم المعمور، کتاب رسم المعمور فی الارض، تألیف یعقوب بن اسحاق کندی (د. ۲۵۹ هـ) باشد که به دست ما نرسیده است.^{۱۱۰}

ابن سینا

تقویم البلدان: «ذکر نیل مصر و هو النهر العظیم المشهور الذی لیس له نظیر فی الوجود و قد وصفه ابن سینا فقال: و قد انفرد بثلاث صفات عن سائر أنهار الأرض: أحدها انه أطول أنهار الأرض من مبتداه إلى منتهاه و ذلك يستلزم لطافته بسبب كثرة الجریان؛ الثانية انه یجرى فی رمال و صخور؛ فیسلم عن الأرض الخنزة و الحماة و الوحل الذی لا یکاد أن یخلو منه نهر؛ الثالثة ان الحجر فیہ لا یخضر کما یخضر فی غیره»^{۱۱۱}.

جغرافیای حافظ ابرو: «رود نیل از معظمت انهار عالم است، و شیخ ابو علی آورده است که آب رود نیل را در عالم نظیر نیست و به سه صفت ممتاز است از آب های دیگر. یکی آن که اطول انهار روی زمین است، بدان جهت که منبع آن خود معلوم نیست. و از آنجا که معلوم است و مردم رسیده است - و آن آب می آید تا آنجا که به دریای روم متصل می - شود قریب یک هزار فرسنگ زیادت است. و در اکثر مواضع تیز می رود و کثرت جریان

۱۰۹. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۲۵.

۱۱۰. نک. کراچکوفسکی، ۸۲.

۱۱۱. ابوالفدا، ۴۴-۴۵.

مستلزم لطافت است. دویم آن که از ابتدا تا انتها بر ریگ و سنگ می‌گذرد و در هیچ موضع بر زمین شوره و خاک نرم نمی‌گذرد که به آن مختلط شود و آب را متغیر گرداند، و همیشه در تمام فصول سال آب آن صافی است. سه دیگر سنگ‌هایی که در ممر آن آب است سبز نمی‌شود، مانند سنگ‌هایی که در ممر انهار دیگر واقع است».^{۱۱۲}

داده‌های ابوالفدا درباره رود نیل که به ابن سینا نسبت داده، در هیچ یک از آثار ابن سینا یافت نشده است.

قانون (قانون مسعودی)، تألیف ابوریحان بیرونی

تقویم البلدان: «جبل الحرث و هو جبل عند اردبیل من اذربایجان لا یرتقی الی اعلاه لارتفاعه و اردبیل حیث الطول ثلاث و سبعون و خمسون دقیقه، و العرض ثمان و ثلاثون علی ما قاله فی القانون».^{۱۱۳}

جغرافیای حافظ ابرو: «حرث کوهی است نزدیک اردبیل از آذربایجان و می‌گویند که بر آن نمی‌توان رفت از غایت بلندی. و اردبیل در موضعی است که طول آن هفتاد و سه درجه است و پنجاه دقیقه، و عرض سی و هشت درجه؛ و در قانون طول و عرض اردبیل را چنین گفته است».^{۱۱۴}

برای شناخت این منبع به کتاب تقویم البلدان مراجعه شد. ابوالفدا در کتاب خود فقط یک‌بار به کتاب قانون مسعودی نوشته ابوریحان بیرونی اشاره کرده و در موارد دیگر از آن با نام «قانون» یاد کرده که در جغرافیای حافظ ابرو نیز به همین صورت وارد شده است. به هر رو این مبحث در کتاب قانون مسعودی یافت نشده است.

۱۱۲. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۳۷.

۱۱۳. ابوالفدا، ۷۲.

۱۱۴. حافظ ابرو، همان، ۱/۱۸۹-۱۹۰.

نتیجه

یکی از منابعی که حافظ ابرو در مقدمه کتاب جغرافیای خود از آن نام برده، «قانون البلدان» است. از آنجاکه اثری با این نام برای ما ناشناخته بود، برای شناخت آن، ناچار آثاری در جغرافیا را که با «قانون البلدان» تشابه اسمی داشتند، مانند البلدان یعقوبی (د. ۲۸۴هـ)، البلدان ابن فقیه (د. ۳۶۵هـ)، معجم البلدان یاقوت حموی (د. ۶۲۶هـ)، تقویم البلدان ابوالفدا (د. ۷۳۲هـ) مورد مطالعه تطبیقی قرار گرفتند. در این مطالعه مشخص شد، کتاب تقویم البلدان ابوالفدا، یکی از منابع اصلی حافظ ابرو بوده و او حدود یک سوم از محتوای جغرافیایی کتابش را از این اثر نقل عینی یا مضمونی کرده است. در نقل‌های عینی، حافظ ابرو عبارتهای مؤلف را بدون تغییر پس از ترجمه به کتاب خود انتقال داده است، اما در نقل‌های مضمونی، داده‌های ابوالفدا را با تلخیص یا افزوده‌هایی از خود و منابع دیگر تکمیل و اصلاح کرده است. در نوع اخیر، این کار، گاه سبب نامفهوم شدن پاره‌ای از مطالب جغرافیایی حافظ ابرو شده است. این بررسی هم‌چنین نشان داده است که شماری از منابع قدیم که به گمان برخی از محققان از منابع مورد استفاده حافظ ابرو قلمداد شده‌اند، در شمار منابع او نبوده‌اند، بلکه در واقع جزو منابع تقویم البلدان بوده‌اند که در فرایند نقل‌های حافظ ابرو به کتاب او راه یافته‌اند.

کتابشناسی

آل داود، سید علی، «ذکر دریای فارس در آثار حافظ ابرو»، ایرانشهر امروز، سال اول، (فروردین-خرداد)، ۱۳۹۵ش.

ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴ش.
ابن تغری بردی، یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، القاهرة، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، ۱۳۹۲.

ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۲م.

ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵هـ.

- ابن عدیم، عمر بن احمد، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد، البلدان، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ هـ.
- ابن منظور، لسان العرب، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، بیروت، دار المعرفة.
- ابوالفدا، تقویم البلدان، بیروت، دارصادر، افسست پاریس، ۱۸۴۰ م.
- احمدی، محسن، «خجند»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۲۱، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ ش.
- اصطخری، محمد بن ابراهیم، مسالک الممالک، بیروت، دار صادر، ۱۹۲۷ م.
- امیرخانی، غلامرضا، تداوم و تحول در تاریخ‌نگاری ایران، بررسی و تحلیل آثار شهاب‌الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو)، تهران، طرح نقد، ۱۳۹۵ ش.
- بکران، محمد بن نجیب، جهان‌نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲ ش.
- حافظ ابرو، تاریخ و جغرافیا، نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۱۴۳.
- همو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش صادق سجادی، تهران، بنیان، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.
- همو، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، به کوشش غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بارتولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، به کوشش مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۳ ش.
- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ش.
- خوارزمی، محمد بن موسی، کتاب صورة الارض، به کوشش هانس فون مؤیک، لایپزیک، ۱۹۲۶ م. دهخدا، لغتنامه.
- رضا، عنایت‌الله، «آرال»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۱، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ش.
- همو، «ابوالفدا»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۶، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- سجادی، صادق، نک. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش صادق سجادی، تهران، بنیان، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.

سرافرازی، عباس، «خلیج فارس در جغرافیای حافظ ابرو»، مجموعه مقالات نهمین همایش ملی فرهنگی گردشگری خلیج همیشه فارس، تهران، جهاد دانشگاهی - مرکز گردشگری علمی فرهنگی دانشجویان ایران، (بهمن) ۱۳۹۲ ش.

سعیدی، مریم و پروانه معاذالهی، سنت ترجمه در عصر ایلخانان و تیموریان، تهران، قطره، ۱۳۹۴ ش.

قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۸ م.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، ترجمه ابوالقاسم پابنده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.

مقدسی، محمد بن احمد، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ م. هینتس، والتر، اوزان و مقیاس‌ها در اسلام، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵ م.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، کتاب البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷ م.

The Times comprehensive Atlas of the wolrd, London, Times books, 2014.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۹۳-۱۱۶

جایگاه ایالت اردلان در مناسبات عثمانی - صفوی^۱

کریم فرجی قراقلو^۲

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شبستر، شبستر، ایران

محمدعلی رنجبر^۳

دانشیار تاریخ اسلام، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

قسیم یاسین^۴

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

چکیده

ایالت اردلان در عرصه رقابت‌های دو رقیب صفوی (۱۵۰۱-۱۷۲۲م) و عثمانی (۱۲۸۰-۱۹۲۴م) با توجه به موقعیت جغرافیای سیاسی آن، فراز و فرودهای فراوانی را پشت سر گذاشت؛ به گونه‌ای که بر اثر منازعات طرفین قلمرو این ایالت به تدریج تحلیل رفت. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی در پی تبیین و تحلیل سیر تحولات ایالت و امارت اردلان در دوره صفوی و نوع نگاه و سیاست شاهان صفویه و سلاطین عثمانی به تختگاه این والی‌نشین است و این‌که نقش و جایگاه این امارت و حاکمانش در قبال قدرت‌های مذکور چه بوده و چه عواملی باعث شده تا این ایالت به کانون برخورد دو حکومت تبدیل گردد. بر اساس این پژوهش حکام قلمرو اردلان که به عنوان میدان رویارویی عقیدتی، سیاسی و نظامی دو قدرت شرقی، عثمانی و صفوی، اهمیت سوق الجیشی بسیاری داشت، ناگزیر بودند در جهت حفظ جایگاه و تحکیم موقعیت و استقلال خویش، در گرایش به یکی از این دو قدرت حتی الامکان محتاطانه و سیاستمدارانه عمل کنند.

کلیدواژه‌ها: ایالت و امارت اردلان، حکام اردلان، صفویه، عثمانی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۱

۲. رایانامه، مسؤول مکاتبات: farajik13@yahoo.com

۳. رایانامه: ranjbar@shirazu.ac.ir

۴. رایانامه: yasindatcom@yahoo.com

مقدمه

ایالت اردلان سرزمینی بود که از شمال به مُکریان بوکان و مهاباد، از غرب به منطقه بابان در خاک عراق، از شرق به گروس و از جنوب به کرمانشاه محدود می‌شد. در ابتدا شهر زور یکی از مناطق بسیار مهم و مرکزی این ایالت بود تا آن‌که سرانجام در میانه‌های قرن یازدهم هجری، سنندج به‌عنوان مرکز این ایالت انتخاب شد. برای فهم بهتر جغرافیای تاریخی این ایالت گفتنی است که پیشینه تاریخی این بخش از کردستان به عهد باستان برمی‌گردد،^۵ و آن را جزء «مدی کبیر» می‌دانند. برخی معتقدند این منطقه در سده‌های نهم تا هفتم قبل از میلاد، محل سکونت اقوام غیر ایرانی بوده و ساکنان آن به زبان لولوبی و گوتی سخن می‌گفتند.^۶ باید توجه داشت منابع تاریخی تا قرن دوازدهم میلادی به نام کردستان که بخش بسیار زیادی از آن بعدها جزو قلمروی خاندان اردلان شد، اشاره نکرده‌اند.^۷ نخستین مورخی که از این ایالت یاد کرده حمدالله مستوفی است.^۸ وی شانزده ولایت^۹ برای کردستان نام می‌برد. به سبب موقعیت حساس و گستردگی و اهمیت این منطقه حکام هریک از حکومت‌های مغول^{۱۰}، تیموری^{۱۱} و حتی آق قویونلو^{۱۲} برای تسلط بر ایالت کردستان تلاش کرده‌اند که گاه با مقاومت‌هایی از سوی مردم این ایالت همراه بوده است.^{۱۳}

۵. خدادادیان، ۱۵۱/۱.

۶. دیاکونوف، ۱۴۶.

۷. کردستانی، ۹-۱۳؛ سنندجی، ۹.

۸. مستوفی، ۱۶۴-۱۶۳؛ احمدی، ۹؛ لسترنج، ۲۰۸-۲۰۹.

۹. الانی، الیستر، بهار، دربند تاج خاتون، دربندزنگ، دزبیل، دینور، سلطان آبادچمچمال، شهر زور، کرمانشاه یا قرمیسین، کوندوخوشان، کنگاور، مایدشت (ماهیدشت)، هرسین، وسطام (بسطام)، خفتیان.

۱۰. نطنزی، ۱۰۹.

۱۱. تتوی، ۳۷۷.

۱۲. هینتس، ۵۷؛ میر جعفری، ۲۹۰.

۱۳. تتوی، ۳۷۷؛ درخور ذکر است که اندیشه‌های مسیحیت و ادعای مهدویت نیز هم‌زمان با این تهاجمات در این منطقه رسوخ کرده است (بیاتی، ۳۸۲/۲؛ القاشانی، ۷۶-۷۷).

پس از سقوط ایلخانان و نبود حکومت متمرکز و واحد در ایران، خاندان اردلان (۵۲۴-۱۲۸۴هـ) بخش زیادی از کردستان با مرکزیت شهر زور را به دست گرفتند و بر قدرت خویش افزودند. با تأسیس حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵هـ) و به قدرت رسیدن شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰هـ)، کردستان به ایالت مهمی از سرزمین ایران تبدیل شد. تبلیغات و تمرکز عثمانی در کردستان، موجب شد که شاه اسماعیل توجه ویژه‌ای به این ناحیه داشته باشد.^{۱۴} بعد از جنگ چالدران قسمت اعظم کردستان از خاک ایران جدا شد و با از دست رفتن قسمت‌های غربی کردستان، این ایالت محدود به بخشی شد که بدان «منطقه خاندان اردلان» یا «ایالت اردلان» می‌گفتند. در مناسبات صفوی - عثمانی، شاهان صفوی با بهره‌گیری از عناصر هم‌گرا مانند خاندان اردلان تلاش می‌کردند از نفوذ عثمانی در کردستان جلوگیری کنند؛ اما فراز و فرودهای مناسبات صفویان و این خاندان در مواردی مانع عملی شدن این هدف می‌گردید. با این‌که در آثاری مانند تاریخ مردوخ اثر شیخ محمد مردوخ، زبدة التواریخ سنندجی تألیف ملامحمدشریف قاضی، حدیقه ناصری (در تاریخ و جغرافیای کردستان) نوشته میرزا علی اکبر مشهور به وقایع‌نگار و تحفه ناصری از میرزا شکرالله سنندجی اشاراتی گذرا به موضوع شده، هرگز به صورت دقیق به آن پرداخته نشده است. احمد رضا خضری و همکارانش مقاله‌ای ذیل عنوان «دور اماره اردلان فی الصراع الصفوی العثماني» تألیف کرده‌اند که موضوع آن تا حدی نزدیک به پژوهش حاضر است، ولی مقاله مذکور نتوانسته تبیین‌کننده جایگاه خاندان اردلان در مناسبات عثمانی - صفوی باشد؛ لذا این پژوهش از زاویه‌ای متفاوت و با شمول بیشتر، موقعیت و جایگاه ایالت و امارت اردلان و خوانین این خاندان را در میدان کشمکش دیرین عثمانی و صفوی بررسی خواهد کرد.

۱. مروری بر جایگاه، اهمیت و اوضاع سیاسی ایالت و خاندان اردلان

در طول تاریخ، همواره منازعات قدرت‌های رقیب موجب می‌گشت تا نقاط مرزی به دلیل اهمیت اقتصادی، تجاری، جغرافیای سیاسی و سوق‌الجیشی غالباً نقش حائل را ایفا کنند، و هم بدین سبب پیوسته دست‌خوش تغییر و بی‌ثباتی باشند. با توجه به موقعیت جغرافیای خاندان اردلان که پیش‌تر بدان اشاره شد، این منطقه کانون حوادث و تحولات بین قدرت‌های متنازع بوده است.

صفویان، قلمرو سیاسی حکومت خود را به پنج ایالت بزرگ تقسیم کرده بودند: فارس، خراسان، آذربایجان، گیلان و مازندران، و عراق عجم^{۱۵} که لرستان، خوزستان، کردستان، سیستان از توابع ایالت فارس بودند.^{۱۶}

به گفته نویسنده تذکره الملوک، چهار ولایت از جمله کردستان عنوان‌والی^{۱۷} داشتند و حکومت‌شان موروثی بود؛ حکام ایالت‌ها نیز تشکیلات و تجمعاتی مانند حکومت مرکزی داشتند^{۱۸} و مسئولیت امنیت ایالت بر عهده آنان بود.

در عصر صفوی قسمت وسیعی از مناطق کردنشین توسط خاندان اردلان اداره می‌شد. در باب نسب این خاندان روایت‌های متفاوتی وجود دارد. برخی نسب ایشان را به ساسانیان می‌رسانند^{۱۹} که البته نمی‌تواند قرین صحت باشد. دسته‌ای دیگر نیای امرای اردلان را «اردل»، همان خسرو آسیابان، از یاران ابومسلم خراسانی می‌دانند.^{۲۰} بدلیسی (۹۴۵-۱۲۰۱ هـ) اردل را از اولاد والیان دیاربکر و نیره نصرالدوله احمد دانسته است که به حکومت

۱۵. کمپفر، انگلبرت، ۱۵۷-۱۵۸.

۱۶. همان، ۱۶۱.

۱۷. در دستگاه سیاسی صفویه امراء به دو دسته تقسیم می‌شدند: امراء دولت‌خانه (درباری) و امراء غیردولت‌خانه (غیردرباری یا سرحدی) (میرزاسمیعا، ۵).

۱۸. سیوری، ۱۶۴.

۱۹. مه‌ستوره کوردستانی، ۵.

۲۰. سنندجی، ۷۶.

شهر زور منصوب گردید.^{۲۱} وی بعدها شهرهای کوی، حریر، رواندوز را ضمیمه قلمرو خود کرد.^{۲۲} بعد از مرگ اردل فرزند وی کلول بیگ قلمرو خود را توسعه، و مرکز حکومت را از قلعه زلم^{۲۳} به پالنگان انتقال داد.^{۲۴} پس از کلول بیگ به ترتیب خضربیگ و الیاس بیگ به حکومت کردستان اردلان رسیدند. مقارن حکومت خضربیگ دوم، دولت آل جلایر (۷۴۰-۸۳۶هـ) توانست سلیمانیه، کوی، حریر، عمادیه و رواندوز را از دست خاندان اردلان بیرون آورد و ضمیمه قلمرو خود کند.^{۲۵} در دوران حکومت حسن بیگ هم درگیری بر سر خاک کردستان با نیروهای آل جلایر ادامه داشت. بعد از حسن بیگ به ترتیب بابلول بیگ و منذربیگ به قدرت رسیدند. آنها توفیق چندانی در اداره قلمرو اردلان نداشتند تا آن که قدرت به مأمون بیگ رسید. وی توانست قلمرو اردلان را توسعه دهد و در برابر حملات قراقویونلوها (۷۸۰-۸۷۳هـ) به قلمرو خویش مقاومت کند.^{۲۶} مأمون بیگ قلمرو کردستان اردلان را بین فرزندان خود تقسیم کرد: سرخاب به نواحی هَشلی، مریوان، تَنوره، نَشکاش، پالنگان، کِلاش، سنه (سنندج)، علی شکر و مهربان دست یافت. نواحی سَرُوچُک، قره داغ، شهر بازار، الان، آرِبِل، کوی، عمادیه، حریر و رواندوز سهم محمود بیگ شد؛ و نواحی زلم، کل عنبر، شمیران، هاوار، اورامان و نوسود نیز به بیگه بیگ رسید.^{۲۷}

با تشکیل حکومت صفویه در ایران، شاهد فراز و فرودهای فراوانی در مناسبات بین حکومت مرکزی و ایالت کردستان اردلان هستیم، به گونه‌ای که این ایالت چنان که خواهیم دید به میدان رقابت صفویان در مقابل عثمانی تبدیل شد. نخستین رویارویی خاندان اردلان

۲۱. بدلیسی، ۱۱۸.

۲۲. نه‌لحوسینی، ۷.

23. Zalim

۲۴. روحانی، ۲۲۸/۳.

۲۵. زکی بیگ، ۴۵۳/۲.

۲۶. محمد امین زکی، ۲۳۸/۲.

۲۷. کردستانی، ۳۱۷.

با دولت صفوی در دوره بیگه‌بیگ بوده است. براساس یادداشت‌های مأمون بیگ دوم، شاه اسماعیل اول یکی از فرماندهان قزلباش به نام چایان سلطان استاجلو را جهت یورش به قلمرو اردلان فرستاد. سپاه صفوی پس از غارت شهر زور قریب به یک سال قلعه بگ‌بگ را محاصره کرد، ولی چون نتوانست این قلعه را فتح کند، ناگزیر بازگشت.^{۲۸} در دوران حکومت مأمون بیگ دوم فرزند بیگه‌بیگ، حسین پاشا سردار عثمانی به کردستان حمله کرد. مأمون از دو عموی خود سرخاب و محمد کمک خواست و چون از یاری آنان ناامید شد خود را به حسین پاشا تسلیم کرد.^{۲۹}

پس از این واقعه سرخاب بیگ به حکومت کردستان رسید و تابعیت کامل خود را نسبت به شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ) اعلام کرد. سرخاب از احترام خاصی نزد شاه طهماسب برخوردار بود. این محبوبیت در جریان یاغی‌گری القاص میرزا کاملاً مشهود شد، چنان‌که با شفاعت سرخاب بیگ، شاه طهماسب برادرش القاص میرزا را بخشود.^{۳۰} در همین ایام سرخاب با محمد بیگ که خود تابعیت عثمانی را داشت درگیر شد و از شاه طهماسب طلب یاری کرد.^{۳۱} شاه صفوی نیرویی به سرداری حسین بیگ برای کمک به سرخاب فرستاد. پس از دوره آرامشی کوتاه مدت، عثمان پاشا سردار سلطان سلیمان به شهر زور حمله کرد و سرخاب در قلعه زلم گرفتار شد و طهماسب چون از حال وی باخبر شد، نیرویی به فرماندهی ابراهیم میرزا و بدرخان و امیرغیب بیگ به یاری امیر اردلان فرستاد که به شکست عثمانی منجر گردید.^{۳۲}

۲۸. مأمون بک بن به بکه بک، ۱۹-۲۰.

۲۹. زکی، پیشین، ۴۵۵.

۳۰. قمی، ۱/۳۳۸؛ منشی قزوینی، ۲۰۴؛ منشی، ۱/۱۲۲؛ شیرازی (نویس)، ۱۰۰-۱۰۲.

۳۱. روملو، ۱۳۳۶.

۳۲. همان، ۱۳۷۱.

در سال ۹۶۹ نیروهای عثمانی بار دیگر به شهر زور حمله کردند و این ناحیه را از دست خاندان اردلان بیرون آوردند.^{۳۳} از این رو سرخاب مجبور شد مقر حکومت خود را تغییر دهد و سرحد شرقی شهر زور، یعنی مریوان، را برگزیند.^{۳۴} در دوره بساط بیگ فرزند سرخاب نیز پسران سلطان علی بیگ، یعنی تیمورخان و هلوخان،^{۳۵} بر سر قدرت به منازعه برخاستند. با مرگ بساط بیگ، تیمورخان به حکومت رسید. وی کرمانشاه و سنقر و دینور و بیجار را ضمیمه حکومت خود کرد و قلمرو خود را بین چهار فرزند خود تقسیم کرد: شهر زور، قزلجه، زلم، سنه و حسن آباد را به علی بیگ؛ مناطق قرداغ، کوی و حریر را به بوداق؛ مریوان، سقز، سیاه کوه تیلکو خورخوره را به مرادیگ؛ و شهر بازار را به امیر علم الدین سپرد.^{۳۶}

پس از تیمورخان حکومت به برادرش هلوخان رسید. وی در ابتدا نسبت به مراد سوم، سلطان عثمانی (۹۸۲-۱۰۳۰/۱۵۷۴-۱۵۹۴م) اظهار تبعیت می‌کرد، اما بعدها به دربار ایران روی آورد. هلوخان مرکز حکومت خود را از قلعه مریوان به سنندج تغییر داد، و در مواقعی که فرصتی می‌یافت، به خاک عثمانی دست اندازی می‌کرد.^{۳۷} وی پس از یک سلسله پیروزی‌ها، سرانجام استقلال خود از حکومت مرکزی را اعلام کرد؛ اما شاه‌عباس (۹۹۶-۱۰۳۸هـ) این جدایی را برتافت و حسین خان، والی لرستان، را برای حمله به ایالت کردستان فرستاد که این لشکر نتوانست کاری از پیش ببرد.^{۳۸} با این حال، هلوخان پسرش خان احمدخان را به همراه هدایا نزد شاه‌عباس فرستاد و شاه‌عباس بنا بر ملاحظات سیاسی،

۳۳. بدلیسی، پیشین، ۱۲۳.

۳۴. میر احمدی، ۱۳۲.

35. Holu xan

۳۶. قاضی، ۱۹.

۳۷. منجم یزدی، ۲۶۵.

۳۸. کردستانی (وقایع نگار)، ۲۹.

خواهر خود (زرین کلاه خاتون) را به عقد خان احمدخان درآورد.^{۳۹} با به قدرت رسیدن احمدخان روابط امارت اردلان با حکومت مرکزی شکل حسنه‌ای به خود گرفت. وی که توجه ویژه‌ای به تجهیز سپاه داشت،^{۴۰} رواندوز و موصل را فتح کرد و خبر این پیروزی را برای شاه عباس فرستاد. شاه عباس هدایایی برایش ارسال کرد و به وی دستور داد تا به فتح کرکوک و بغداد اقدام کند.^{۴۱} خان احمدخان بغداد و کرکوک را فتح کرد و منتظر ورود شاه عباس بدانجا گردید.^{۴۲} دیری نگذشت که این روابط دوستانه با صفویان به دشمنی مبدل شد. علت آن کور کردن فرزند خان احمدخان به دستور شاه‌صفی بود که رویگردانی از صفویان و پیوستن حاکم اردلان به عثمانی را در پی داشت؛^{۴۳} تا جایی که شاه‌صفی لشکری به فرماندهی زال‌خان و سیاوش‌خان برای مقابله با خان احمدخان فرستاد. حاکم عثمانی نیز نیرویی کمکی به فرماندهی منوچهرپاشا برای امیر اردلان فرستاد.^{۴۴}

شاه‌صفی بعد از خان احمدخان، سلیمان‌خان را به حکومت سنندج و شهر زور منصوب کرد.^{۴۵} وی مرکز حکومت اردلان را از حسن‌آباد به سنندج منتقل و در آنجا قلعه‌ای مستحکم ساخت.^{۴۶} سلیمان بعدها در ایام حکومت شاه عباس دوم به دلیل سعایت جمعی، از جمله شیخ علی‌خان، حاکم کلهر، از مقام خود عزل گردید^{۴۷} و به فرمان شاه قلمرو کردستان میان شش تن تقسیم شد: سنندج و سرزمین‌های شرقی به کلبعلی‌خان، مریوان به

۳۹. شیخ عطار، ۵۸.

۴۰. اصفهانی، ۴۱۴.

۴۱. کردستانی (وقایع نگار)، ۹۲-۹۳.

۴۲. منشی، ۱/۱۶۱.

۴۳. قزوینی، ۵۷.

۴۴. اصفهانی، ۲۴۰.

۴۵. وحید قزوینی، ۲۷۸.

۴۶. کردستانی (وقایع نگار)، ۹۶.

۴۷. واله قزوینی اصفهانی، ۲۸۴.

خسروخان، سقز و سیاهکوه به سهراب سلطان، پالنگان به مریدویس، زور و سلیمانیه به محمد خان گرجی و جوانرود به صفی سلطان تعلق گرفت، منوط به این که همگی از کلبعلی خان تبعیت کنند.^{۴۸}

پس از کلبعلی خان حکومت به فرزند او احمد خان رسید. او برای مدتی از حکومت عزل گردید؛ ولی بعدها دوباره به حکومت رسید و در هر دو بار بی‌لیاقتی خود را در اداره امور نشان داد تا این که محمد گرجی به قدرت رسید. وی برخلاف حاکمان اردلان سنی مذهب بود و در راه عمران سنندج تلاش کرد و عاقبت قربانی تعصبات مذهبی خود و دیگران شد - البته این موضوع چندان روشن نیست. محمد گرجی توسط سلطان حسین از سمت خود برکنار شد^{۴۹} و جای خود را به حسنعلی خان داد. دوران حکومت وی نیز با غائله بزرگ در کردستان مصادف شد که به خونریزی‌های زیادی انجامید.^{۵۰} یک سال بعد از حکومت حسنعلی خان، کیخسرو که از خاندان اردلان نبود به حکومت رسید. او نیز با اعتراض مردم مواجه گردید. شاه سلطان حسین، عباسقلی خان و بعدها علیقلی خان را به حکومت کردستان اردلان منصوب کرد و به دستور شاه صفوی علیقلی خان مأمور سرکوب شورش لرستان شد.^{۵۱} در اوضاع آشفته اواخر حکومت سلطان حسین امارت اردلان مورد حمله خانه پاشا یکی از امرای خاندان بابان (با مرکزیت شهر سلیمانیه در عراق)، که رقیب سنتی خاندان اردلان به حساب می‌آمد، قرار گرفت و سنندج پایتخت امارت اردلان تسخیر شد.^{۵۲} خانه پاشا در سال ۱۱۳۲ هـ با تصرف کردستان اردلان از کرکوک تا همدان را تصرف

۴۸. روحانی، ۲۴۰.

۴۹. کردستانی (وقایع نگار)، ۱۰۰.

۵۰. لکهارت، ۵۴.

۵۱. صفی زاده (بوره که بی)، صدیق، ۴۹.

۵۲. بابایی، ۴۹.

کرد و بدین ترتیب کردستان از دست حاکمان صفویه خارج شد. بعدها نادر شاه (۱۱۶۱-۱۱۴۸هـ) توانست این ایالت را به قلمرو ایران منضم کند.

۲. عوامل ناهمساز در مناسبات ایران و عثمانی

در تحلیل مناسبات دولت صفوی و عثمانی باید الگوهای سنتی و در حال گذار در سیاست خارجی آنها را در بستر تاریخی بررسی کرد. نظریه واقع‌گرایی سنتی که ریشه در نگرش مستشرقان غربی دارد،^{۵۳} نمی‌تواند قالبی درخور قبول در مناسبات بین دو کشور باشد. به عبارت دیگر این سخن که حکومت صفویه در سیاست خارجی عثمانی همان جایگاهی را داشت که اروپاییان از آن برخوردار بودند و عثمانی سرزمین ایران و حکومت صفویه را به چشم دارالحرب می‌نگریست، نوعی نگاه تقلیل‌گرایانه به داده‌های تاریخی این دوره است. در دوران معاصر پژوهشگران زیادی در بررسی مناسبات بین این دو حکومت نظریه پردازی کرده‌اند. گذشته از این که نظریه‌ها و گزاره‌های ارائه شده تا چه میزان ابعاد موضوع را روشن ساخته، بررسی جایگاه ایالت کردستان اردلان به عنوان کانون درگیری دو دولت قابل توجه است. به طور کلی برخی از مؤلفه‌هایی که به برخورد دو حکومت صفویه و عثمانی انجامید از این قرار است:

- تضاد عقیدتی حاکم بر ساختار این دو قدرت موجب ایجاد شکاف بزرگی در مناسبات بین دو حکومت بود. سلاطین عثمانی و شاهان صفویه درباره مشروعیت، که لازمه یک حکومت فراگیر مردمی است، تفسیر خاص خود را داشتند. در ایران، نشر افکار مذهبی رادیکال که ناشی از همین نگاه عقیدتی بود با شدت بیشتری به داخل جامعه تسری پیدا کرده بود.^{۵۴}

- وجود مرزهای مشترک جغرافیایی و پایبند نبودن به تعهدات مرزی، متغیر دیگری است که می‌توان در تشدید برخوردها بدان اشاره کرد. به طور کلی نبرد چالدران زمینه‌ساز درگیری‌های مرزی بین دو نیروی کنشگر منطقه بود که سلسله‌ای از عهدنامه‌های موقت^{۵۵} را در پی داشت. مجموع این قراردادها باعث شد تا جغرافیای ایالتی مانند اردلان (کردستان) دائم در حال تغییر باشد، چرا که این مناطق بر روی کاغذ دائم دست به دست می‌شد.

- جاه‌طلبی حکومت‌گران عثمانی مسئله دیگری بود که باید بدان توجه شود. سلاطین عثمانی هرگز اجازه حضور یک قدرت تأثیرگذار منطقه‌ای را در همسایگی خود نمی‌دادند. این موضوع را در ادبیات حاکم بر نامه‌هایی که برای شاهان صفویه می‌فرستادند، می‌توان ملاحظه کرد.^{۵۶} البته شایان ذکر است که ساکنان ایالت کردستان در این واگرایی ساختاری بین دو همسایه، متحمل لطمات جبران‌ناپذیری شدند؛ به عبارت دیگر، افراد در لابه‌لای گرایش‌های ملی و مذهبی به دنبال موقعیت بهتر می‌گشتند، به گونه‌ای که گاه در سپاه عثمانی و گاه در سپاه صفویه بودند؛ دوطرف درگیر هم با درک فضا و موقعیت کردستان به آسانی از این منطقه سر نوشت‌ساز چشم‌پوشی نمی‌کردند، به گونه‌ای که حتی در برخی از آثار مؤلفان و مورخان ترک‌زبان از مناطقی چون «اردلان، پلنگان،^{۵۷} دینور^{۵۸}» به عنوان ولایت‌های عثمانی نام برده شده است.^{۵۹}

در قلمرو حکومت صفویه صرفاً اقوام ترک و تاجیک زندگی نمی‌کردند؛ لذا حاکمان صفویه با اقوام دیگر که بیشتر مرزنشین بودند به دلیل سیاست‌های تعصب‌آلود با مشکلات زیادی روبرو بودند، به گونه‌ای که این اقوام سقوط اصفهان را انتقامی قومی - عقیدتی قلمداد

۵۵. مهدوی، ۱۰۵.

۵۶. پورگشتال، ۹۸۰/۲.

57. Pālangān

58. Dinever

53. Öztuna, 189-196.

می‌کردند.^{۶۰} از جمله این سیاست‌ها، اقدامات خصمانه شاه اسماعیل اول علیه اکثریت امرای کُرد مناطق مرزی به سال ۹۱۲ هـ بود؛ در این سال شاه صفوی وارد شهر خوی شد و در آنجا یازده تن از حکام کُرد را که برای تبریک سلطنت و اظهار اطاعت به خدمت وی شرفیاب شده بودند، در تبریز زندانی کرد و به جای ایشان فرماندهان قزلباش را منصوب کرد.^{۶۱} شاه عباس اول نیز همانند نیاکان خود سیاست جابجایی و انتقال عشایر را در پیش گرفت و چندین هزار تن از اکراد کردستان را به خراسان انتقال داد. این سیاست دو دلیل عمده داشت: یکی اینکه مانع قدرتمند شدن قبایل می‌شد و دیگر اینکه نواحی مرزی از تهاجم دشمنان خارجی مصون می‌ماند.^{۶۲} قیام قلعه دِمِدم^{۶۳} (۱۰۱۸ هـ) نمونه بارز تنازع اکراد با حکومت صفویه بود؛^{۶۴} چنان‌که استنفورد بیان کرده است، سلطان سلیم عثمانی ادریس بدلیسی را برای تبلیغ و حمایت امرای کرد از عثمانی به این منطقه گسیل داشت. در واقع سلیم در جهت به دست آوردن حمایت رؤسا و فنودال‌های کرد، با تأکید بر مذهب مشترک به حمایت مالی و نظامی از آنان پرداخت و آنان نیز در سراسر منطقه در حمایت از تسنن و عثمانی‌ها به تبلیغ پرداختند.^{۶۵}

حاکمان عثمانی از عامل مذهب که در این دوره مهم‌ترین عنصر تمایز بین این دو قدرت بود، بهره می‌بردند تا نوعی واگرایی بین ساکنان کردستان و حکومت صفوی ایجاد کنند؛ در مقابل نیز شاهان صفوی با بهره‌گیری از عناصر هم‌گرا مانند حکام اردلان (شیعی مسلک) تلاش می‌کردند جلوی نفوذ عثمانی در کردستان را بگیرند؛ اما گویی در این عرصه شرف‌خان بدلیسی در جهت شکل دادن اتحادیه امرای کرد موفق شده بود، زیرا با استفاده از

۶۰. فوران، ۱۲۲.

۶۱. کیوان، ۵۷.

۶۲. سایکس، ۲/۲۴۵.

63. Dimdim

۶۴. هدایت، ۱۲/۶۸۲۱.

۶۵. استنفورد، ۱۵۳-۱۵۴.

تبلیغات مذهبی و تأکید بر فرهنگ و زبان مشترک توانسته بود اکراد حتی امرای اردلان را نیز وارد این جرگه سازد.^{۶۶} علاوه بر این، تبلیغات سوء حکام عثمانی فضا را مبهم‌تر کرده بود. بر اساس عهدنامه ذهاب، خط مرزی دو دولت چنین بود: نواحی جستان، بدره،^{۶۷} مندلی، ادرنه، دره تنگ، سر پل و تمام روستاهای قلعه زنجیر تا قلعه زلم در اطراف شهر زور، قارص، وان و سلیمانیه متعلق به عثمانی بود و مناطق اورامان و تقریباً تمامی شهرهای غربی که امروزه جزو خاک ایران است به ایران تعلق داشت. بدین سان ایالت اردلان به بخشی از جانب غربی این خط محدود گردید. هم‌چنین مقرر شده بود که دولت عثمانی قلاع قطور، ماکو و قلعه میان وان و قارص را ویران کند و ایران نیز قلعه زنجیر را که بر سرکوهی به همین نام ساخته شده بود ویران سازد.^{۶۸} حفظ تمام قلمرو ایالت کردستان با توجه به دشمن قدرتمندی چون عثمانی کار ساده‌ای نبود. بحران هویت مشکلی بود که اکراد به طور عام و ساکنان کردستان اردلان به طور خاص در این دوره با آن مواجه بودند. به عبارت دیگر عموم مردم کردستان در سردرگمی تاریخی و بحران هویت سیاسی به سر می‌بردند.

۳. مناسبات حکام اردلان با دولت‌های عثمانی و صفوی

امرای اردلان در دوره شکل‌گیری دولت صفویه در مرحله نخست، سیاست تبعیت از دولت عثمانی را در پیش گرفتند؛ به عبارت دیگر بیگه بیگ اردلان (۹۰۰-۹۴۲هـ) بایستی از بین شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰هـ) و سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۷هـ) یکی

۶۶. البته ناگفته نماند که درباره شیعه بودن خاندان اردلان منابع نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند. برخی آنان را اهل حق (اردلان، ۴۰-۴۱)، برخی شیعی مسلک (رهربرن، ۱۴۳)، و دسته‌ای دیگر از منابع امرای اردلان را تا پیش از دوره خان احمد خان سنی مذهب و پس از این بُرهه شیعه دانسته‌اند (اردلان، ۱۳۴).

را به عنوان حامی انتخاب می‌کرد، چرا که در غیر این صورت این امیرنشین به‌زودی در میدان کشمکش دو رقیب از صحنه محو می‌شد. منابع تاریخی درباره نبرد چالدران و موضع‌گیری بیگه‌بیگ اردلان نسبت به طرفین متخاصم، اختلاف نظر دارند. برخی چنین بیان داشته‌اند که حاکم اردلان بسان سایر امرای کرد چه در بحبوحه نبرد مذکور و چه پس از شکست صفویان، از سلطان سلیم اول عثمانی حمایت کرده است؛^{۶۹} ولی منابع دیگر وی را در جبهه صفوی دانسته‌اند،^{۷۰} که این نظر با توجه به تاخت و تاز صفویان در قلمرو اردلان و محاصره یک ساله قلعه بیگه‌بیگ، چندان مقرون به صحت نیست و این که بیگه‌بیگ پس از چالدران، پیکی نزد ابراهیم پاشا وزیر اعظم عثمانی فرستاد و اعلام تبعیت کرد، مؤید نظر اول است.

در نخستین حمله سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴هـ) به قلمرو صفویه، فرمانده وی ابراهیم پاشا، تبریز پایتخت صفویان را تسخیر کرد. نیروهای سلطان در مدت کوتاهی همدان را هم اشغال کردند و از راه همدان به سمت بغداد رفتند و آنجا را نیز فتح کردند.^{۷۱} طی این مسیر طولانی، ارتش عثمانی با مشکلاتی از جمله کمبود علوفه و نیرو و سرمای سخت زمستان و باران‌های شدید مواجه گردید. سلطان عثمانی پیکی به جانب بیگه‌بیگ فرستاد تا وی مساعدت‌های لازم از جمله تهیه آذوقه و علوفه و سایر نیازهای ارتش و چارپایان آن را فراهم سازد؛ حکمران اردلان نیز در صدد انجام فرمان سلطان برآمد.^{۷۲} سلطان عثمانی در چنین وضعیتی بیش از پیش به اهمیت و موقعیت نظامی این امیرنشین پی برد. از طرفی حکمران اردلان هم به‌خوبی می‌دانست که لازم است در چنین شرایطی متابعت خویش از سلطان عثمانی را تجدید نماید، چرا که حوادثی چون جریان پناهندگی

۶۹. مأمون بک بن به‌یکه بک، ۲۲.

۷۰. محمد امین زکی بیگ، ۲۳۹-۲۴۰.

71. Gabor, 545-543.

۷۲. خضری، ۱۹.

القاص میرزا، برادر شاه طهماسب و بایزید فرزند سلطان سلیمان و سایر تحریکات، سمت و سوی حملات عثمانی را به قلمرو صفوی سوق می‌داد. حتی در جریان شورش القاص میرزا، بیگه بگ به او پیشنهاد کرد تا به قلمرو سرخاب بیگ (۹۴۵-۹۷۵هـ) پناه برد، چون خود تابع عثمانی بود و از طرفی تاب و توان مقاومت در برابر عثمانی را هم نداشت.

پس از بیگه بیگ فرزندش مأمون بیگ دوم (۹۴۲-۹۴۴هـ) جانشینش شد. وی تابع حکومت صفوی بود و چون در این دوران گسترش قلمرو اردلان مطابق میل عثمانی نبود،^{۷۳} پس از مدتی از سوی ارتش عثمانی که جهت تسخیر شهر زور آمده بود دستگیر و به استانبول فرستاده شد.^{۷۴} از این پس مرحله دیگری از تعامل حکام اردلان با عثمانی و صفویه آغاز گردید. دستگیری و اسارت مأمون بیگ ثانی و دست‌اندازی عثمانی به قلمرو وی، عدم تسلیم القاص میرزا توسط سرخاب بیگ (۹۴۵-۹۷۵هـ) به عثمانی و شفاعت حاکم اردلان از او در نزد شاه طهماسب^{۷۵} و تغییر رویه سیاسی صفوی به امیرنشین اردلان همگی زمینه گرایش صفوی و خاندان اردلان به یکدیگر را فراهم آورد. ناگفته نماند که در طی پناهندگی القاص میرزا به سرخاب بیگ دو لشکر از جانب عثمانی به ایالت اردلان فرستاده شد که با حمایت شاه صفوی از خان اردلان و اعزام نیروی کمکی برای او نیروهای عثمانی عقب رانده شدند.^{۷۶}

با توافق دولت عثمانی و شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴هـ) بر سر تقسیم کردستان،^{۷۷} ایالت کردستان یا اردلان به دو بخش تقسیم گشت؛ شهر زور یا شاره‌زور، قره داغ و شهر بازار به عثمانی و اورامانات و مریوان و بانه و سقر به ایران واگذار شد.^{۷۸} باید در نظر داشت

۷۳. زکی بیگ، ۲/ ۲۱۶.

۷۴. بدلیسی، ۸۴؛ صفی زاده، ۴۸۸-۴۸۹.

۷۵. قاضی، ۱۶؛ صفی زاده، ۴۸۹-۴۹۰.

۷۶. همان، ۴۸۹.

۷۷. همان، ۴۸۹؛ جی. شاو، ۱/ ۱۹۷.

۷۸. مهدوی، ۳۳؛ مصطفی امین، ۵۲۴.

که این معاهده مانند سایر معاهدات عثمانی و صفویه در میزان و شکل کنش‌گری اردلانی‌ها در مناسبات بین عثمانی و صفویه مؤثر بود.

در چنین شرایطی تیمورخان اردلان (۹۸۶-۹۹۸هـ) که حکومتش مقارن با ضعف و رخوت دولت صفوی بود به عثمانی گرایش یافت و به سال ۹۹۸هـ با سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳هـ) روابط حسنه برقرار کرد. با پذیرش تبعیت از سلطان عثمانی، مراد سوم به وی لقب «میر میران» داد و مقرر کرد که سالیانه ۱۰۰ هزار آقچه عثمانی بدو پرداخت شود.^{۷۹} قاضی نیز نوشته: «...سلطان روم، تیمورخان را ملقب به میرمیران و پاشا کرد و در طغرای رومی او را تیمور پاشا می‌نامیدند»؛^{۸۰} درحالی که بدلیسی می‌نویسد: «وی گاه رومی و گاه قزلباش می‌بود»^{۸۱} این گزارش‌ها بیانگر موقعیت حساس و لغزان یک امیرنشین محلی در عرصه تاخت و تاز دو رقیب سرسخت برای حفظ امارت خویش در اوضاع آشفته و بی‌ثبات سیاسی رقبا است.

هلوخان (۹۹۶-۱۰۱۴هـ)، دیگر خان برجسته اردلان، در حکومت شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸هـ) تا سال ۱۰۰۵هـ اسماً تابع سلطان مراد عثمانی بود؛ اما با صفویان نیز رابطه حسنه داشت^{۸۲} و از استقلال نسبی برخوردار بود^{۸۳} و کمتر به کسی باج می‌داد.^{۸۴} وی پس از آن‌که شاه عباس امور کشور را سامان داد و بر رقیبان مسلط شد و به سال ۱۰۲۱هـ عثمانی‌ها را ملزم به بیرون رفتن از خاک ایران کرد، با دوراندیشی تمام به مرمت و مستحکم ساختن قلاع خویش پرداخت، زیرا خوب می‌دانست که به هیچ یک از قدرت‌های صفوی و عثمانی اعتماد نمی‌توان کرد؛ چنان‌که قدرت روز افزون وی، شاه صفوی را بر آن داشت تا روانه

۷۹. بدلیسی، ۱۲۴؛ صفی زاده، ۴۸۹.

۸۰. قاضی، ۱۹؛ زکی بیگ، ۲۱۸/۲.

۸۱. بدلیسی، ۸۸.

۸۲. بدلیسی، ۸۹.

۸۳. صفی زاده، ۴۸۹.

۸۴. قاضی، ۱۹.

قلمرو اردلان شود؛ اما بر اثر مشورت با آلی بالای زنگنه منصرف شد و بنا بر خیرخواهی همین فرد، هلوخان منقاد شاه عباس شد و فرزندش خان احمدخان را با هدایایی به دربار صفوی در اصفهان فرستاد.^{۸۵} از اواسط حکمرانی هلوخان، مرحله تبعیت کامل خاندان اردلان از صفویه به عنوان برگی نو در روابط و تعامل این امیرنشین با دربار صفویان ورق خورد.^{۸۶} به گفته مؤلف عالم آرای عباسی پسر هلوخان، خان احمدخان (۱۰۱۴-۱۰۴۶هـ)، بیگلر بیگی و از امرای بزرگ بود.^{۸۷}

دوره خان احمدخان را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله متابعت کامل از شاه و دربار صفوی که وی توانست طبق دستور شاه بسیاری از قبایل و مخالفان دولت را سرکوب کند و عشایر هم پیمان بلباس^{۸۸} و امرای ساوجبلاغ و مراغه را گوشمالی دهد و مطیع سازد.^{۸۹} افزون بر این به تشویق شاه‌عباس بغداد و شهر زور را فتح نمود و به پاس این خدمات و دلاوری‌ها، دوازده هزار تومان سکه طلا و اسب مخصوص شاه را به عنوان خلعت دریافت کرد. او در دوره شاه‌صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲هـ)، جانشین شاه‌عباس نیز این روابط حسنه را ادامه داد و در کنار شاه صفی در جنگ با عثمانی به سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۴هـ توانست مناطقی چون موصل و اربیل و آذربایجان را از عثمانی باز پس گیرد.^{۹۰}

پایان این روابط حسنه اقدامی عجولانه از جانب شاه صفی بود که دستور داد سرخاب بیگ فرزند خان احمدخان را کور کنند. این اقدام بی رحمانه و ناشایست چنان احمدخان را آزرده ساخت که سر از اطاعت برداشت و رسماً اعلام استقلال کرد^{۹۱} و به عثمانیان پیوست

۸۵. همان، ۲۰-۲۲.

۸۶. منشی، ۳/۸۶۷.

۸۷. منشی، ۳/۹۲۶-۱۰۷۰-۱۰۸۶.

82. Bilbas

۸۹. همان، ۲۵.

۹۰. اصفهانی، ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۹.

۹۱. مردوخ، ۱۰۶.

و مناطق کرمانشاه، سنقر، گروس و همدان را تسخیر کرد. در پی این رویدادها شاه لشکری برای سرکوب او روانه ساخت. در نبردی که به سال ۱۰۴۶هـ در مریوان رخ نمود، خان اردلان شکست خورد و به موصل متواری گشت و در آنجا درگذشت.^{۹۲}

در واقع جنگ‌های دوره شاه صفی آخرین برخوردهای صفویه با عثمانی را رقم زد، به‌ویژه پس از انعقاد صلح ذهاب به سال ۱۰۴۹هـ که به موجب آن مرز بین دو رقیب مشخص گشت و سرزمین‌هایی چون بغداد، غرب کردستان و بین‌النهرین به عثمانی واگذار شد و آذربایجان و شرق کردستان و گرجستان و ارمنستان نیز به صفویه واگذار گردید.^{۹۳} بر اساس این معاهده صلح، آرامش و ثبات در مرزهای دو طرف برقرار و بسیاری از قلاع و استحکامات مرزی واقع در مناطق کردنشین تخریب گردید و از اهمیت سایر خان‌نشین‌های کرد، به‌ویژه امارت اردلان، تا حدی کاسته شد؛ زیرا طرفین متخاصم دیگر از این امارت‌نشین بی‌نیاز بودند و از این پس خوانین اردلان یکی پس از دیگری به فرمان دولت صفوی منصوب و یا معزول می‌گشتند؛ چنان‌که پس از صلح ذهاب سیزده حاکم به امارت اردلان دست یافتند که هفت تن آنان از این خاندان و شش تن دیگر از خاندانی دیگر بودند، مثلاً شاه صفی، سلیمان‌خان اردلان (۱۰۴۶-۱۰۶۶هـ) را به حکومت برداشت، اما پس از مدتی وی را معزول ساخت و امارتش را به کلبعلی خان سپرد، که وی نیز کاملاً سرسپرده شاه صفوی بود.^{۹۴}

برخی از شاهان صفویه پا را از این فراتر نهادند؛ چنان‌که خان اردلان مانند خسروخان (۱۰۹۱-۱۰۹۳هـ) را به بهانه بی‌لیاقتی‌اش اعدام کردند و حتی افرادی غیر بومی و غیر وابسته به این خاندان هم‌چون تیمورخان آجرلویی، محمدخان گرجی، حسنعلی‌خان،

۹۲. اصفهانی، ۲۳۵-۲۴۲؛ زکی بیگ، ۲۲۰.

۹۳. نوایی، ۲۲۸.

۹۴. کردستانی، ۵۴.

حسینعلی خان، کیخسروخان را به امارت اردلان گماردند و به استثنای حسنعلی خان (که درگذشت) چهار نفر دیگر را معزول کردند.

در یک جمع‌بندی، نقش و تعامل خوانین خاندان اردلان در ساختار سیاسی ایران و در قبال قدرت‌های اطراف و اکناف را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:^{۹۵}

۱. از قدرت‌یابی بابا اردلان تا پایان حکومت هلوخان که مستقلانه حکومت کردند.
۲. از دوره خان احمدخان تا دوره امان‌الله خان که تبدیل به قدرتی نیمه مستقل شدند.
۳. از عصر امان‌الله خان تا سقوط آنها که از آن پس خان‌های اردلان هیچ قدرتی نداشتند و تحت نفوذ سیاسی حکومت مرکزی ایران حکم می‌راندند.

باید توجه داشت که دولت عثمانی همواره می‌خواست از خاندان اردلان به‌عنوان اهرم فشاری جهت مقابله با صفویه استفاده کند که گاه در این سیاست به توفیقاتی دست می‌یافت، ولی در نگاهی کلی حاکمان اردلان با حکومت صفویه هم‌نوا تر بودند تا با سلاطین عثمانی؛ هرچند که مؤلفه‌هایی چون میزان اقتدار این حاکمان و اوضاع داخلی دو دولت متخاصم و نحوه مناسبات این دولت‌ها و البته صلح و معاهداتی که بین آنان صورت می‌گرفت، نقش مهمی در گرایش‌های سیاسی و مناسبات این حکومت محلی با دولت صفویه و امپراطوری عثمانی داشت.

نتیجه

تا پیش از جنگ چالدران (۹۲۰ هـ)، خاندان اردلان در صحنه رقابت بین دو رقیب عثمانی و صفوی جانب احتیاط را نگه می‌داشت و به هیچ یک از طرفین متخاصم گرایش مشخص نداشت. پس از این نبرد سرنوشت‌ساز وضع تغییر یافت، چنان‌که میادین جنگ به قلمرو این خاندان نزدیک گردید و گاه نیز این سرزمین به میدان اصلی نبرد بین دو قدرت منطقه تبدیل شد. در چنین شرایطی حکام اردلان جهت حفظ حکومت خود باید مواضع‌شان را آشکارتر

می‌کردند. با توجه به نوظهور بودن دولت صفوی و در طرف مقابل امپراطوری قدرتمند عثمانی که در اوج قدرت خویش بود، امرای اردلان در تعامل با این دو رقیب ناگزیر بودند جهت حفظ حکومت موروثی محلی خویش، متناسب با اقتضائات سیاسی به یکی از این دو قدرت نزدیک شوند و تغییر موضع آنان تابع اوضاع حکومت مرکزی هر یک از این دو دولت بود؛ به عبارت دیگر حاکمان اردلان با توجه وضعیت حاکم بر هر یک از طرفین، رفتار هم‌گرایانه یا واگرایانه داشتند. البته سیاست مذهبی صفویان نسبت به اهل سنت و تحریکات عثمانی‌های سنی مذهب نیز در اتخاذ رفتارهای متفاوت و گاه متناقض حاکمان اردلان بی تأثیر نبود. در چنین وضعیتی در بیشتر مواقع این حکومت محلی به‌عنوان سپر بلا و مدافع قلمرو صفویان، نقش حائل را ایفا می‌کرد و نکته شایان ذکر این که در معاهدات بین عثمانی و صفویه، جغرافیا و قلمرو امارت اردلان همواره تغییر می‌کرد و این تغییرات تأثیر مهمی در میزان کنش‌گری حاکمان اردلانی در معادلات سیاسی بین عثمانی و صفوی داشت.

کتابشناسی

- ابن عربشاه، زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
- احمدی، حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸ ش.
- اردلان، خسرو بن محمد بن منوچهر، لب التواریخ، تهران، کانون خانوادگی اردلان، ۱۳۵۶ ش.
- اردلان، شیرین، خاندان کرد اردلان، ترجمه مرتضی اردلان، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۸۷ ش.
- استنفورد، جی.شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ ش.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، خلاصه السیر، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸ ش.
- ئه‌لحوسینی، علی نه‌قی، میژوی ۶۴۱ ساله فرمانروایی ئه‌رده‌لانییه‌کان، وه‌رگیر، ناسوس ههردی، سلیمانیه، انتشارات سه‌رده‌م، ۲۰۰۲ م.

- بابایی، عبدالقادر بن رستم، سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان، به اهتمام محمد رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی، ۱۳۷۷ ش.
- بدلیسی، امیر شرف خان، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، با مقدمه و تعلیقات محمد عباسی، تهران انتشارات حدیث، ۱۳۷۳ ش.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ ش.
- تتوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان، تاریخ الفی، به اهتمام علی آل داود، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸ ش.
- پورگشتال، هامر، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷ ش.
- خدادادیان، اردشیر، تاریخ باستان، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۳ ش.
- خضری، احمد رضا، قائدان، اصغر و ستار آینه پور، «دور اماره اردلان فی الصراع الصفوی العثماني»، مجلة العلوم الانسانية الدولية، ش ۱۹، ۲۰۱۲ م.
- خواندمیر، حبیب السیر، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲ ش.
- دهقانی، رضا، صفویه در گستره تاریخ ایران زمین (مجموعه مقالات همایش)، به اهتمام مقصود علی صادقی، تبریز، ستوده، ۱۳۸۳ ش.
- دیاکونوف، ا.م، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران انتشارات پیام، ۱۳۴۵ ش.
- روحانی (شیوا)، بابا مردوخ، تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۲ ش.
- روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- رهربرن، کلاوس میسائل، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۸ ش.
- زکی بیگ، محمد امین، زبده تاریخ کرد و کردستان، ج ۲، ترجمه بدالله روشن اردلان، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۱ ش.
- همو، تحقیقی تاریخی درباره کرد و کردستان، ترجمه حبیب الله تابانی، تبریز، انتشارات آیدین، ۱۳۷۸ ش.
- سندجی، میرزا شکرالله، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمت الله طیبی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.

- سومر، فاروق، فراقوینلواها، ترجمه وهاب ولی، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- سیوری، راجر ولکههارت و دیگران، صفویان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۰ش.
- شاملو، ولی قلی بن داووقلی، قصص الخاقانی، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- شامی، نظام الدین، ظفرنامه، با مقدمه پناهی سمنانی، تهران، بامداد، ۱۳۶۶ش.
- شیخ عطار، علیرضا، کردها و قدرتهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۲ش.
- شیرازی (نوید)، عبدی بیگ، تکملة الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸هـ)، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹ش.
- صفی زاده (بوره که بی) صدیق، تاریخ کرد و کردستان، تهران، انتشارات آتیه، ۱۳۷۸ش.
- طباطبایی، استاد محیط، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران، بعثت، ۱۳۶۷ش.
- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷ش.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- قاضی، ملا محمد شریف، زبدة التواریخ سنندجی، در تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی، ۱۳۷۹ش.
- قزوینی، ابوالحسن، فواید الصفویة، به کوشش مریم میر احمدی، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی، خلاصة التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- کردستانی، علی اکبر وقایع نگار، حدیقه ناصریه و مرات المظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی، تهران، انتشارات توکلی، ۱۳۸۱ش.
- کردستانی، شیخ محمد مردوخ، تاریخ مردوخ، تهران، نشرکارنگ، ۱۳۷۹ش.
- کمپفر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰ش.
- کیوان، مهدی، «اسماعیل اول صفوی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.

- لسترنج، جی، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- لکه‌هات، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت شاهی تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- مأمون بک بن بیکه بک، مذاکرات مأمون بک بن بیکه بک، نقلها الی العربیة محمد جمیل روژیانی و شکور مصطفی، بغداد، ۱۹۸۰ م.
- مردوخ، محمد، تاریخ کرد و کردستان، سنندج، انتشارات غریقی، ۱۳۵۱ ش.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، نزهة القلوب، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات طه، ۱۳۷۸ ش.
- مصطفی امین، نوشیروان، تاریخ سیاسی کردها، ترجمه اسماعیل بختیاری، سلیمانیه، انتشارات بنکه ژین، ۲۰۰۶ م.
- منجم یزدی، ملا جلال‌الدین محمد، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، بی‌جا، انتشارات وحید، ۱۳۶۶ ش.
- منشی قزوینی، بوداق، جواهر الاخبار، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، تهران، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش.
- منشی، اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۷ ش.
- همو، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰ ش.
- مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۸ ش.
- مہستوه کوردستانی، میژوی ئه‌رده‌لان، وه‌رگیان دکتر حسین جاف و شوکور مسته‌فا، چ ۲، هه‌ولیر، ۲۰۰۵ م.
- میر احمدی، مریم، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفویه تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- میر جعفری، حسین، تاریخ تیموریان و ترکمانان، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴ ش.
- میرزا سمیعا، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، باتعلیقات مینورسکی، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۸ ش.
- نطنزی، معین‌الدین، منتخب التواریخ، به اهتمام پروین استخری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳ ش.

نوابی، عبدالحسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوران صفویه، تهران، سمت، ۱۳۸۱ ش.

همو، اسناد و مکاتبات تاریخی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.
هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷ ش.

واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین، به تصحیح محمد رضا نصیری، تهران، انتشارات انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.

وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، زیر نظر احسان اشراقی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.

یزدی، شرف‌الدین، ظفرنامه، تصحیح عبدالحسین نوابی، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

Calmard, Jean, *Shiei Ritual an Power in: Safavidpersia: the History and Palitics of an Islamic society*, Edited by Charles Melville, London, 1996.

Gabor, Agoston and Bruce Masters, *Encyclopedia of the ottoman empire*, 2009.

Ghorbankhani, Mohammad, The role of Ardalans dynasty in Irans political structure, international letters of social humanistic sciences vol. 2014, pp.76-83.

Öztuna, Y., *Devletler ve Hanedanlar*, (2. baskı), C.II, Ankara: KB Yayınları, 1996.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۱۷-۱۳۷

سرخس کهنه و سیاست سلسله‌های ایرانی در قبال آن (۹۱۶-۱۳۰۰ هـ)^۱

مرتضی دانشیار^۲

استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

سرخس، واقع در مرز ایران و ترکمنستان، از کهن‌ترین شهرهای ایرانی است که به سبب وضع سوق‌الجیشی، از پیش از اسلام دارای اهمیت بوده است. پس از اسلام تا دوره صفوی، نزدیکی این شهر به شهرهای هرات و مرو که به صورت متناوب چند سده والی‌نشین خراسان یا پایتخت ایران بودند، و نیز ایمن ماندن آن از هجوم مغولان، موجب تداوم رونق و اهمیت آنجا گردید. اما گزارش منابع از سده ۱۰ هـ به بعد، حاکی از زوال تدریجی سرخس و سرانجام نابودی کامل آن در سده ۱۳ است. پژوهش حاضر ضمن بررسی علل زوال سرخس، به تأثیر سیاست سلسله‌های حکومتگر ایرانی بر تأخیر یا تسریع نابودی آن می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رقابت ازبکان با صفویه آغازگر افول سرخس بوده است. با وجود این، صفویان با برآوردن قدرتی محلی، آنجا را تا پایان حکومت خود حفظ کردند؛ اما سیاست نادرشاه به‌رغم توجه ویژه به سرخس، ناکارآمد بود. طرح دولت قاجاریه نیز نه تنها وضع آنجا را بهبود نبخشید، بلکه به سبب تبدیل شدن سرخس به پایگاه طوایف غارتگر ترکمن و بازار فروش بردگان ایرانی، سرانجام خود مجبور به ویران کردن آنجا شد.

کلیدواژه‌ها: شهر سرخس، رقابت ازبکان و صفویان، ترکمانان، خراسان، نادرشاه.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۶

۲. رایانامه: daneshyar@ferdowsi.um.ac.ir

مقدمه

سرخس شهری در میانه ایالت خراسان بزرگ بود که بر سر راه مرو به شهرهای بزرگ هرات، توس و نیشابور جای داشت.^۳ روایت‌های اسطوره‌ای، سازنده سرخس را سرخس بن گودرز دانسته‌اند که سرزمین آنجا را از کیکاووس به اقطاع گرفته بود.^۴ صرف وجود این روایت، با صرف نظر از اصالت یا عدم اصالت، و نیز ذکر چندباره شهر سرخس در شاهنامه فردوسی، نشان قدمت و آبادی آنجا در ادوار پیش از اسلام است.^۵ افزون بر این، شاهدی تاریخی از اهمیت سرخس در دوره حکومت ساسانی (حک. ۲۲۴-۶۵۱ م) نیز، وجود دارد؛ این شهر در دوره ساسانیان همانند چند شهر مهم دیگر خراسان از جمله نیشابور، توس، هرات و مرو، مرزبان مستقل داشت.^۶

سرخس پس از حملات و تسلط اعراب مسلمان، در تقسیمات سیاسی از توابع مرو به‌شمار می‌رفت که جای داشتن آن در محل التقای مسیرهای اصلی مواصلاتی شهرهای شمال خراسان و ماوراءالنهر با داخل ایران، موجب رونق بازرگانی آنجا بود، چنان‌که هیچ‌گاه از کاروان‌های تجاری خالی نمی‌گردید. وجود چهار بازار در شهر سرخس، گواه دیگری بر رونق بازرگانی آنجا است.^۷ علاوه بر این، در قرن چهارم، آنجا را ولایتی پر کشت و برز و دارای

۳. منظور از سرخس کهنه در مقاله حاضر، شهر سرخس در کشور نوظهور ترکمنستان است که در ۱۳۰۱ هـ (مقارن سلطنت ناصرالدین شاه) از ایران جدا و ضمیمه خاک روسیه تزاری شد (نک. ادامه مقاله). منابع جغرافیایی مسلمانان این شهر را در فاصله حدود ۳۰ فرسنگی مرو، ۳۰ فرسنگی هرات و نزدیک به ۴۰ فرسنگی نیشابور دانسته‌اند. امروزه این شهر در چند کیلومتری شرق سرخس ایران و مشرف بر آن، در استان آخال و جنوب کشور ترکمنستان جای دارد (جغرافیای کشورهای جهان، ۱۰۷، ۱۱۱).

۴. سمعانی، ۱۱۸/۷؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ قزوینی، ۳۹۰؛ مستوفی سرخس را ساخته افراسیاب دانسته است (نزهة القلوب، ۱۵۸).

۵. فردوسی، ۱۰۵/۲؛ ۷۳/۳.

۶. کریستین سن، ۲۰۳، ۶۵۰.

۷. ابن خردادبه، ۲۴؛ اصطخری، ۲۸۲-۲۸۳؛ مقدسی، ۳۱۳، پاورقی.

صادرات فراوان غله و حبوبات معرفی کرده‌اند.^۸ رونق دامداری این ولایت نیز به حدی بود که همراه ولایت بلخ از اصلی‌ترین مراکز پرورش شتر در خراسان به‌شمار می‌رفت.^۹ در سده پنجم، به‌رغم آسیب دیدن از نزاع دولت غزنویان با ترکمانان سلجوقی و قتل و غارت عمومی یاغی سلطان برکیارق سلجوقی (حک. ۴۸۵-۴۹۸هـ)، حاکمیت سلطان سنجر بر خراسان (حاکم خراسان ۴۹۰-۵۱۱ و سلطان ۵۱۱-۵۵۲هـ) که مرو، در همسایگی سرخس، را پایتخت خود قرار داده بود، بار دیگر موجب رونق شهر سرخس شد. سرخس برای او تا بدان جا اهمیت داشت که خود مدرّس و امام مسجد جامع و منصب ریاست شهر را انتخاب می‌کرد.^{۱۰}

در دو سده بعد نیز، به‌رغم هجوم ویرانگر مغولان، سرخس آبادی و اهمیت خود را حفظ کرد؛ زیرا اهالی آنجا بر خلاف غالب شهرهای خراسان، به مقابله برنخاسته، پیش از رسیدن سپاه مغول، ایلی و شحنگی آنان را پذیرفتند (۶۱۶هـ) و از همین‌رو شهرشان از قتل و غارت در امان ماند.^{۱۱}

تشکیل حکومت تیموریان به‌ویژه انتقال پایتخت این دولت از سمرقند به هرات در سلطنت شاهرخ (حک. ۸۰۷ - ۸۵۰هـ)، رونق و اهمیت مجدد سرخس را به‌همراه آورد؛ زیرا این منطقه به‌عنوان شکارگاه دولتی محسوب شده سفرهای مکرر امیر و شاهزادگان تیموری را به آنجا موجب شده بود.^{۱۲} شواهد متعدد نیز مؤید افزایش آبادانی سرخس است، از جمله در همان سال‌ها حافظ ابرو از غله فراوان سرخس یاد کرده است و اسفزاری سرخس را "ولایت خوب" با "محصولات بسیار" دانسته و به آباد شدن بخش غالب بیابان

۸. حدود العالم، ۹۳؛ مقدسی، متن و پاورقی، ۳۱۳.

۹. یعقوبی، ۹۸-۹۷؛ ابن‌رسته، ۲۷۹؛ اصطخری، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۱؛ مقدسی، ۳۱۳، ۳۲۴.

۱۰. منتجب‌الدین بدیع، ۳۸-۳۹، ۴۱-۴۳.

۱۱. جوینی، ۱۲۱/۱؛ تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۳۷۰/۲/۵.

۱۲. برای نمونه، نک. حافظ ابرو ۸۷۵/۴، ۸۹۷؛ سمرقندی، ۳۵۲/۳، ۴۲۰؛ تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۵۰۹۷/۷؛

۵۱۶۹، ۵۱۸۹، ۵۲۲۷.

میان سرخس و مرو اشاره کرده است.^{۱۳} گفته امین احمد رازی نیز _اگرچه اغراق آمیز می‌نماید_ می‌تواند نشانی دیگر بر تأیید رونق و آبادی سرخس در دوره تیموری باشد، وی قائل است که در حدود سال ۹۱۳ هـ، پیش از هجوم محمدخان شیبانی، سرخس ۱۷۰/۰۰۰ خانه داشته است.^{۱۴} علاوه بر این، برخاستن عالمی چون سعدالدین مسعود تفتازانی از این ولایت و تدریس او در شهر سرخس، می‌تواند نشانی از رونق دانش در آنجا حد اقل از نیمه قرن هشتم باشد، به‌ویژه که تفتازانی در سرخس مدرسه‌ای بزرگ ساخته، موجب اقبال طالبان علم از نقاط مختلف به آنجا شده بود.^{۱۵}

مطالب پیش‌گفته اهمیت و اعتبار سرخس را در تاریخ ایران تا آغاز سده دهم به‌خوبی نشان می‌دهد؛ اما گزارش‌های متعدد، حکایت از زوال تدریجی آن از سده دهم و سرانجام نابودی آن در سده سیزدهم دارد.^{۱۶} از آنجاکه این موضوع، تا کنون مورد پژوهش قرار نگرفته، پژوهش حاضر، به روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی آن خواهد پرداخت. با این وصف، مسئله پژوهش کنونی، بررسی زمینه‌های زوال سرخس و تأثیر سیاست‌های سلسله‌های ایرانی در ممانعت از ویرانی این شهر یا تسریع در فرایند آن است.

رقابت ایرانی-تورانی / تشیع - تسنن: ویرانی سرخس

هنگامی که در سال‌های آغازین سده دهم حکومت صفویه در غرب ایران برآمد و با شعار تشیع مدعی سلطنت بر سراسر خاک ایران زمین شد، محمدخان ازبک با آرزوی سیطره بر سراسر قلمرو حکومت تیموریان در محرم ۹۱۳ هـ از ماوراءالنهر پای به خراسان نهاد. او پس از فتح مرو در آغاز همان سال، سرخس را بر قلمرو خود افزود و با سیطره بر سایر نواحی

۱۳. حافظ‌ابرو، ۱۶۷/۱؛ اسفزاری، ۱۸۰/۱؛ ۳۷۴/۲-۳۷۵.

۱۴. امین احمد رازی، ۳۶/۲.

۱۵. خواندمیر، ۵۴۵/۳؛ تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۴۷۲۸/۷-۴۷۲۹؛ راقم سمرقندی، ۲۶-۲۷.

۱۶. نک. ادامه مقاله.

خراسان، گرگان و ولایت دامغان، در ۹۱۴هـ، با حکومت رو به توسعه صفویه هم‌مرز گردید.^{۱۷} این در حالی بود که ایالت خراسان سوای اهمیت سرزمینی و جایگاه خاص آن در تاریخ ایران، به سبب وجود زیارتگاه امام رضا(ع) در مشهد برای حکومت شیعه‌مذهب صفویه اهمیت ویژه داشت. از همین رو، شاه‌اسماعیل صفوی، شیبک خان را بارها از هجوم به ایالات ایران برحذر داشت، اما در پی نافرمانی خان ازبک، شاه‌اسماعیل در ۹۱۶هـ رهسپار خراسان گردید.^{۱۸}

رقابت این دو از آنجا تبعات ویرانگری برای سرخس داشت که خان شیبانی به محض آگاهی از عزم شاه‌اسماعیل، "مردم نیک"، گویا یعنی صاحبان حرف و هنرمندان سرخس را به ماوراءالنهر تبعید کرد. شهر سرخس در آن زمان چنان‌که گذشت، به زعم امین احمد رازی، حدود ۱۷۰/۰۰۰ خانه داشت که با اقدام ازبکان رو به ویرانی رفت. اگرچه آمار امین احمد رازی از جمعیت سرخس اغراق آمیز به نظر می‌رسد، لیکن اصل روایت او را از آنجا می‌توان صحیح دانست که در سال‌های بعد، برخلاف سال‌های پیش از هجوم ازبکان، نه تنها گزارشی از رونق و آبادی سرخس در دست نیست، بلکه از خلال منابع ویرانی و قتل جمعیت آنجا هویدا است.^{۱۹} با این همه، سلطه ازبکان دوامی نداشت. داروغه سرخس پیش از رسیدن لشکر شاه‌اسماعیل که به سوی مرو روان بود (۹۱۶هـ)، از شهر گریخت و مردم باقی‌مانده شهر "شعار مذهب علیّه امامیه اظهار کردند".^{۲۰}

شاه صفوی، حاکمیت سرخس را نه به قدرت‌های محلی، بلکه به یکی از قزلباشان موسوم به احمدبیک افشار و پس از وی به سیوندوک‌بیک افشار سپرد (حاکم در ۹۲۷هـ).^{۲۱}

۱۷. محمدیار بن عرب قطغان، ۸۲-۸۳.

۱۸. برای نمونه نک. جنابذی، ۲۲۹-۲۴۳؛ عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۳۳۶ به بعد.

۱۹. نک. ادامه مقاله.

۲۰. خواندمیر، ۵۰۸/۴؛ هم‌چنین، امینی هروی، ۳۳۳؛ تنوی و آصف‌خان قزوینی، ۵۵۰/۸.

۲۱. امینی هروی، ۳۶۷، ۳۸۹؛ خواندمیر، ۵۷۹/۴.

لیکن سیاست حکام صفوی در سرخس، موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا قزلباشان با اهالی رفتاری ناپسند داشتند؛ از این رو، به‌هنگام حمله عییدالله‌خان ازبک به خراسان (سال ۹۳۲هـ)، ساکنان آنجا به نیروهای قزلباش خیانت ورزیدند و قلعه شهر را تسلیم ازبکان کردند. پیامد این تسلیم قتل همه قزلباشان مستقر در سرخس بود.^{۲۲} این اقدام مردم سرخس شاید از اختلاف مذهب آنان با قزلباشان شیعه و نیز دخالت داده‌نشدن سرخسیان در حاکمیت برخاسته باشد.

تأثیر اختلافات مذهبی در منازعات شرق ایران و هجوم و قتل و غارت ازبکان در دوره صفویه از آنجا مشخص می‌شود که منابع از همکاری اهل سنت خراسان با ازبکان در قتل شیعه‌مذهبان خراسانی و نقش مشایخ سنی مذهب نقشبندیه در ایجاد نقارهای مذهبی ساکنان ماوراءالنهر با بقیه مسلمانان و تحریک ازبکان برای هجوم به شرق ایران خبر می‌دهند.^{۲۳} فتوای فقهای دربار ازبکان به جنگ و جهاد برضد شیعیان و مژده بهشت به قاتلان شیعه، می‌بایست تحت تأثیر همین تبلیغات شیوخ نقشبندیه صادر شده باشد.^{۲۴}

افزون بر این، ترکمانان که از اواخر سده ۱۱هـ در هجوم به خراسان و قتل و غارت اهالی آنجا با ازبکان همراه شده بودند، تشیع ساکنان خراسان را بهانه مباح بودن قتل و غارت آنان و حتی راهی به سوی رستگاری خویش می‌دانستند.^{۲۵} این قبایل که در معاشرت با ازبکان ناحیه بخارا به اسلام گرویده و به تبع، مذهب حنفی (با روایت آنان) را اختیار کرده بودند، به‌رغم اعتقاد سطحی به دین اسلام و عدم پای‌بندی به شعائر آن، میراث‌دار کینه و اختلاف ازبکان سنی با صفویان شیعه‌مذهب بودند؛^{۲۶} از این رو، به پیروی از علمای ازبک خون و

۲۲. تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۵۵۸۹/۸.

۲۳. عالم آرای شاه‌اسماعیل، ۴۶۳؛ حسینی قمی، ۱۸۵، ۱۹۳؛ ملک‌شاه‌حسین سیستانی، ۳۲۱؛ Vambery, 195.

۲۴. خنجی، ۱۹۲-۱۹۳:۴۵. Vambery,

25. Ferrier, 91.

26. Ferrier, 90-91.

مال شیعیان برای ترکمانان مباح و کشته‌شدن در نزاع با ایشان شهادت محسوب می‌شد.^{۲۷} تأثیر گرایش‌های مذهبی در تداوم چپاول سودآور شیعیان از سوی ترکمانان، هنگامی آشکارتر می‌گردد که بدانیم، بنابر اطلاعات موجود، مهاجمان ترکمن، پیش از تقسیم اسیران و اموال غارت‌شده میان شرکت‌کنندگان در آلامان، قسمتی از غنایم به‌عنوان "مال الله" به علما و فقرای ایل اختصاص داده می‌شد.^{۲۸}

به هر رو، سلطه مجدد ازبکان بر خراسان دیری نپایید و در ۹۳۴هـ پیروزی شاه‌طهماسب صفوی در جنگ جام بر عبیدالله خان شیبانی، این ایالت و به‌تبع آن سرخس را به حیطه قلمرو صفویان بازآورد.^{۲۹} اگرچه خیانت سرخسیان و همراهی آنان با ازبکان در دو سال گذشته، می‌توانست تبعاتی برای آنان داشته باشد، لیکن گزارشی از این تبعات و عقوبت‌های احتمالی در حق مردم سرخس، در دست نیست، بلکه برعکس، شاه‌طهماسب برای حفاظت سرخس از حملات ازبکان، دستور آبادی آنجا را صادر کرد.^{۳۰} شواهد موجود، این گزارش رازی را تأیید می‌کند، چه قلعه این شهر پس از سلطه مجدد شاه‌طهماسب چنان عمارت شد که ظاهراً هیچ‌گاه در حملات بعدی ازبکان در دوره حکومت صفویه سقوط نکرد.^{۳۱}

دولت صفویه از آن‌رو به سرخس اهتمام ویژه داشت که آنجا گذرگاه هجوم ازبکان به مشهد و یکی از دو گذرگاه اصلی حملات آنان به هرات بود. به همین سبب، با سلطه مجدد، در سیاست پیشین حکومت در این منطقه تجدید نظر شد. بر اساس سیاست جدید

۲۷. نک. موزر، ۱۲۱؛ Fraser 1838, 365; Ferrier, 90.

۲۸. نک. قره‌گزلو همدانی، ۸۸.

۲۹. حسینی قمی، ۱۰۲-۱۰۳.

۳۰. امین‌احمد رازی، ۳۶/۲.

۳۱. نک. ادامه مقاله.

برای سال‌ها حکام سرخس از میان بزرگان قزلباش انتخاب،^{۳۲} و علاوه بر تمام عواید ولایت، به فرمان شاه‌طهماسب هر ساله مبلغی از خزانه دولت برای مخارج نظامی آنجا هزینه می‌شد.^{۳۳}

اما اقدام کارآمدتر و پایدارتر دولت صفویه در سرخس، به کار گرفتن نیروی محلی موسوم به ایل جغتایی در آنجا بود که پشتوانه اصلی دولت در سراسر حکومت این سلسله در مقابله با تاخت‌وتاز ازبکان به‌شمار می‌رفت.^{۳۴} این سیاست بی‌گمان در ممانعت از خیانت مجدد سرخسیان و همراهی آنان با ازبکان نقشی مؤثر داشت.

با وجود این، اگرچه اقدامات دولت صفویه امنیتی نسبی برای شهر سرخس به‌همراه آورد، اما نایمینی راه‌های ارتباطی و مناطق بی‌پناه روستایی ولایت، مانع بازگشت آبادی گذشته منطقه و به‌تبع، شهر سرخس در سراسر دوره صفویه گردید؛ گواه این مدعا، عدم قرینه‌ای برای رونق و آبادانی آنجا در منابع است.^{۳۵}

سیاست نادرشاه در سرخس: تضعیف توان نظامی، فرابردن مرزها

نادر افشار در مسیر لشکرکشی به مرو در ۱۱۳۸ هـ (یا به احتمال کمتر در طی دو سال پیش از آن)، شهر سرخس را در حصار گرفت. سبب این اقدام سابقه مخالفت طایفه جغتایی آنجا،

۳۲. برای نمونه، نک. اسکندر منشی، ۱۳۸/۱، ۱۴۱، ۵۳۷/۲؛ واله قزوینی ۱۳۷۲، ۲۷۹، ۴۰۸-۴۰۹.

۳۳. حسینی قمی، ۹۹۴/۲؛ برن، ۱۶۵. نیروهای مستقر در سرخس در اواخر دوره صفویه، ۴۳۷ تن و مخارج آنها حدود ۲۰۹۹ تومان بود (میرزا سمیعا، ۸۰).

۳۴. اسکندر منشی، ۳۸۹/۲، ۴۱۴، ۹۱۴؛ حسینی قمی، ۹۹۳/۲-۹۹۴. ظاهراً سابقه سکونت ایل جغتایی در سرخس به حکومت تیمور لنگ برمی‌گشت که پس از سلطه بر آنجا بخشی از ایل بزرگ خود را در این ولایت سکونت داده بود، چه برای نخستین بار، کلاویخو در سال ۸۰۷ از سکونت بخشی از قبیله تیمورلنگ - کوچ‌نشینان جغتایی - در آنجا خبر داده است (کلاویخو، ۱۹۳، ۱۹۶-۱۹۷).

۳۵. برای آگاهی از حملات پی‌درپی ازبکان تا پایان دوره صفویه، نک. جناب‌دی، ۵۲۷، ۵۹۳، ۶۸۴؛ اسکندر منشی، ۳۸۹/۲، ۴۱۴؛ دفتر تاریخ، ۷۰/۲، ۷۲؛ واله قزوینی ۱۳۸۲، ۱۵۵؛ نصیری، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۸۱؛ میرزا محمدطاهر قزوینی، ۶۲.

به ریاست مودودقلی سلطان جغتایی بود، که ظاهراً بعد از قتل یحیی خان در ۱۱۳۵هـ حکومت سرخس را به دست گرفته بود. مودودقلی سلطان، نومید از مقاومت در برابر نادر، با اهدای پیشکش دروازه‌های شهر را به رویش گشود. اما یکی از نزدیکانش، موسوم به محبعلی سلطان جغتایی، قلعه دار ولایت، به مقاومت برخاست و در قلعه سرخس متحصن شد. با وجود این، نادر به زودی بر قلعه مسلط شد و دستور کوچ حدود سه هزار خانوار از ایل جغتایی و دیگر کوچ‌نشینان توابع آنجا را به سمت ولایت کلات و ایورد صادر کرد.^{۳۶} اگرچه نادر افشار مودودقلی سلطان جغتایی را از حاکمیت سرخس عزل نکرد و او در سال ۱۱۴۲هـ یکی از متحدان وفادار او محسوب می‌شد،^{۳۷} کوچ اجباری بخشی از ساکنان سرخس، بی‌گمان آنجا را در برابر تاخت و تاز ازبکان و ترکمانان آسیب‌پذیرتر می‌ساخت. ذکر نام ترکمانان تکه برای نخستین بار در سال ۱۱۴۳هـ به عنوان سکنه سرخس، می‌تواند تبعات همین سیاست نادر قلمداد شود که با تضعیف توان نظامی منطقه موجبات پیشروی و اسکان این ترکمانان را در سرخس فراهم کرده بود. به هر رو، غارتگری این ترکمانان در ولایات پیرامون، نادر را واداشت تا در همان سال لشکری برای سرکوب آنان گسیل کند که ظاهراً این لشکر تنها به «گوشمالی» آنان اکتفا کرد.^{۳۸}

سیاست نادر پس از استحکام قدرت در شرق ایران تغییر کرد. او برای امنیت و رونق خراسان به احیای شهرهای ویران شمال خراسان پرداخت. از همین رو، در ۱۱۴۵هـ فرمان احیای شهر متروکه ماروچاق (مرورود/ مرو کوچک) و در ۱۱۵۱هـ دستور بازسازی شهر ویران مرو شاهجان را صادر کرد. به فرمان او پس از فراهم آمدن مقدمات سکونت در این

۳۶. استرآبادی، ۵۱-۵۰.

۳۷. همو، ۱۳۲.

۳۸. همو، ۱۴۳.

شهرها، سکنه قدیم این دو شهر که در ولایات مختلف خراسان از جمله شهر نزدیک به این دو، یعنی سرخس سکونت داشتند، به موطن اصلی خود کوچ داده شدند.^{۳۹}

سیاست آبادی شهرهای بالادست سرخس و فرابردن مرزهای خراسان به حدود تاریخی این ایالت، بی‌گمان برای سرخس نیز امنیت به‌همراه داشت، اما این طرح ناخواسته از اهمیت نظامی و در نتیجه توان نظامی آنجا می‌کاست. افزون بر این، کوچ بومیان شهرهای مرو و ماروچاق که سال‌ها در سرخس زیسته بودند نیز کاهش رونق و آبادی این شهر را در پی داشت. فقدان اطلاع از حاکمان یا قدرت‌های محلی سرخس به‌ویژه ایل جغتایی، پس از نیمه سده دوازدهم، می‌تواند نشانی از کاهش رونق سرخس باشد.

صرف نظر از این، از منابع چنین برمی‌آید که سیاست نادر در فرابردن مرزهای خراسان نیز قرین موفقیت نبود، چه پس از مرگ او در کشاکش جنگ‌های داخلی جانشینان نادر، سیاست او به دست فراموشی سپرده شد، به‌ویژه مقارن نزاع آقامحمدخان قاجار (حک. ۱۲۱۰-۱۲۱۱هـ) با دولت زندیه (حک. ۱۱۶۳-۱۲۰۹هـ)، ترکمانان و ازبکان، بار دیگر فرصت چپاول و پیشروی در خاک خراسان را یافتند.^{۴۰} اشاره منابع به حمله بیرامعلی‌خان قاجار (از خاندانی ایرانی و حاکمان موروثی مرو از دوره صفویه) در ملتقای سده دوازده و سیزدهم هجری به سرخس، به قصد سرکوب غارتگران ساکن آنجا، می‌تواند گواه پیشروی ترکمانان و سلطه آنان در آن سال‌ها بر سرخس باشد. شاهد دیگری نیز بر درستی این احتمال در دست است؛ در دوره ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳) به ترکانی که در بخش صفی‌آباد، واقع در شمال غرب نیشابور و جنوب شرقی اسفراین، ساکن بودند سرخسی اطلاق می‌شد، زیرا به گزارش بیت آنها از سرخس به صفی‌آباد مهاجرت کرده بودند.^{۴۱} از

۳۹. مروی، ۲۰۴/۱، ۷۱؛ ۶۱۰/۲-۶۱۵.

۴۰. خانیکوف، ۹۴؛ فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان، ۴۱.

41. Yate, 370.

نکته تکمیلی آن‌که، ترکان سرخسی ساکن صفی‌آباد از زیرشاخه‌های ایل گرابلی محسوب می‌شدند که خود از زیرشاخه‌های ایل بزرگ‌تر جغتایی‌ها محسوب می‌شد (نک. Yate, 370؛ واله قزوینی اصفهانی ۱۳۸۲، ۲۸). این

آنجا که به تصریح منابع، اهالی سرخس حد اقل از اوایل دوره فتحعلی‌شاه همه ترکمان بوده‌اند،^{۴۲} به احتمال قریب به یقین، این ترکان، ساکنان بومی سرخس بوده‌اند که در اواخر دوره افشاریه با سلطه ترکمانان و ادار به ترک آنجا شده بودند. به هر رو، استقرار قاجاریه و غلبه آنها بر خراسان در ۱۲۱۰هـ، سرآغاز طرح دیگری برای تجدید آبادی سرخس بود.

قاجاریه: از احیا تا نابودی سرخس

پس از قتل نادرشاه، مدافع اصلی خراسان در برابر هجوم ترکمانان، حاکمان ولایت نیمه‌ویران مرو بودند؛ اما در حدود سال ۱۲۰۰هـ حاکم وقت این شهر، بایرام‌علی/بیرام‌علی خان قاجار، در نزاع با خان ازبک بخارا کشته و شهر مرو کاملاً ویران شد.^{۴۳} ویرانی مرو اشتیاق ایرانیان را برای تصرف آن شهر سوق‌الجیشی فروکاست و چنان‌که اشاره رفت، پیشروی بیشتر ازبکان و ترکمانان به داخل خراسان و سلطه کامل بر سرخس پیامدهای این رویداد بود.^{۴۴}

اما هنگامی که آقا محمدشاه به خراسان لشکر کشید و سلسله نیمه‌جان افشاریه را ساقط کرد، برای سیطره کامل بر ایالت خراسان، سفیرانی نزد حکمران ازبک بخارا، میرمعصوم بیک‌جان، و حکمران کابل و قندهار، شاه‌زمان ابدالی، فرستاد (۱۲۱۰هـ). سفیر آقا محمدشاه به بخارا حامل این پیام بود که چون ولایات بلخ و مرو به پادشاهی ایران تعلق دارد می‌باید مرو شاهی جهان/شاه‌جان تخلیه شود و میرمعصوم‌خان به شرق جیحون بسنده کند. حکمران ازبک که در آن زمان در مرو به سر می‌برد، بدون مخالفتی، به بخارا عقب

خود می‌تواند قرینه‌ای باشد که آنها همان ترکان جغتایی سرخس بوده‌اند که پیش‌تر در مورد سابقه سکونت آنها در سرخس توضیح داده شد.

۴۲. نک. ادامه مقاله.

۴۳. خاوری، ۲۱۴/۱؛ ۸۲۶/۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۴۳۳/۳، ۱۴۷۳؛ Stewart 1881, 531.

۴۴. هدایت، ۷۳۹۷/۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۴۸۹/۳.

نشست.^{۴۵} اگرچه با عملی شدن نیت شاه قاجار، حدود خراسان در شمال این ایالت تقریباً به محدوده تاریخی اش بازگشت و همین می‌توانست امنیت و رونق را به شهرهای ویران این مناطق از جمله سرخس بازگرداند، اما او با دریافت اخبار حمله روسیه به قلمرو شمال غربی ایران، پیش از آن که مرزهای خراسان را تثبیت کند، این ایالت را ترک نمود.^{۴۶} بدین ترتیب، سیاست‌های دولت قاجاریه در سرخس، ناگزیر می‌بایست در زمان جانشین او، یعنی فتحعلی‌شاه قاجار عملی می‌گردید.

چنان که از گزارش خاوری برمی‌آید، در دوره افشاریه، به‌ویژه پس از قتل بایرامعلی - خان قاجار، ترکمانان تکه به قدرت اصلی در ولایت سرخس و اطراف رودخانه تژن/تجن تبدیل شدند و از آنجا به سایر نقاط خراسان می‌تاختند.^{۴۷} این روند سلطه تدریجی ترکمانان را بر ولایت سرخس در پی داشت. تبعات این رویداد اخراج یا فراری دادن تمام جمعیت بومی سرخس و متروکه شدن آن تا اوایل دوره قاجاریه بود. گزارش کینیر از میزان جمعیت و قومیت ساکنان این ولایت در حدود ۱۸۱۰م، که طبق آن اهالی سرخس صرفاً مشتمل بر حدود ۶ هزار خانوار ترکمن بود، مؤیدی بر این فرایند است.^{۴۸}

در چنین احوالی هنگامی که در حدود ۱۲۱۶هـ بزرگان طایفه ترکمن و سنی مذهب سالور، ایلی خوشنام تر و رقیب ترکمانان تکه، از فتحعلی‌شاه درخواست حمایت کردند، او با شرط پذیرش تابعیت دولت قاجاریه آنان را در سرخس سکونت داد. چنین می‌نماید که

۴۵. هدایت، ۷۳۹۷/۹-۷۴۰۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۴۳۳/۳.

۴۶. هرچند در نامه آقامحمدشاه به امیر بخارا، جیحون مرز ایران دانسته شد و وی تصریح داشت از آن فراتر نخواهد رفت؛ اما از گفته رضاقلی خان هدایت (۷۳۹۶/۹) چنان برمی‌آید که شاه قاجار پس از خراسان برآن بود که ماورالنهر را نیز به قلمرو ایران بازگرداند.

۴۷. خاوری، ۲۲۷/۱.

این سیاست دولت قاجاریه جهت کنترل قدرت رو به گسترش ترکمانان تکه و نیز احیای شهر سرخس، بوده است.^{۴۹}

سکونت ترکمانان سالور به‌زودی رونقی برای سرخس در پی آورد. به گزارش سفرنامه نویسان انگلیسی (فریزر در ۱۸۲۰م و برنز در ۱۸۳۳م)، سرخس به بازاری برای تأمین مایحتاج کوچ‌نشینان ترکمن و به بازار بزرگ اسب و شتر تبدیل شده بود. این شهر افزون بر ترکمانان سالور، خانواری ازبک و نیز بازرگانانی از مناطق دیگر از جمله جمعیتی از تجار یهودی مشهد را به خود جذب کرده بود. افزون بر کوچ‌نشینان ترکمن، کاروان‌های بلخ، بخارا، خوارزم و مرو به مقصد مشهد یا بالعکس نیز با عبور از این شهر، به بازار آن رونقی می‌دادند.^{۵۰}

با وجود این، سکونت سالورها در سرخس به معنی شهرنشین شدن آنها که به تبع می‌توانست از یک سو موجب احیای شهر سرخس و از سوی دیگر کاهش خشونت ترکمانان شود، نبوده است؛ زیرا سالورها هم‌چنان در چادرهایی اقامت داشتند که در اطراف ویرانه‌های شهر سرخس برپا شده بود و معدود خانه‌های شهر را تجار غیر ترکمن مهاجر از جمله یهودیان مشهدی ساخته بودند. اصرار ترکمانان بر زندگی چادر نشینی از آن‌رو بود که این شیوه سکونت به آنان فرصت می‌داد تا هنگام تهدید به سرعت همراه با باروبنه خود به بیابان بزرگ شمال سرخس پناه برند.^{۵۱}

برای ناکارآمدی سیاست فتحعلی‌شاه در سرخس شواهدی دیگر نیز در دست هست. نخست آن‌که تمرد و تاخت و تاز ترکمانان تکه که در حوالی سرخس و رود تجن سکونت داشتند والی خراسان را واداشت در سال ۱۲۲۰هـ لشکری برای سرکوب آنها بفرستد.^{۵۲} این

۴۹. خاوری، ۲۲۷/۱؛ ۸۲۶/۳.

50. Fraser, APPENDIX B, 41; Burnes, 2/50-51.

51. Lal, 161; conolly, 1/28; Burnes, 2/50-51.

۵۲. خاوری، ۲۲۷/۱-۲۲۸.

اقدام دولت قاجار آشکارا نشان ناتوانایی سالورها در کنترل ترکمانان تکه است. فراتر از این، گزارش منابع به خوبی نشان می‌دهد که ترکمانان سالور به زودی تحت فشار ازبکان خیوه، تابعیت آنها را پذیرفته مالیات خود را غالباً به آنها پرداخت می‌کردند.^{۵۳} نشانه‌های دیگری از شکست سیاست دولت قاجاریه در سکونت دادن ترکمانان سالور در سرخس و در نتیجه عدم توفیق این دولت در احیای شهر سرخس وجود دارد؛ از جمله اینکه در هنگامه سرگرمی دولت مرکزی به جنگ‌های ایران و روس (دوره اول ۱۲۱۸-۱۲۲۸ هـ / ۱۸۰۴ - ۱۸۱۳ م، دوره دوم ۱۲۴۱-۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۶-۱۸۲۸ م) سالورها با طوایف غارتگر تکه و ساروق و ازبکان خیوه همراه شده در قبال تجهیز آنها برای تاخت و غارت ولایات جنوبی خراسان، قسمتی از غنایم آنان چون اموال منقول و احشام و نیز اسیران را دریافت می‌کردند. هم‌چنین در ۱۲۴۰ هـ هنگامی که رحمانقلی خان توره، والی خوارزم، در حمله به مشهد شکست خورد، طایفه سالور او را در سرخس پناه داده چندین بار برای تاخت و تاراج ولایات جنوب سرخس او را تجهیز کردند.^{۵۴}

همراهی سالورها با ترکمانان تکه، ازبکان و دیگر غارتگران تا بدانجا پیش رفته بود که شهر سرخس را به بازار فروش بردگان اسیرشده به دست غارتگران پیش‌گفته بدل کرده بود. بازار سرخس به حدی برده داشت که در ۱۸۳۲ م شمار آنان بین ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ تن تخمین زده می‌شد.^{۵۵}

در چنین شرایطی والیان خراسان بارها جهت مطیع کردن سالورها و تغییر وضع سرخس به گفت‌وگو و نیز نزاع با آنان پرداختند. اما بی‌ثمری این اقدامات دولت قاجاریه را سرانجام وادار به یک‌سره کردن کار ترکمانان سرخس کرد. از همین این رو عباس میرزا نایب‌السلطنه در ۱۲۴۷ به خراسان لشکر کشید و پس از سرکوب خان کُرد قوچان در

53. Wolfe, 162; Burnes, 2/51; Lal, 161.

۵۴. خاوری، ۶۰۷/۳؛ هدایت، ۳۹۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۵۶۷/۳.

55. Lal, 161; ۸۲۹/۳، خاوری.

جمادی‌الاول همان سال به سرخس هجوم برد. این لشکرکشی ضمن آزاد کردن سه هزار اسیر ایرانی در بند ترکمانان سرخس، منجر به اسارت حدود سه هزار خانوار از ترکمانان سالور، متفرق کردن بقیه آنان و ویرانی کامل شهر سرخس شد.^{۵۶} پس از این جنگ، دولت قاجار در ارتفاعات غرب شهر ویران سرخس، قلعه‌ای کوچک ساخته، دسته‌ای سواره‌نظام و توپچی مستقر کرد تا ضمن تحت نظر گرفتن تحرکات ترکمانان، از کاروان‌های تجاری میان مشهد و شهرهای مرو و ماوراءالنهر در برابر غارتگران محافظت کنند.^{۵۷}

مرگ عباس میرزا (د. ۱۲۴۹هـ)، بی‌نتیجه ماندن جنگ‌های هرات (۱۲۵۴ و ۱۲۷۳هـ) و به‌ویژه شکست سنگین لشکر قاجار در ۱۲۷۷هـ از ترکمانان تکه در مرو، فرصت احیای شهر ویرانه سرخس را از قاجاریان گرفت. تنها در سال ۱۲۷۶هـ، قلعه‌ای در غرب ویرانه‌های شهر، در محلی در ساحل چپ رود تجن، ساخته جمعیتی را افزون بر نظامیان، در آنجا سکونت دادند. این قلعه نخست به سرخس ناصری شهرت یافت و تحت تأثیر ساخت این قلعه، ویرانه‌های شهر تاریخی سرخس، به سرخس کهنه مشهور شد. سرخس کهنه پیش از آن‌که دولت ایران موفق به احیای مجدد آن شود، با توسعه‌طلبی روسیه در ۱۳۰۱هـ / ۱۸۸۳م

56. Fraser 1825, Appendix B, 40-41; Macgregor, 2/ 32-33; Lal, 160-62, 186.188; ۳۰۹، خاوری، ۸۳۲-۸۲۶/۳؛ شیروانی، ۳۰۹.

پس از ویرانی قلعه سرخس به دست عباس میرزا و به اسارت درآمدن حدود سه هزار نفر از طایفه سالور و تفرق بقیه آنها، ظاهراً طایفه عشایر تکه در آن حدود سکنا گزیدند؛ زیرا در ۱۲۵۹ که مؤلف گمنام سفرنامه بخارا (۲۹) از سرخس گذشته است، ساکنان آن حدود را حدود بیست هزار ترکمان تکه ذکر کرده است. اما ظاهراً در نتیجه ترمرد این طایفه و متقابلاً حملات مکرر والیان خراسان در دو دهه اول حکومت ناصرالدین شاه (حک. ۱۲۶۶-۱۳۱۳هـ) به سرخس، طایفه تکه منطقه را ترک کردند و بار دیگر سالورها در آنجا سکونت یافته بودند؛ به گونه‌ای که در ۱۲۹۹هـ جمعیت غالب منطقه سرخس را سالورها با چند هزار خانوار تشکیل می‌دادند. هر چند جمعیتی از طایفه تکه در آنجا و در نواحی جنوبی منطقه و هم مرز با ولایت تربت‌جام، طایفه فارس‌زبان جمشیدی سکونت داشتند (نک. محمدعلی منشی، ۵۸، ۶۳-۶۵، ۷۰، ۷۵-۷۶).

57. Wolfe, 161-162.

از خاک ایران جدا گردید. طی چند سال بعد این شهر ویرانه احیا شد و به سرخس روسیه شهرت یافت و متعاقب آن نام سرخس ناصری نیز به سرخس ایران تغییر کرد.^{۵۸}

نتیجه

پژوهش حاضر نشان داد رونق و آبادی سرخس که در دوره تیموریان به اوج رسیده بود، با هجوم ازبکان به خراسان و اشغال این شهر، متوقف شد و در طی جنگ‌های مکرر بعدی رو به زوال رفت. اگرچه کوچاندن اهالی سرخس و نابودی این شهر حاکی از آن است که سیطره آنان صرفاً جهت غارت آنجا صورت گرفته بود، اما احیا و آبادی سرخس به فرمان شاه اسماعیل صفوی، نشان از اهمیت آنجا برای صفویه داشته است. اهمیت سرخس برای صفویه از آن رو بود که این شهر بر مسیر اصلی مرو و ماوراءالنهر با داخل خراسان به‌ویژه دو شهر هرات و مشهد جای داشت. از همین رو با وجود هزینه‌بر بودن آنجا دولت صفویه، با ترویج و گسترش تشیع، برآوردن قدرتی محلی و شیعه‌مذهب در آنجا و مستقر کردن نیروی نظامی و اختصاص بودجه سالانه از خزانه دولت برای آنان، سرخس را تا پایان حکومت خود حفظ کرد. با وجود این، این دولت هیچ‌گاه نتوانست رونق و اعتبار گذشته سرخس را احیا کند. با سقوط صفویه و برآمدن نادر افشار، تمرد اهالی سرخس موجب حمله وی به آنجا و کاستن از توان نظامی این شهر گردید؛ با این همه، از آنجا که پایتخت او در خراسان جای داشت، سیاستی ساختاری برای امنیت و رونق این ایالت در پیش گرفت که نتایج آن سرخس را نیز تحت تأثیر قرار داد. فرا بردن مرزهای خراسان به حدود تاریخی آن با آباد کردن شهرهای مرو کوچک، بلخ و مرو و نیز سیطره بر بخارا در جهت همین سیاست بود که به نوبه خود امنیت سرخس را نیز در پی داشت. اما از آنجا که سیاست‌های او در آباد کردن شهرهای بالادست سرخس توسط جانشینانش دنبال نشد، نهایتاً اقدامات وی برای این شهر نتیجه معکوس به بار آورد؛ زیرا نادر پیش‌تر از یک‌سو توان نظامی سرخس را رو به زوال برده

۵۸. خورموجی، ۲۴۸؛ Curzon, 1/196-197; Yate, 34- 35, 325

بود و از سوی دیگر با انتقال بخشی از جمعیت آنجا از رونق و آبادی آن شهر کاسته بود؛ لذا بی دفاع ماندن سرخس تا آغاز دولت قاجار موجب سیطره کامل ترکمانان سنی‌مذهب و غارتگر تکه بر منطقه سرخس و به تبع آن مهاجرت بومیان آنجا و ویرانی این شهر گردید. با استقرار دولت قاجاریه، تجدید آبادی سرخس بار دیگر مورد اهتمام دولت مرکزی ایران قرار گرفت. با این همه، سیاست دولت قاجاریه در سرخس فاقد ابتکار بود و طرح این دولت در تجدید آبادی سرخس و مقابله با طوایف غارتگر ازبک و ترکمان، تقلیدی از سیاست صفویه بود؛ چرا که هر دو برای نیل به این اهداف، قدرتی محلی در سرخس برآوردند. اما سیاست دولت قاجار در مقایسه با طرح دولت صفویه دو کاستی عمده داشت که همین کاستی‌ها دو اسباب اصلی شکست آنها در تجدید آبادی سرخس شد: نخست آن‌که سالورها بر خلاف طایفه جغتایی، سنی‌مذهب بوده با بقیه ساکنان خراسان اختلافی عقیدتی داشتند؛ دوم آن‌که دولت قاجار، بر خلاف صفویه، نتوانست ایران‌گرایی را در ترکمانان نهادینه کند. بی سبب نیست که ترکمانان و ازبکان تا دوره قاجار ایرانیان را هم‌چنان قزلباش می‌نامیدند که این گواه روشنی بر مذهبی بودن این جنگ چندصدساله است. از همین‌رو هنگام درگیری دولت قاجار به جنگ‌های قفقاز، سالورهای سرخس از سیطره دولت ایران خارج شده تابعیت ازبکان خیره را اختیار کردند. پیامد این امر آن بود که نه تنها به مقابله با ترکمانان تکه پرداختند بلکه با آنان و ازبکان در غارت سایر نواحی خراسان همراه شدند. سرانجام دولت ایران با آگاهی از شکست طرح احیای سرخس و پیامدهای زیانبار آن، مجبور به لشکرکشی به این شهر شد که ضمن اسارت و متفرق کردن اهالی آنجا، شهر سرخس نیز کاملاً ویران گشت. در سال‌های بعد، شکست پی‌درپی سیاست‌های دولت قاجار در خراسان و متعاقب آن توسعه‌طلبی روسیه تزاری که این شهر را ضمیمه خاک خود کرد (۱۳۰۱هـ)، فرصت سلطه مجدد و آبادانی سرخس کهنه را برای همیشه از دولت ایران گرفت.

کتابشناسی

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، المسالك و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، مطبع بریل، ۱۸۸۹ م.
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسة، به کوشش دخویه، لیدن، مطبع بریل، ۱۸۹۱ م.
- استرآبادی، میرزاهدی خان، جهانگشای نادری، به کوشش سیدعبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.
- اسفزاری، معین الدین محمد زمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش.
- اسکندریگ ترکمان منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، چ ۳، ۱۳۸۲ ش.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، المسالك و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، بریل، ۱۹۲۷ م.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷ ش.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- تتوی، احمد، قزوینی، آصف خان، تاریخ الفی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.
- جغرافیای کشورهای جهان، ترکمنستان، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی، ۱۳۹۰ ش.
- جنابذی، میرزابیگ، روضة الصفویه، غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸ ش.
- جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، مطبع بریل، ج ۱، ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۱۱ م، ج ۲: ۱۳۳۴ / ۱۹۱۶ م، ج ۳: ۱۳۵۵ / ۱۹۳۷ م.
- حافظابرو، عبدالله بن لطف الله، جغرافیای حافظابرو، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
- همو، زبده التواریخ، به کوشش سیدکمال حاج سید جوادی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

- حدود العالم من المشرق الى المغرب، مجهول المؤلف (قرن چهارم)، مقدمه بارتولد و تعليقات مینورسکی، ترجمه مقدمه و تعليقات میرحسین شاه، کابل، ۱۳۴۲ش.
- حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین حسین، خلاصة التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۸۴ش.
- خانیکوف، ن. و.، سفرنامه خانیکوف، ترجمه اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه، مشهد، به نشر، ۱۳۷۵ش.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله، تاریخ ذوالقرنین، به کوشش ناصر افشارفر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین، حبیب السیر، تهران، خیام، ۱۳۸۰ش.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، مهمان‌نامه بخارا، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، زوار، ۱۳۶۳ش.
- دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۰ش.
- رازی، امین‌احمد، هفت اقلیم، تهران، بی‌تا.
- راقم سمرقندی، میرسید شریف، تاریخ راقم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۸۰ش.
- رهر برن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ش.
- زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م.
- سفرنامه بخارا، مجهول المؤلف، به کوشش حسین زمانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- سمعانی، أبوسعید عبدالکریم بن محمد، الأنساب، به کوشش عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، ط الأولى، ۱۳۸۲هـ/۱۹۶۲م.
- شیروانی، زین‌العابدین، بستان السیاحه، تهران، کتابخانه سنایی، بی‌تا.
- عالم آرای شاه‌اسماعیل، مجهول المؤلف، به کوشش اصغر منتظر صاحب، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.

- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک، ۱۳۶۶ ش.
- فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان، به کوشش کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان، ترجمه کاظم خادمیان، مشهد، به نشر، ۱۳۸۰ ش.
- قره‌گزلو همدانی، عبدالله به مصطفی قلی، دیار ترکمن (سفرنامه پسر اعتماد السلطنه)، به کوشش حسین صمدی، تهران، یاختی، ۱۳۷۱ ش.
- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار العباد و اخبار العباد، به کوشش فردیناند وستنفلد، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۸ م.
- کرستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸ ش.
- کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۵، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- محمدعلی منشی، سفرنامه رکن الدوله به سرخس و گزارش محمدحسین مهندس به مؤیدالدوله، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر، ۱۳۵۶ ش.
- محمدیار بن عرب قطغان، مسخرالبلا، به کوشش نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵ ش.
- مروی، محمدکاظم، عالم‌آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۹ ش.
- مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ش.
- مقدسی، أبو عبدالله محمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، القاهرة، مكتبة مدبولی، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۱/۱۴۱۱ م.
- منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد، عتبة‌الکتبة: مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- میرزا سمیع، محمدسمیع، تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ملک‌شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، احیاء الملوك، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، به کوشش منوچهر ستوده، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- موزر، هنری، سفرنامه ترکستان و ایران، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر، ۱۳۵۶ ش.
- نصیری، زین‌العابدین، دستور شهریاران، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳ ش.
- نوری، محمدتقی، اشرف التواریخ، به کوشش سوسن اصیلی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.

هدایت، رضاقلی خان، تاریخ روضة الصفاى ناصرى، تصحيح جمشيد كيان‌فر، تهران، اساطير، ۱۳۸۰ش.

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۲، ۱۳۸۲ش.

همو، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲ش.
وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، تاریخ جهان‌آرای عباسی، به کوشش سیدسعید میرمحمدصادق، تهران، ۱۳۸۳ش.

یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم الادب، مصر، وزارة المعارف العمومية، بی تا.

یعقوبی، البلدان، به کوشش محمد امین ضناوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲هـ/۲۰۰۲م.

Burnes, A., *Travels into Bokhara*, London, 1833.

Conolly, A., *Journey to north of India, overland from England, through Russia, Persia, and Affghanaustaun*, London, 1834.

Curzon, G. N., *Russia in Central Asia in 1889 and Anglo-Russian question*, London, 1889.

Ferrier, J. P., *Caravan journeys and wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan*, London, 1857.

Fraser. J. B., *Narrative of a journey into Khorasan in the years 1821-2*, London, 1825.

Kinneir, J. M., *A geographical memoir of the Persian Empire, accompanied by a map*, London, J. Murray, 1813.

Lal, M. *Travels in the Punjab, Afghanistan and Turkistan to Balkh, Bokhara, and Herat and a visit to Great Britain and Germany*, London, 1846.

Macgregor, C. M., *Narrative of a journey through the province of khorassan and on the N.W frontier of afghanistan in 1875*, London, 1879.

Stewart, C. E. *Through Persia in disguise with reminiscences of the Indian mutiny*, London, 1911.

Vambery, A.; *Travels in Central Asia*; London, 1864.

Wolfe, J., *Narrative a mission to Bokhara in the years 1843-45*, V.2, London, 1845.

Yate, C. E., *Khurasan and Sistan*, London, 1900.

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۳۹-۱۶۸

سیاست کردن در دوره قاجار (۱۲۱۰-۱۲۶۴هـ) مطالعه موردی: کورکردن^۱

بابک روح الامینی^۲

دانش آموخته دکتری تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

سیدهاشم آقاجری^۳

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

کورکردن به عنوان شیوه‌ای از مجازات با سابقه‌ای کهن، تا اواسط دوره قاجار در نظام کیفری ایران رواج داشت. نوشته زیر بر آن است که پس از ارائه گزارشی درباره مجازات کورکردن در دوره قاجار، اسباب مؤثر در حذف این مجازات از نظام کیفری ایران را بررسی. روش گردآوری داده‌ها روش کتابخانه‌ای و اسنادی و روش پژوهش بر اساس تبیین کارکردی است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که کورکردن مجازاتی بود که تا اوایل حکومت محمدشاه هم‌چنان در ایران به کار می‌رفت و مرتکبان جرائم علیه امنیت هم‌چون شاه‌زادگان، مدعیان حکومت، حکام، خوانین و دیوانیان در رأس کسانی بودند که این مجازات درباره آنها اعمال می‌شد. حذف این مجازات خود معلول علل داخلی و خارجی بود که تثبیت حکومت قاجار از یک‌سو و تأثیرات کشورهای غربی از سوی دیگر، در حذف این مجازات از نظام کیفری ایران مؤثر بوده است.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه، شیوه‌های مجازات، نظام کیفری، کورکردن.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۱۳

۲. رایانامه، مسؤول مکاتبات: babak.ruoholamini@modares.ac.ir

۳. رایانامه: agajeri@modares.ac.ir

مقدمه و طرح مسئله

سیاست در لغت به معانی مختلفی از جمله پاس داشتن و محافظت کردن ملک، حکم راندن بر رعیت، ریاست، حکومت، مجازات، تنبیه و جزا آورده شده است و سیاست راندن و سیاست کردن به معنی اعمال مجازات، عقوبت، جزا و کشتن به کار رفته است.^۴ در واقع این اصطلاحات در متون تاریخی عمدتاً به معنای اعمال کیفرهای مختلف، توسط مقامات حکومتی است. «بازدارندگی» روح حاکم بر این کیفرها بوده که به نوعی مجازات جرم ارتكابی افراد و نیز شیوه‌ای برای اعمال قدرت و یا حاکم کردن نظم اجتماعی به شمار می‌رفت.

کور کردن یکی از همین شیوه‌های اعمال کیفر به حساب می‌آمد. پیشینه کورکردن به‌عنوان شیوه‌ای از سیاست کردن در ایران، به پیش از اسلام بازمی‌گردد که پس از ورود اسلام به ایران هم‌چنان تداوم یافت.^۵ این شیوه از سیاست کردن تا سال‌های میانی دوره قاجار، هم‌چنان پا برجا بود، اما در طول دوره حکومت محمدشاه به تدریج این مجازات از نظام کیفری حذف شد. بررسی علل حذف این شیوه از نظام کیفری ایران، مسئله اصلی در این پژوهش است.

مطالعات پیرامون مجازات‌ها و کیفرها، بیشتر در زمره مطالعات حقوقی و تحولات نظام کیفری جای می‌گیرد. در ایران عمده تحقیقات انجام‌یافته در این خصوص، توسط عالمان علم حقوق صورت گرفته و از این رو جنبه‌های تاریخی آن کمتر از جنبه‌های حقوقی مورد توجه قرار گرفته است.

در تحقیقات تاریخی پیرامون تحولات نظام قضایی ایران در دوره قاجار، به‌صورت جسته‌گریخته، در خلال مجازات‌های شایع در نظام کیفری این دوره، به کورکردن نیز اشاراتی شده است؛ اما در این تحقیقات نیز به‌طورجدی سازوکار، شیوه‌ها و عوامل اجرای

۴. دهخدا، ۱۳۸۵-۱۳۸۶.

۵. کرمی، ۱۰۱، ۵۵؛ هیول بای، ۴۵؛ هینس، ۱۴۵.

آن تبیین نشده است.

در میان مقالات فارسی، رضا شعبانی در مقاله‌ای با عنوان «فاجعه کورکردن رضا قلی میرزا به دست نادرشاه»^۶ به زمینه‌ها و معادلات سیاسی دوره نادر که به چنین مجازاتی منتهی شد، پرداخته است. جهانبخش ثواقب در مقاله‌ای با عنوان «مجازات‌های عرفی مجرمان در عصر قاجاریه از آغاز تا مشروطه»^۷ انواع مجازات‌های مرسوم دوره قاجار را بررسی کرده است. وی در این مقاله تنها به ذکر انواع مجازات‌ها بدون ارائه تقسیم‌بندی دقیق درباره علل هریک و فرآیندهای اجرای آن پرداخته است. در این مقاله وی به کورکردن نیز در ذیل بقیه مجازات‌ها اشاره کرده، اما توضیح کامل و دقیقی درباره کیفیت این مجازات و افرادی که به این شیوه به کیفر می‌رسیدند ارائه نکرده است.

مهیار خلیلی نیز در کتاب تاریخ شکنجه و آزار در ایران^۸ شواهدی از اعمال این مجازات را در دوره باستان ذکر کرده است. کتاب خلیلی فاقد هرگونه تحلیل و تبیین درباره چرایی انجام این مجازات است و صرفاً به ارائه شواهدی درباره انواع شکنجه‌ها و کیفرها در طول تاریخ ایران بسنده کرده است. عمده این تحقیقات بدون اشاره به علل انجام و مکانیسم عمل کورکردن تنها به ارائه گزارش‌هایی روایی درباره کور کردن افراد پرداخته‌اند و هیچ‌یک به تبیین چرایی انجام این عمل و هم‌چنین زمینه‌های حذف آن از نظام کیفری ایران نپرداخته‌اند.

به طور کلی اعمال این مجازات در دوره قاجار به دو شکل بوده است: دسته اول ریشه در قوانین فقهی داشت که در صورت اثبات جرم، بر اساس موازین فقهی حکم قصاص چشم صادر می‌شد^۹ و دسته دوم بنا بر تشخیص و نظر حکام و مقامات حکومتی به عنوان

۶. شعبانی، ۳۵، ۴۳.

۷. ثواقب، ۲۳، ۴۵.

۸. خلیلی، ۲۲/۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.

۹. محمدی، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۸.

شیوه‌ای از سیاست کردن افراد اعمال می‌شد. در تحقیق پیش رو، شق دوم کورکردن، در ایران دوره قاجار بررسی شده است. هرچند در دوره مورد بررسی (۱۲۱۰-۱۲۶۴)، امکان بالقوه اعمال انواع و اقسام کیفرها برای تمامی افراد جامعه وجود داشته، اما به نظر می‌رسد در عین بی‌نظمی موجود در حوزه مجازات افراد، شاهد نظمی عرفی هستیم که بر اساس آن هر نوع از مجازات در قبال جرمی خاص اعمال می‌شده و کورکردن افراد نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. جز در مواردی استثنائی که امکان داشت در سراسر کشور به حکم حاکم و یا خانی مستبد، افرادی طعم تلخ کوری را بچشند؛ غالباً کورکردن مجازات افرادی بود که اقدامات آنان در چارچوب جرائمی جای می‌گرفت که امروزه به آنها جرائم علیه امنیت گفته می‌شود. در یک تعریف کلی جرائم علیه امنیت به آن دسته از جرائم اطلاق می‌شود که حاکمیت حکومت‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد.^{۱۰} وجه مشترک تمام افرادی که در ذیل متهمان و مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌گرفتند در واقع تهدیدی بود که از اقدامات مستقیم و یا غیرمستقیم آنها بالقوه یا بالفعل متوجه قدرت حاکمه می‌گردید. در دوره مورد بررسی این پژوهش، شاهزادگان و اعضای خاندان شاهی، مدعیان قدرت و بازماندگان سلسله‌های پیشین، خوانین، نظامیان، دیوانسالاران و عاملان شورش‌های شهری، بیشترین افرادی بودند که به واسطه اقداماتشان در طیف متهمان و مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌گرفتند و در پی آن در معرض انواع مجازات از جمله کورشدن قرار داشتند. از این رو، در این پژوهش ضمن بررسی ۱. گروه‌های کیفرشده (شاهزادگان و اعضای خاندان شاهی، مدعیان قدرت و بازماندگان سلسله‌های پیشین، خوانین، نظامیان، اعضای نظام دیوانی و دیوان‌سالاران، عاملان شورش‌های شهری)، ۲. شیوه‌های کیفر و ۳. نحوه زندگانی افراد پس از کور شدن، با تکیه بر داده‌های تاریخی، فرآیند اعمال این مجازات و هم‌چنین زمینه‌های سیاسی و اجتماعی مؤثر در حذف این مجازات از نظام کیفری ایران واکاوی شده است.

۱. گروه‌های کیفرشده

شاهزادگان و اعضای خاندان شاهی

اولین طیفی که در میان متهمان جرائم علیه امنیت همواره در معرض کورشدن قرار داشتند شاهزادگان و اعضای خاندان شاهی بودند. کورکردن این افراد به منظور بازداشتن آنها از به دست گرفتن قدرت، سنتی بود که ریشه در نظام کیفری ایران پیش از اسلام داشت و تا دوره مورد بررسی تداوم یافته بود.^{۱۱} کورکردن شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی به خصوص در دوره صفوی به شیوه‌ای مرسوم تبدیل شده بود که از همان نخستین سال‌های به قدرت رسیدن صفویان آغاز گشته و افرادی که عمدتاً می‌توانستند بالفعل یا بالقوه برای نظامی سیاسی مستقر مشکل‌آفرین باشند در معرض این مجازات بودند. معمولاً به هنگام به قدرت رسیدن پادشاهان صفوی، این افراد با هدف از میان بردن تهدید بالقوه یا بالفعلشان با این شیوه از مدار قدرت حذف می‌شدند.^{۱۲} پس از صفویان در حکومت افشاریه و زندیه نیز کماکان این شیوه برخورد با شاهزادگان مدعی قدرت و یا آن‌بخشی که می‌توانستند برای شاهان و حکام مشکل‌آفرین باشند ادامه یافت. کورکردن رضاقلی میرزا به دست نادر و کورکردن فرزندان کریم‌خان زند به دست صادق‌خان نمونه‌هایی از این برخوردها بود.^{۱۳} در دوره زندیه علاوه بر شاهزادگان، فرزندان آن دسته از خوانین زند که امکان دستیابی به قدرت، برایشان محتمل بود، در جریان کشاکش‌های قدرت به دست دیگر خوانین کور می‌شدند.^{۱۴} سنت کورکردن شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی در دوره قاجار نیز تداوم یافت. در نزدیک به پنجاه سال اولی که از عمر این سلسله می‌گذشت، شش نفر از شاهزادگان و

۱۱. نولدکه، ۷۵؛ کرمی، ۱۰۱؛ راوندی، ۱۹.

۱۲. فلسفی، ۱۶۷/۲؛ اسکندریبگ منشی، ۴۳۸؛ هینس، شاه اسماعیل دوم، ۱۰۸-۱۰۹؛ لوفت، ۱۲۷-۱۲۶؛ شاملو، ۲۲۱.

۱۳. مروی، ۸۵۲/۲؛ غفاری کاشانی، ۶۲۶؛ شیرازی، ۴۵.

۱۴. شیرازی، ۳۴، ۳۹، ۷۱؛ غفاری کاشانی، ۳۸۲؛ گلستانه، ۳۴۷، ۳۵۲؛ نامی، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۳؛ کلاتر، ۷۹، ۶۹؛ رستم الحکما، ۴۲۵.

اعضای خاندان سلطنتی به دستور شاهان قاجار کور شدند. آغازگر این راه آغامحمدخان قاجار بود که پیش از تاج‌گذاری و در جریان کشاکش‌هایی که با خوانین مدعی قدرت داشت، در سال ۱۲۰۲ هـ پس از حمله مرتضی‌قلی‌خان به نواحی شمالی ایران و به دلیل ترس از توطئه مشترک بین وی و برادر تنی‌اش مصطفی‌قلی‌خان که در این زمان در رکاب آقامحمدخان بود، خان قاجار دستور کورکردن مصطفی‌قلی‌خان را صادر کرد. با توجه به فضای حاکم بر آن دوره و سابقه همراهی این دو برادر به نظر می‌رسد که ظن آغامحمدخان بی‌جا نبوده است.^{۱۵}

هرچند مصطفی‌قلی‌خان بدون داشتن ادعای سلطنت و فقط به اتهام و ظن مخالفت با خان قاجار کور شد، به نظر می‌رسد کورکردن علی‌قلی‌خان و حسینقلی‌خان، عمو و برادر فتح‌علی‌شاه دلیلی جز ادعاهای این دو برای جانشینی و به دست گرفتن قدرت نداشت. علی‌قلی‌خان که تنها فرزند ذکور بازمانده محمدحسن‌خان بود پس از قتل آغامحمدخان و بر اساس سنن ایلی میراث برادر را حق خود می‌دانست و نه برادرزاده؛ و حسینقلی‌خان نیز که برادر کوچک فتح‌علی‌شاه محسوب می‌شد در سال‌های ابتدایی حکومت فتح‌علی‌شاه، دو بار به منظور برانداختن وی از قدرت، شورش کرده بود؛ از این رو کورکردن این دو عضو خاندان سلطنتی بیش از هرچیز معلول ادعاهای جدی آنان برای به دست گرفتن قدرت بود.^{۱۶}

کورکردن شاه‌زادگان و اعضای خاندان سلطنتی پس از مرگ فتح‌علی‌شاه نیز هم‌چنان تداوم یافت. خسرومیرزا و جهانگیر میرزا، برادران ناتنی محمدشاه، که هر دو سابقه مخالفت با محمدمیرزا را داشتند، پیش از حرکت اردوی شاهی به سمت تهران به دستور محمدشاه

۱۵. ساروی، ۶۴، ۱۷۹؛ نامی، ۳۲۱؛ محمودمیرزا، ۷۸؛ اعتمادالسلطنه، ۳/ ۱۴۰۴؛ زرگری نژاد، روزشمار تحولات ایران در عصر قاجار، ۶۸۴.

۱۶. مروزی، خطی، برگ ۳۰، ۳۶؛ خاوری شیرازی، ۵۴/۱؛ سپهر، ۸۶/۱، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۱۱۵؛ عضدالدوله، ۱۲۹-۱۳۰؛ دوکوتزبوئه، ۲۱۱.

کورشدند. پس از این دو، یک عضو دیگر خاندان قاجار یعنی عموی بزرگ محمدشاه، حسن‌علی‌میرزا شجاع‌السلطنه نیز که عملاً علیه حکومت شوریده بود، پس از دستگیری و اعزام به تهران در نزدیکی این شهر کور گردید.^{۱۷}

نقطه اشتراک تمامی این افراد خطر مستقیم و یا غیر مستقیمی بود که از جانب آنان، پادشاهان مستقر را تهدید می‌کرد. در واقع همه این افراد یا خود به طور مستقیم برای سرنگونی قدرت حاکمه تلاش کرده بودند و یا از ظرفیت به وجود آوردن مشکل برای حکومت مستقر برخوردار بودند. راه‌کاری که شاهان قاجار برای برخورد با این مشکل به کار می‌بردند ریشه در سنت‌های قدیمی کیفری ایران داشت و به این ترتیب عملاً این شاهزادگان دیگر توانایی ایجاد مشکل برای نظام سیاسی مستقر را نداشتند.

مسأله مهمی که در جریان کورکردن شاهزادگان در اوایل حکومت محمدشاه مطرح می‌شود پاسخ به این سؤال است که تا چه حد کورکردن این افراد واقعا به خواست و نظر شخص محمدشاه بوده است. برخی از منابع بر این نکته تأکید می‌کنند که اعمال این کیفر بیشتر با اصرار شخص قائم‌مقام بوده است.^{۱۸} اگرچه می‌توان این مدعا را زاده روح حاکم بر تاریخ‌نگاری آن دوره مبنی بر میرا داشتن شاه از ارتکاب چنین عملی دانست؛ اما توقف معنادار مجازات کورکردن در ادامه حکومت محمدشاه دلیل مقبولی بر صدق گفتار این منابع محسوب می‌شود. از سوی دیگر خصوصیات شخصی محمدشاه و نیز محیطی که وی در آن پرورش یافته بود، یعنی دستگاه عباس‌میرزا نیز در این تغییر بی‌تأثیر نبود. می‌دانیم که عباس‌میرزا در طول حیات خود در برخورد با خوانین شورشی، به‌خصوص در سال‌های پایانی حکومت فتح‌علی‌شاه که دوره‌ای از آشوب و ناامنی سراسر کشور را فراگرفته بود،

۱۷. اعتضادالسلطنه، ۴۳۴؛ جهانگیرمیرزا، ۲۲۶، ۲۳۴؛ خاوری شیرازی، ۲/ ۶۶۶؛ رضاقلی‌میرزا، ۹؛ سپهر، ۲/ ۶۱۰، ۶۳۹؛ کمبل، ۲/ ۶۴۰، هدایت، ۱۳۸۰/۹، ۸۱۳۶.

۱۸. خاوری شیرازی، ۲/ ۹۳۸، جهانگیرمیرزا، ۲۳۴؛ اعتضادالسلطنه، ۴۳۴؛ هدایت، ۱۰/ ۸۱۶۲، سپهر، ۲/ ۶۳۹؛ عضدالدوله، ۱۵۹.

هیچ‌گاه از کورکردن استفاده نکرد و به جای آن اکثر این خوانین را زندانی یا تبعید کرد.^{۱۹} دور از ذهن نیست که این شیوه برخورد با متهمان بر محمدشاه نیز تأثیر گذاشته و وی در دوره زمامداری‌اش با الگوبرداری از اقدامات پدر در پی حذف این مجازات بوده‌است.

هرچند کورکردن شاهزاده حسن‌علی میرزا نقطه پایان دستور کورکردن شاهزادگان به حساب می‌آمد، اما در سال‌های پایانی حکومت محمدشاه و نیز سال‌های آغازین حکومت ناصرالدین شاه یک‌بار دیگر کورکردن اعضای خاندان شاهی، باز هم به همان دلیل همیشگی توطئه و تلاش برای به دست گرفتن قدرت مطرح شد.

مورد اول مربوط به تلاش ناموفق شاهزاده بهمن میرزا برادر محمدشاه بود که پس از شنیدن خبر مریضی محمدشاه در یک توطئه مشترک به همراه آصف‌الدوله قصد براندازی شاه را داشت. پس از بهبود حال محمدشاه بهمن میرزا که در مظان اتهام بود، به سرعت به تهران آمد. وی که از عاقبت کار خود مطمئن بود، تنها پس از پناهندگی به سفارت روسیه و با حمایت آنها توانست در امان بماند. فراموش نکنیم که پس از فرار شاهزادگان زندانی در اردبیل به روسیه در اوایل حکومت محمدشاه، وزیر مختار روسیه در نامه‌ای به مقامات ایرانی نسبت به عدم مزاحمت برای دیگر شاهزادگان هشدار داده بود.^{۲۰} این رفتار روس‌ها را می‌توان از یک منظر در چارچوب تلاش کشورهای غربی برای توقف انجام اعمال خشونت‌آمیز در ایران به حساب آوریم. تلاش‌هایی که سرانجام منجر به صدور فرمان منع شکنجه در سال ۱۲۶۲ در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی شد که بر اساس آن شکنجه متهمان در سراسر کشور موقوف می‌گردید. جالب آن‌که در دوره ناصرالدین شاه نیز سفرای روس و انگلیس خواهان تمدید این فرمان بودند و هنگامیکه امیرکبیر در سال ۱۲۶۶ فرمانی مشابه صادر نمود مراتب خرسندی خود از این اقدام را اعلام نمودند.^{۲۱} وجه بارز این

۱۹. هدایت، ۷۹۶۲/۹، ۷۹۷۹، ۷۹۸۲، ۷۹۹۳، ۸۰۱۹، ۸۰۲۱.

۲۰. قاضی‌ها، ۱۷۰.

۲۱. آدمیت، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸.

فرمان‌ها شمول آن برای عامه مردم از یک سو و نقش بی‌بدیل کشورهای غربی در صدور چنین فرمان‌هایی بود.

دخالت مستقیم کشورهای خارجی پس از مرگ محمدشاه در توقف اعمال خشونت آمیز نسبت به شاهزادگان نیز باعث شد که شاهزاده کوچک، عباس میرزا ملک‌آرا، که مورد توجه خاص محمدشاه بود از خطر کور شدن به دست مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، در امان ماند. سفیر بریتانیا در تهران در این مورد به طور عملی دخالت و نسبت به تبعات این اقدام به صدراعظم ایران هشدارهای لازم را داده بود.^{۲۲} به نظر می‌رسد، دخالت‌های رسمی کشورهای غربی نقشی غیرقابل انکار در توقف این مجازات نسبت به این دو شاهزاده قاجار داشته است.^{۲۳} از آنجا که شاهزادگان اصلی‌ترین طیفی بودند که از ابتدا این مجازات درباره آنها اجرا می‌شد مسلماً حذف آنان از این فهرست می‌توانست نقش مهمی در فرآیند کلی حذف این مجازات داشته باشد.

مدعیان قدرت و بازماندگان سلسله‌های پیشین

در مناسبات عرصه قدرت و به‌خصوص به هنگام انتقال سلسله‌ای به سلسله دیگر، همواره بازماندگان سلسله پیشین به‌عنوان تهدیدی جدی برای حکومت مستقر محسوب می‌شدند؛ از این رو از سر راه برداشتن این افراد، از اولویت‌های سیاسی نظام جدید بود. تهدید این افراد به‌خصوص در آغازین سال‌های تأسیس و شکل‌گیری حکومت‌ها بیش از زمان‌های دیگر بود. نخستین شاهان قاجاری نیز از این قاعده مستثنی نبودند و در برخورد با بازماندگان سلسله‌های زندیه و افشاریه عمدتاً از روش‌های حذف این افراد استفاده می‌کردند. یکی از شیوه‌هایی که شاهان قاجار برای مجازات بازماندگان سلسله‌های زند و افشار به کار می‌بردند کورکردن بازماندگان این سلسله‌ها بود.

۲۲. هدایت، ۱۰/۸۳۸۳، ۸۳۸۴؛ ملک‌آرا، ۲-۷.

۲۳. نوایی، مقدمه.

در دوره آقامحمدخان، خاندان زند و در رأس آنان لطف‌علی‌خان مهم‌ترین مدعی قدرت محسوب می‌شدند. پس از درگیری‌های مداوم سرانجام خان‌زند دستگیر و کور شد. دیگر خوانین زندی نیز سرنوشتی مشابه یافتند.^{۲۴}

بازماندگان افشاری خراسان نیز با این‌که در دوره آقامحمدخان به سبب کناره‌گیری از سیاست و عدم اقدام نظامی علیه حکومت، از مجازات خان قاجار در امان مانده بودند، در دوره حاکمیت فتح‌علی‌شاه، به سبب مخالفت آشکار و مقاومت در برابر تلاش‌های حکومت برای تصرف مشهد، خشم شاه را برانگیختند و باعث شد که پس از تصرف مشهد تمام بازماندگان افشاری به تهران منتقل و در آن‌جا «به مصلحت ملک‌داری» بیشتر این افراد کور شدند.^{۲۵} با کور شدن همه بازماندگان افشاری، عملاً این بخش از طیف متهمان و مرتکبان جرائم علیه امنیت حذف گردیدند.

خوانین

در طول تاریخ ایران، به‌خصوص پس از مرگ پادشاهان قدرتمند و در دوران فترت، شرکت خوانین در منازعات و درگیری‌های سیاسی به الگویی همیشگی تبدیل شده بود. در چنین فضاهایی خوانین با تکیه بر توانایی‌های نظامی خود، به یکی از اصلی‌ترین بازیگران سیاسی در عرصه قدرت تبدیل می‌شدند و در معادلات سیاسی، چه در سطح منطقه تحت نفوذ خود و چه در سطحی کلان‌تر، نقشی تعیین‌کننده داشتند. در فضای آشفته‌ای که پس از مرگ کریم‌خان به وجود آمد، تنش‌های سیاسی در کشور فزونی گرفت و کشاکش‌های قدرت بین خوانین مدعی حکومت مجال بروز یافت.^{۲۶} شرکت در این منازعات سیاسی، از مصادیق جرائم علیه امنیت ملی محسوب می‌شد و بنابر عرف سیاسی و کیفری، انواع عقوبت‌ها از

۲۴. نامی، ۳۹۱؛ ساروی، ۲۵۴؛ کوهمره، ۵۰؛ مفتون‌دنبلی، ۶۸؛ جونز، ۶۶؛ وزیر، ۷۵۴.

۲۵. مفتون‌دنبلی، ۱۶۴؛ نوری، ۱۴۳؛ اعتضادالسلطنه، ۱۰۴، هدایت، ۷۵۲۴/۹.

۲۶. ساروی، ۹۵؛ زرگری‌نژاد، ۲۴۰-۲۸۰.

جمله کور شدن در انتظار ایشان بود.^{۲۷}

جالب آن‌که خود خان قاجار نیز در سال ۱۱۹۵هـ در پی درگیری با برادرش مرتضی قلیخان به اسارت وی در آمد و در مدت اسارت نزد برادر، به اصرار خوانین لاریجانیه تا آستانه کورشدن پیش رفت؛ اما، به صلاحدید مرتضی قلیخان در بندپی زندانی گردید.^{۲۸} خوانین و حکام زندی نیز تا سال‌های پایانی حیات این سلسله به طور مداوم از کورکردن به عنوان مجازات جهت از میان برداشتن خوانین رقیب و مخالفان سیاسی خود استفاده می‌کردند.^{۲۹} آن‌چه مسلم است افراد کور شده توانایی کمتری در جهت ایفای نقش‌های سیاسی در عرصه مناسبات قدرت داشتند و به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل رواج این شیوه از سیاست کردن بوده است. علاوه بر این، تبعات ماندگار کورشدن در زندگی فرد عامل مهم بازدارنده دیگری بود که باعث می‌شد خوانین نسبت به تبعات مخالفت خود با نظام سیاسی مستقر بیشتر احساس خطر کنند.

در جریان تکاپوهای آغامحمدخان برای به دست گرفتن قدرت، خوانینی که پس از مرگ کریم‌خان در جای‌جای کشور سربرآورده بودند به عنوان اصلی‌ترین مشکل آقامحمدخان به حساب می‌آمدند. در آن زمان خوانین مخالف آقامحمدخان را می‌توان به سه دسته خوانین طرفدار زندیه، خوانین مستقل و خوانین قاجاری تقسیم کرد. شیوه برخورد خان قاجار با این دست از خوانین تابع رفتار آنان بود. آن دسته از خوانینی که از در مخالفت با وی بر می‌آمدند عمدتاً مقتول یا کور می‌شدند. کورکردن خوانین مخالف با سیاست کردن مهدی‌قلی‌خان سوادکوهی حاکم تهران آغاز شد. وی هرچند در مقطعی به خان قاجار اعلام وفاداری کرده بود، اما به هنگام حمله بزرگ زندیه به نواحی شمالی ایران، در کنار خوانین

۲۷. افشار محملو، ۲۴۰.

۲۸. ساروی، ۸۲.

۲۹. غفاری کاشانی، ۳۸۲، ۶۲۳؛ نامی، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۳، ۳۱۹؛ شیرازی، ۳۴، ۳۹، ۴۵، ۷۱؛ کلاتر، ۷۹، ۶۹؛ گلستانه، ۳۵۲، ۳۴۷؛ رستم الحکما، ۴۲۵.

زند ایستاد^{۳۰} و پس از شکست نیروهای زند به همراه دیگر خوانین طرفدار زند به تهران عقب نشست. مهدی‌قلی خان پس از تصرف تهران به دست نیروهای آقامحمدخان به همراه دوتن از عموها و عموزاده‌هایش به کیفر اقداماتی که در مخالفت با خان قاجار انجام داده بود، کور شد. از خوانین طرفدار زند، کسانی که به مخالفت نظامی با خان قاجار برخاستند، به همین عقوبت گرفتار شدند.^{۳۱}

طیف دیگر مخالفان، خوانین قدرتمند مستقل بودند که در پی مرگ کریم خان، در سراسر کشور برای خود موقعیت مستقل و قلمروی معین ایجاد کرده بودند. موضع این خوانین در برابر خان قاجار به دو شکل بود: برخی مستقیم علیه خان قاجار اقدام می‌کردند و تنها راه به انقیاد درآوردن آنها سرکوب نظامی بود؛ سرنوشت بیشتر این افراد پس از دستگیری اعدام یا کور شدن بود.^{۳۲} دسته دیگر، خوانینی بودند که با وجود اطاعت از خان قاجار به سبب بیم آقامحمدخان از قدرت‌گیری آتی آنان کور می‌شدند. علی‌خان خمسه‌ای حاکم اصفهان نمونه بارز این دست از خوانین بود^{۳۳} که سرانجام کور شد.^{۳۴}

در میان مخالفان خان قاجار خوانین و بزرگان قاجاری نیز بودند. فراموش نکنیم که پس از فرار آقامحمدخان از شیراز و ورود وی به نواحی شمالی کشور اولین مخالفانش اتحادیه‌ای از برادران وی و دیگر خوانین قاجار بودند که موانعی جدی در جهت تلاش او برای به دست گرفتن قدرت پدید آوردند.^{۳۵} هرچند به علت موفقیت‌های خان قاجار این افراد به سرعت در صف موافقان وی قرار گرفتند؛ اما خطر مخالفت آتی آنها جدی به نظر می‌رسید.

۳۰. غفاری کاشانی، ۶۷۵.

۳۱. ساروی، ۱۵۳؛ هدایت، ۷۲۹۴/۹؛ جونز، ۵۰.

۳۲. ساروی، ۱۵۹؛ هدایت، ۷۳۰۱/۹.

۳۳. خاوری شیرازی، ۳۶/۱؛ مفتون دنبلی، ۵۵، ۴۲.

۳۴. ساروی، ۱۶۸؛ کوهمره، ۲۴؛ سپهر، ۱، ۵۲.

۳۵. زرگری نژاد، روزشمار تحولات ایران در عصر قاجار، ۵۶۲، ۵۶۵.

در سال ۱۲۰۵هـ تئو چند از خوانین قاجاری که در سفر آقامحمدخان به آذربایجان همراه وی بودند کور شدند. هر چند برخی از منابع دلیل این اقدام خان قاجار را دست اندازی این افراد به اموال محمدقلی خان ارومی ذکر کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد دلیل اصلی این مجازات توطئه آنان علیه آقامحمدخان بود.

سردسته این خوانین محمدخان عزالدین‌لو، دایی جعفرقلی خان، برادر ناتنی خان قاجار بود که چندی پیش از این سفر به دستور آقامحمدخان خفه شده بود.^{۳۶} در همین زمان برادر محمدخان در بسطام هم به دستور خان قاجار کور شد.^{۳۷} بعد از این واقعه دیگر تا پایان حکومت آقامحمدخان چنین اتحادی علیه خان قاجار شکل نگرفت. گویا این شدت عمل نتیجه مطلوب خان را فراهم آورد.

پس از مرگ خان قاجار و به قدرت رسیدن فتح‌علی شاه، شماری از خوانین بار دیگر رفتارهای گذشته خود مبنی بر حفظ استقلال داخلی و شرکت در منازعات قدرت را پیش گرفتند. آنها تا حد زیادی می‌توانستند در فضای آشفته آن روزگار، قدرت نوپای قاجاری را با تهدیدی جدی مواجه سازند؛ امکانی که هم‌چنان خوانین را در طیف مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌داد. در سال‌های ابتدای حکومت فتح‌علی شاه تغییر محسوسی در دسته‌بندی خوانین به وجود نیامد و هم‌چنان خوانین مخالف وی به سه دسته طرفداران زندیه، خوانین مستقل و خوانین قاجاری تقسیم می‌شدند.

درست در نخستین سال سلطنت فتح‌علی شاه، خوانین طرفدار حکومت زندیه با رهبری محمدخان فرزند زکی خان بر ضد حکومت قاجار شورش کردند و اصفهان را به تصرف در آوردند؛^{۳۸} کوری و قتل سرنوشت نهایی محمدخان زند و خوانین طرفدارش

۳۶. نامی، ۳۲۸.

۳۷. ساروی، ۱۹۵؛ سپهر، ۱، ۵۸؛ زرگری‌نژاد، روزشمار تحولات ایران در عصر قاجار، ۷۱۳.

۳۸. سپهر، ۹۲/۱؛ اعتضادالسلطنه، ۸۹.

بود.^{۳۹} هم‌زمان باهمین شورش در آذربایجان نیز علی‌همت‌خان گلیایی و خان‌باباخان نانگلی با حمایت حاکم قاجاری آذربایجان و برخی از خوانین منطقه شورشی علیه فتح‌علی‌شاه آغاز کردند.^{۴۰} سرنوشت نهایی خوانین دخیل در این شورش نیز کورشدن آنها پس از انتقال به تهران بود.^{۴۱}

علاوه بر حمایت برخی از آنان از شورش‌های سال‌های ابتدایی حکومت فتح‌علی‌شاه،^{۴۲} پس از پایان مرحله اول جنگ‌های ایران و روس، محمدزمان‌خان عزالدین‌لو، حاکم استرآباد، با تشکیل اتحادی از خوانین شامبیاتی، ترکمانان و خوانین ناراضی خراسان به هوای تغییر سلطنت ایران دست به شورش زد.^{۴۳} پایان کار محمدزمان‌خان و خوانین قاجار همراه وی نیز هم‌چون دیگر شورشیان رقم خورد و همگی کور شدند.^{۴۴}

تهدید خوانین مستقل در دوره فتح‌علی‌شاه نیز کماکان ادامه یافت؛ هرچند که عمدتاً این افراد غیرمستقیم و بیشتر با توطئه و تحریک دیگر خوانین موجبات به وجود آمدن مشکلاتی برای حکومت می‌شدند. نمونه‌ی بارز این دسته از خوانین صادق‌خان شقاقی بود. ظهور این افراد عمدتاً در پی مرگ کریم‌خان بود، چنان‌که آنان در فضای آشفته آن دوران نقش مهمی در تحولات منطقه‌ای بازی می‌کردند.^{۴۵}

۳۹. مفتون دنبلی، ۹۳؛ خاوری شیرازی، ۸۸/۱؛ محمودمیرزا، ۱۲۱؛ سپهر، ۹۶/۱؛ اعتضادالسلطنه، ۸۴؛ لنجانی، ۹۰.

۴۰. مفتون دنبلی، ۹۵؛ هدایت، ۷۴۶۵/۹.

۴۱. سپهر، ۹۸/۱؛ محمودمیرزا، ۱۲۴؛ هدایت، ۷۴۶۹/۹.

۴۲. عضدالدوله، ۱۳۰؛ سپهر، ۹۴/۱.

۴۳. خاوری شیرازی، ۳۸۹/۱؛ مفتون دنبلی، ۴۲۲؛ عضدالدوله، ۹۲؛ هدایت، ۷۶۷۲/۹.

۴۴. مفتون دنبلی، ۴۲۴؛ خاوری شیرازی، ۳۹۱/۱؛ هدایت، ۷۶۷۳/۹؛ اعتضادالسلطنه، ۱۲۸؛ عضدالدوله، ۹۲؛ موریه، ۳۸۹/۲.

۴۵. قدیمی قیداری، ۲۰۷، ۲۰۸.

صادق خان شقاقی بررغم اطاعت از آقامحمدخان، پس از قتل او با پناه دادن به قاتلان خان و غارت اردوی شاهی حملات مستقیمی را علیه حکومت قاجار سازماندهی کرد. شورش، اطاعت، توطئه و شوراندن دیگر خوانین علیه حکومت مرکزی الگوی رفتاری وی در طول دوره فتحعلی شاه به حساب می‌آید.^{۴۶} سرانجام این اقدامات باعث شد که به دستور فتحعلی شاه وی را دستگیر و پس از کور کردن زندانی کنند.^{۴۷} مطمئناً حذف این مخالفان در تحکیم پایه‌های قدرت نوپای قاجاریه از اهمیت بالایی برخوردار بود.

نقش خوانین به‌عنوان بخشی از مرتکبان جرائم علیه امنیت هم‌چنان در دوره محمدشاه نیز تداوم یافت، اما در این دوره تغییرات مهمی هم در ترکیب خوانین و هم در ماهیت رفتاری آنان پدید آمد که تأثیر مستقیمی بر مجازات آنها داشت. بخش مهمی از این تغییرات حاصل تثبیت حکومت قاجار بود. به‌گونه‌ای که پس از پایان حکومت فتح‌علی شاه، خوانین طرفدار زندیه از زمره مخالفان حکومت حذف شدند. از سویی دیگر، فتح‌علی شاه با سپردن حکومت مناطق مختلف کشور به فرزندان خود عملاً از نقش خوانین مقتدر و دامنه نفوذ آنان در سراسر کشور کاست؛ به‌گونه‌ای که پس از مرگ شاه، خوانین، توانایی لازم در جهت برپایی شورش علیه حکومت را نداشتند و به‌جای آنها، فرزندان و بازماندگان فتح‌علی شاه، به هوای سهم‌خواهی بیشتر، برای حکومت مشکلاتی را به وجود می‌آوردند. به این ترتیب دو طیف مهم از خوانینی که در دوره آقامحمدخان و فتح‌علی شاه به‌عنوان مهم‌ترین مخالفان حکومت قاجار شناخته می‌شدند عملاً حذف و یا قدرت تأثیرگذاری خود را از دست داده بودند. از سوی دیگر به استثنای فرزندان فتح‌علی شاه، بسیاری از خوانین قاجار نیز در این دوره با سهم شدن در ساختار قدرت عملاً از فهرست خوانین مخالف حذف شده بودند.

در دوره محمدشاه ماهیت رفتاری خوانین نیز تغییر پیدا کرد. در سال‌های پیشین

۴۶. هدایت، ۷/۹/۷۴۸۴؛ اعتضادالسلطنه، ۸۵، ۹۳؛ افشارممدلو، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳؛ محمودمیرزا، ۱۳۳؛ سپهر، ۱۰۱/۱، ۱۰۲.

۴۷. مفتون دنبلی، ۸۶؛ محمودمیرزا، ۱۳۳؛ اعتضادالسلطنه، ۹۳.

همواره یکی از مهم‌ترین اتهامات و جرائم خوانین، سعی و تلاش برای سرنگونی حکومت قاجار بود، اما در دوره محمدشاه با تثبیت سلسله قاجار، دیگر چنین اقداماتی طرف بر نمی‌بست. در این دوره عمده اقدام خوانین که آنها را در طیف متهمان و مرتکبان جرائم سیاسی امنیتی جای می‌داد، تلاش برای حفظ استقلال نسبی خود، عدم پرداخت دیون مالی و همچنین مخالفت در مقابل خواست حکام اغلب مستبد قاجاری بود. تغییر ماهیت رفتاری خوانین باعث تغییر شیوه‌های مجازات این دست از افراد گردید و عمدتاً خوانین شورش‌ی به جای کورشدن و یا اعدام، زندانی می‌شدند؛ به عنوان مثال می‌توان به زندانی کردن تقی‌خان کنروسی،^{۴۸} خان مقتدر بختیاری اشاره کرد. خان بختیاری نه تنها دیون مالی خود را نمی‌پرداخت که به هنگام حضور محمدشاه در شرق خراسان، به اقدامات خودسرانه‌ای در مناطق بختیاری دست یازید. حضور لایارد انگلیسی و ارتباط با وی بدگمانی‌هایی را درباره ماهیت اقدامات تقی‌خان، مطرح می‌کرد. بر رغم تمام این اقدامات در حالی که خود تقی‌خان با توجه به فضاهای حاکم بر نظام کیفری ایران دوره قاجار از مجازات‌هایی چون قتل یا کورشدن واهمه داشت، به تهران منتقل و در آنجا زندانی شد.^{۴۹} سرنوشتی مشابه تقی‌خان در انتظار دیگر خوانین شورش‌ی بود.^{۵۰}

نظامیان

طیف دیگری که به واسطه حضور عملی خود در منازعات سیاسی در فهرست مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌گرفتند، نظامیان بودند؛ که به‌ویژه در سال‌های ابتدایی دوره مورد مطالعه که کشاکش‌های سیاسی بیشتر بود، در معرض کورشدن قرار داشتند. بارزترین نمونه

۴۸. در منابع به صورت کیان ارثی، کیومرثی، کیان‌نرسی، کنروسی آمده است. طایفه کنروسی یکی از طوایف اصلی چهارلنگ بختیاری محسوب می‌شد (برای اطلاع بیشتر نک. گالت، ۹۶؛ آرمین، ۳۹؛ احمدیان، ۵۱؛ دفتر آبادانی مناطق عشایری، ۲۶۸).

۴۹. قربان پور دشتکی، ۹۳-۱۰۷؛ لایارد، ۲۸۴، ۳۲۴، ۳۲۵.

۵۰. هدایت، ۱۰/۸۲۲۹، ۸۲۶۵، ۸۲۷۲، ۸۳۳۷؛ فسایی، ۷۷۰، ۷۸۰؛ لنجانی، ۲۰۲.

اعمال این مجازات، درباره آن بخش از نظامیانی بود که پس از فتح کرمان به دستور آقامحمدخان کور شدند.^{۵۱} به نظر می‌رسد این واقعه دستمایه آن شده که بعدها برخی از مورخان از کور شدن مردم کرمان به دست آقامحمدخان بنویسند؛^{۵۲} گزارشی که با استنادات تاریخی منابع اولیه دوره قاجار تبیین آشکاری دارد: تقریباً در تمام گزارش‌های مربوط به وقایع دوره آقامحمدخان در منابع اولیه دوره قاجار اشاره‌ای به کورکردن دسته‌جمعی مردم کرمان نشده است؛ در حالی که در صورت چنین رخداد عظیمی می‌بایست در منابع اولیه در عداد رفتارهای شنیع آقامحمدخان، ذکر می‌شد.

در میان منابع صدر قاجار گزارش‌های ساروی و ابن عبدالکریم بر دیگران تقدم زمانی دارند. ساروی که سه سال پس از این واقعه کتاب خود را به نگارش درآورده درباره تصرف کرمان بررغم اشاره به «ارتکاب شنیع و قبایح و مناهی و فضایح» سپاه قاجار هیچ اشاره‌ای به کوری دسته‌جمعی مردم کرمان نکرده است. البته وی درباره دستگیری لطفعلی‌خان و حضورش در اردوگاه آقامحمدخان، به کور شدن چند تن از زندیه اشاره کرده است.^{۵۳} ابن عبدالکریم شیرازی نیز همین رویه را در پیش گرفته و فقط به کورکردن «مقصرین و معاونین لطف‌علی‌خان» اشاره می‌کند.^{۵۴} در ذیل دوم تاریخ گیتی‌گشا که ۱۱ سال پس از واقعه کرمان به نگارش درآمده؛ نیز هیچ اشاره‌ای به کورکردن دسته‌جمعی مردم کرمان نشده است.^{۵۵} در دیگر کتب صدر قاجار نیز نشانی از این خبر نیست.^{۵۶}

نکته مشترک تمام این گزارش‌ها اشاره به این مطلب است که پس از پایان کار لطفعلی‌خان، آن بخش از سرکردگان، نظامیان و طرفداران وی که در مقابل سپاه قاجاری

۵۱. ساروی، ۲۵۵؛ محمودمیرزا، ۶۴؛ نامی، ۳۸۹.

۵۲. احمدی کرمانی، ۶۰؛ فسایی، ۶۵۸/۱.

۵۳. ساروی، ۲۵۵؛ محمودمیرزا، ۶۴؛ نامی، ۳۸۹.

۵۴. شیرازی، ۱۱۴.

۵۵. نامی، ۳۸۹.

۵۶. طرب نائینی، ۵۵؛ محمودمیرزا، ۶۴.

ایستادگی کرده بودند به دستور آقامحمدخان کور شدند، اما این کیفر درباره دیگر مردمان کرمان به اجرا درنیامده است. فراموش نکنیم غیر از موارد استثناء که ممکن بود افراد عادی به بهانه‌های واهی کور شوند، عمده کسانی که این مجازات درباره آنها به اجرا درمی‌آمد اغلب مجرمان و متهمان جرائم علیه امنیت بودند. هرچند در منابع صدر قاجار هیچ اشاره‌ای به کورکردن دسته جمعی مردمان عادی کرمان نشده، برخی از افسران انگلیسی از جمله سر جان مالکم^{۵۷} و سر پرسایکس^{۵۸} برای نخستین بار گزارش‌هایی درباره کوری دسته جمعی مردم کرمان به دستور آغامحمدخان شایع کردند.

سرجان مالکم اولین کسی است که به کوری دسته جمعی مردم کرمان اشاره کرده است. وی در تاریخ خود شمار مردمی را که در کرمان کور شدند، هفت هزار نفر بیان کرده است.^{۵۹} دیگر نظامی انگلیسی، سرپرسی سایکس، نزدیک به یک قرن بعد در دو نوشته خود گزارش‌هایی مشابه آنچه مالکوم درباره کرمان بیان کرده، ذکر کرده است. وی یک‌جا از بیست هزار و جای دیگر از هفتاد هزار چشم که به دستور آقامحمدخان از حدقه درآمد، یاد کرده است.^{۶۰} این گفتار افسران انگلیسی مبنی بر کور کردن دسته جمعی مردم کرمان توسط برخی از تاریخ‌نویسان دوره ناصری و مشروطه نیز مورد استناد و توجه قرار گرفت و آنان نیز در آثار خود بدون توجه به منابع صدر قاجار گفتار افسران انگلیسی را تکرار کردند. احمدی کرمانی که کتابش با فاصله ۸۰ سال از وقایع کرمان نوشته شده ضمن ذکر گزارش مالکم درباره کرمان می‌نویسد: «کور شدگان را هیچ‌کس به قلم نیاورده و مورخین متعرض تعداد نشده‌اند، لکن مشهور است هفت من چشم کردند؛ از این اغراق معلوم می‌شود بی‌اندازه

۵۷. مالکم، ۴۲۷.

۵۸. تاریخ ایران، ۴۵۱/۲؛ همو، سفرنامه سایکس، ۹۷.

۵۹. مالکم، ۴۲۷.

۶۰. سایکس، تاریخ ایران، ۴۵۱/۲؛ همو، سفرنامه سایکس، ۹۷.

چشم‌کندند».^{۶۱} فسایی در فارس‌نامه که ۹۰ سال بعد از جریان کرمان به نگارش درآمده، گزارشی تقریباً مشابه گفتار مالکم بیان کرده و تعداد کور شدگان را هفت هزار نفر نوشته است.^{۶۲} این آمار تباین آشکاری با گفته‌های منابع صدرقاجار دارد. به باور ما اشتها این خبر، حاصل دروغ‌پراکنی افسران انگلیسی و تکرار آن توسط برخی تاریخ‌نویسان ایرانی دوره ناصری و مشروطه بوده است که تا به امروز نیز چنین کذبی هم‌چنان رواج دارد.

اعضای نظام دیوانی و دیوان‌سالاران

اعضای نظام دیوانی و دیوان‌سالاران به دلیل حضور در منازعات قدرت و کشاکش‌های سیاسی به‌خصوص در سال‌های ابتدایی دوره قاجار، بخش دیگری بودند که در طیف متهمان و مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌گرفتند. همراهی با مخالفان شاه، مخالفت با شاهزادگان حاکم و اتهام توطئه علیه حکومت مهم‌ترین دلیل کوری این افراد بود.

میرزا عبدالوهاب مستوفی که در جریان شورش محمدخان‌زند به‌عنوان حاکم اصفهان گماشته شده بود، اولین شخص از طبقه دیوان‌سالاران بود که در دوره فتح‌علی‌شاه به جرم همکاری با مخالفان شاه طعم تلخ کوری را چشید.^{۶۳} اتهام توطئه علیه حکومت منجر به کور شدن دیوان‌سالاران می‌شد.

از دیگر نمونه‌های مهم این مجازات، کور کردن خاندان کلانتر در اوایل حکومت فتح‌علی‌شاه بود. خاندان کلانتر که از دوره آقامحمدخان به تدریج توانسته بودند حکومت و وزارت مناطق مختلف کشور را به دست بگیرند، در دوره فتح‌علی‌شاه به شبکه نیرومندی تبدیل شده بودند که امکان ایجاد مشکل برای شاه قاجار را داشتند. حاج‌ابراهیم‌خان کلانتر به‌عنوان سرسلسله این دودمان در جریان توطئه‌ای متهم به خیانت علیه شاه و همکاری با

۶۱. احمدی کرمانی، ۶۰.

۶۲. فسایی، ۱/۶۵۸.

۶۳. خاوری شیرازی، ۱/۷۹.

مخالفتان فتح‌علی‌شاه گردید و بر اساس گزارش منابع این توطئه و این اتهامات باعث شد که فتح‌علی‌شاه در یک روز معین دستور دستگیری و کوری اعضای خاندان کلانتر را صادر نماید و به این صورت بیشتر اعضای این خاندان پس از دستگیری «مکفوف‌البصر و معدوم الاثر» شدند.^{۶۴} به نظر می‌رسد ترس از قدرت این خاندان و نقشی که می‌توانستند در جریان معادلات سیاسی کشور بازی کنند، مهم‌ترین علت حذف آنان از چرخه مناسبات سیاسی کشور بوده است. کورکردن دسته‌جمعی خاندان کلانتر را می‌توان نقطه پایانی بر اجرای این مجازات درباره طیف دیوانسالاران دوره قاجار به حساب آورد.

علاوه بر همکاری با مخالفتان، پیش می‌آمد که دیوانسالاران وفادار به حکومت در جریان شورش‌هایی که توسط حکام و یا شاهزادگان به وقوع می‌پیوست به دستور شورشیان کور می‌شدند.^{۶۵} نکته حائز اهمیت درباره این افراد جدای از وفاداری به شخص شاه توانایی آنان در ایجاد مشکل برای شورشیان بود. حذف آنان از معادلات قدرت منطقه‌ای می‌توانست در پیروزی مقطعی این شورشیان مؤثر باشد. کورکردن دیوانسالاران عمدتاً دامن اعضای بلندمرتبه هم‌چون صدراعظم‌ها و یا حکام را می‌گرفت، اما بدنه نظام دیوانی و دیوانسالاران، شاهد چنین کیفرهایی نبودند.

عواملان شورش‌های شهری

بر هم زندگان نظم و عوامل برپائی شورش‌های شهری از آنجا که باعث ناامن کردن جامعه و از میان بردن امنیت شهرها می‌شدند در فهرست مرتکبان جرائم علیه امنیت جای می‌گرفتند.^{۶۶} در اواخر حکومت فتح‌علی‌شاه چندین مورد شورش‌های شهری در کرمان، یزد

۶۴. مفتون دنبلی، ۱۴۰؛ محمود میرزا، ۱۳۹، ۱۴۰؛ کوهمره، ۸۲؛ اعتضادالسلطنه، ۵۶؛ سپهر، ۱۱۱/۱؛ هدایت، ۹/۷۵۰۳؛ اعتمادالسلطنه، ۳۲، ۳۳.

۶۵. خاوری شیرازی، ۹۳/۱؛ کوهمره، ۸۳؛ مفتون دنبلی، ۹۳، ۱۴۲؛ سپهر، ۹۵/۱، ۹۶؛ لنجانی ۹۰/۱؛ فسایی، ۶۷۱/۱.

۶۶. میرمحمدصادقی، ۱۵.

و اصفهان رخ داد. صرف‌نظر از ماهیت این شورش‌ها و علل مؤثر بر وقوع آنها، چگونگی برخورد حکومت با مسببان اصلی این ناآرامی‌ها اهمیت دارد. کورکردن افراد دخیل در این شورش‌ها کیفر سختی بود که پس از کنترل اوضاع شهر توسط حکام بلافاصله اعمال می‌شد.^{۶۷}

شورش‌های شهری در دوره محمدشاه نیز ادامه یافت. از مهم‌ترین شورش شهری در این دوره شورش اصفهان بود. دامنه ناآرامی‌های اصفهان به قدری گسترش یافت که به دخالت مستقیم محمدشاه برای پایان دادن به شورش منتهی گردید.^{۶۸} پس از ورود نیروهای شاه به اصفهان و به دست گرفتن اوضاع، اکثر افراد دخیل در شورش که عمدتاً از میان لوطی‌های شهر بودند به شیوه‌های گوناگون به مجازات رسیدند.^{۶۹} به گفته فلاندرن که در این زمان در اصفهان بوده، تعدادی از الواط به جرم شرکت در این شورش کور شدند و بقیه نیز با شیوه‌های مختلف شکنجه و سپس به قتل رسیدند.^{۷۰} بدون شک کورکردن این افراد را می‌بایست در چارچوب روح کلی حاکم بر کیفرهای آن دوره، یعنی استفاده از خشونت به منظور بازدارندگی جست‌وجو کرد. بدون شک اعمال چنین شیوه‌هایی از مجازات می‌توانست در کوتاه مدت، اهداف مطلوب حکومت را تأمین کند.

۲. شیوه‌های کورکردن

در دوره موردبحث به‌طورکلی دو روش برای کورکردن به‌کاربرده می‌شد. روش اول بیرون

۶۷. مفتون دنبلی، ۵۰۰؛ سپهر، ۱/ ۳۵۶؛ هدایت، ۹/ ۷۸۹۶؛ اعتضادالسلطنه، سردار اسعد و ملک‌المورخین،

۴۱۲؛ احمدی کرمانی، ۹۰، ۹۳.

۶۸. ظل‌السلطان، ۲/ ۳۸۳.

۶۹. هدایت، ۱۰/ ۷۲۷۲.

۷۰. فلاندرن، ۱۳۴، ۱۳۵.

آوردن چشم افراد به وسیله خنجر و یا چاقویی نوک تیز بود.^{۷۱} این عمل عمدتاً با درد و خونریزی همراه بود و معمولاً حکیم یا افرادی خبره در محل اجرای حکم حضور داشتند که بلافاصله پس از بیرون آوردن چشم، اقدام به مداوای جراحات‌ها می‌کردند.^{۷۲} در روش دوم که معمولاً با درد کمتری همراه بود میله‌داغی را از جلو چشمان متهم عبور می‌دادند که این عمل باعث سوختن مردمک چشم فرد و درنهایت کوری او می‌شد. البته بسیار پیش می‌آمد که برای قطعیت یافتن کوری فرد چشمان فرد را از حدقه بیرون می‌آوردند و به میل کشیدن اکتفا نمی‌کردند.^{۷۳}

به‌طور قطع نمی‌توان گفت که چه افرادی به‌وسیله میل کشیدن نابینا می‌شدند و چه کسانی به‌وسیله چشم درآوردن؛ زیرا در منابع از این هر دو شیوه کور کردن مجرمان سخن رفته است؛^{۷۴} از میرغضب، فرمان‌بران‌غضب، فراشان مریخ‌نسب، فراشان میرغضب، فراشان غضب، افراد دژخیم به‌عنوان مجریان این عمل نام‌برده شده که وجه مشترک تمامی این افراد، تعلق آنان به دستگاه حکومتی است.^{۷۵}

البته گاهی برای آزار و اذیت فرد پیش می‌آمد که افرادی نآزموده را برای این کار انتخاب می‌کردند.^{۷۶} در بعضی از موارد نیز پیش می‌آمد که خود خوانین اقدام به کورکردن مخالفانشان می‌کردند.^{۷۷} برای کورکردن افراد مکان مشخصی در نظر گرفته نشده بود و در

۷۱. نامی، ۲۴۳، ۳۱۹، ۳۲۱؛ مفتون دنبلی، ۱۶۴؛ خاوری شیرازی، ۸۸/۱؛ غفاری کاشانی، ۶۲۳؛ مروزی، خطی، ۳۶؛ لنجانی، ۲۷۲.

۷۲. نوری، ۴۳۵؛ دروویل، ۲۱۴؛ فریزر، ۲۸۵.

۷۳. دروویل، ۲۱۴.

۷۴. شیرازی، ۱۱۶؛ نامی، ۳۹۱؛ غفاری کاشانی، ۶۲۹؛ ساروی، ۲۵۴؛ محمودمیرزا، ۶۲؛ خاوری شیرازی، ۱/۴۰؛ مفتون دنبلی، ۶۸؛ اعتضادالسلطنه، ۳۹؛ سپهر، ۷۰/۱؛ لنجانی، ۷۴؛ احمدی کرمانی، ۶۶؛ وزیری، ۷۵۴.

۷۵. نوری، ۴۳۵؛ اعتضادالسلطنه، ۴۳۴؛ هدایت، ۸۱۳۶/۱۰؛ سپهر، ۶۱۰/۲؛ عضدالدوله، ۲۷۸.

۷۶. فریزر، ۲۸۵.

۷۷. گلستانه، ۳۴۸؛ غفاری کاشانی، ۶۲۹.

کاخ سلطنتی، میدان جنگ، میان اردو و یا زندان این عمل انجام می‌شد.^{۷۸} عمده افرادی که کور می‌شدند حق حیات داشتند، اما در برخی از مواقع شاهد قتل افراد کور نیز بودیم؛ نادر میرزا افشار، علی‌همت خان کلیایی و صادق خان شقاقی نمونه‌هایی از این افراد بودند.

۳. زندگی کورشندگان

کیفیت زندگی افراد پس از کورشدن به موقعیت اجتماعی، میزان دارائی و نفوذشان بستگی داشت. معمولاً زندگانی خوانین شورشی که علیه حکومت دست به اقدام می‌زدند با عذاب و سختی همراه بود.^{۷۹} تحمل این نوع از زندگی برای بعضی از کورشندگان سخت بود و منجر به خودکشی می‌شد؛^{۸۰} اما اعضای خاندان شاهی پس از کوری زندگی همراه با رفاه نسبی داشتند و معمولاً برای آنها مقرری تعیین می‌شد.^{۸۱} نگرانی از این افراد نیز به اعضای خانواده آنها واگذار می‌گردید.^{۸۲}

در دوره آقامحمدخان و فتح‌علی‌شاه که این مجازات بیشتر کاربرد داشت معمولاً کیشندگان صاحب نفوذ، مانند بازماندگان سلسله‌های پیشین و یا اعضای خاندان سلطنتی پس از کورشدن به مازندران و یا استرآباد تبعید می‌شدند^{۸۳} که به آنجا مازندران بیشتر پذیرای این افراد بود؛^{۸۴} زیرا به پایتخت نزدیک‌تر و دسترسی به آنجا آسان‌تر بود.

۷۸. ساروی، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۸، ۲۵۴؛ نامی، ۳۲۱، ۳۹۱؛ محمود میرزا، ۵۰، ۶۴؛ سپهر، ۵۸/۱، ۸۸، ۹۸، ۱۱۵؛ هدایت، ۷۳۴۳/۹؛ خاوری شیرازی، ۵۴، ۷۷/۱؛ مفتون دنبلی، ۹۳، ۷۶؛ نوری، ۴۴۷؛ عضدالدوله، ۱۲۹؛ جهانگیر میرزا، ۲۲۶.

۷۹. خاوری شیرازی، ۹۴/۱؛ فریزر، ۲۸۶.

۸۰. نامی، ۲۴۳.

۸۱. عضدالدوله، ۱۲۹؛ جهانگیر میرزا، ۲۴۲؛ ساروی، ۱۹۵.

۸۲. نوری، ۱۴۲؛ عضدالدوله، ۱۲۹؛ جهانگیر میرزا، ۲۴۲.

۸۳. کوهمره، ۵۴، ۷۸؛ خاوری شیرازی، ۵۴/۱؛ سپهر، ۸۹/۱؛ هدایت، ۷۵۲۴/۱۰.

۸۴. کوهمره، ۵۳.

نتیجه

نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که کورکردن در طول دوره قاجار عمدتاً کیفر طیف خاص افرادی رفته بوده که بالفعل یا بالقوه نظام سیاسی را تهدید می‌کرده‌اند. بر این اساس شاهزادگان، مدعیان قدرت و بازماندگان سلسله‌های پیشین، خوانین، نظامیان و دیوانسالاران اغلب مشمول این شیوه از سیاست می‌شدند. برخی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی در حذف این مجازات مؤثر بود: مهم‌ترین زمینه داخلی تثبیت حکومت قاجار بود. به سبب کثرت کشمکش‌های اقتدارجویانه و منازعات سیاسی در سال‌های آغازین حکومت قاجار، این شیوه از سیاست کردن به طور چشمگیری افزایش یافت؛ اما با استقرار ثبات حکومت و کاهش دواعی سیاسی و حکومتی از تعداد افرادی که در معرض کوری قرار می‌گرفتند کاسته شد.

تثبیت حکومت قاجار در دوره فتح‌علی‌شاه، تغییرات مهمی در ترکیب و ماهیت رفتاری مدعیان قدرت، بازماندگان سلسله‌های پیشین، نظامیان و اعضای نظام دیوانی، ایجاد کرد و موجب حذف این افراد از فهرست مرتکبان و متهمان جرائم علیه امنیت و در نتیجه، حذف این مجازات از نظام کیفری ایران شد. از سویی دیگر با تثبیت حکومت قاجار ماهیت رفتاری خوانین تغییر کرد و به تبع تغییر ماهیت رفتاری خوانین مجازات آنان نیز دچار تغییرات مهمی گردید.

عامل مهم دیگر را می‌توان در خصوصیات شخصی محمدشاه و ناصرالدین شاه جست‌وجو کرد. می‌دانیم که محمدشاه در دستگاه نایب‌السلطنه، عباس میرزا، پرورش یافته بود و به احتمال بسیار رفتارهای نایب‌السلطنه در برخورد با مخالفان می‌توانست در طرز برخورد محمدشاه تأثیر بگذارد. فراموش نکنیم که عباس میرزا در برخورد با خوانین شورشی ایران هرگز فرمان کورکردن صادر نکرد. دور از ذهن نیست که این شیوه برخورد با متهمان بر فرزندش، محمدشاه تأثیر گذاشته و با الگوبرداری از اقدامات پدر در پی حذف این مجازات بوده باشد. ناصرالدین شاه نیز همواره از این‌که دستور مستقیم کورکردن فردی را

نداده، به خود می‌بالید.

در فرآیند حذف مجازات کورکردن کشورهای غربی به دو شکل مستقیم و غیر مستقیم نقش‌آفرینی کردند. تلاش در جهت ممانعت از کوری شاهزادگان در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه نمودی از تأثیر مستقیم کشورهای غربی در متوقف کردن این مسئله به حساب می‌آید. و کوشش‌های آنان برای صدور فرمان منع شکنجه نمودی از تأثیر غیر مستقیم آنان بر فرآیند تحول نظام کیفری ایران به حساب می‌آید.

عامل دیگر در فرآیند حذف مجازات کورکردن را باید در برخورد کشورهای غربی با این نوع کیفرها جست‌وجو کرد. کشورهای غربی مستقیم و غیر مستقیم در این قضیه نقش‌آفرینی کردند. فشارهای دول غربی باعث شد که در سال ۱۲۶۲هـ برای اولین بار فرمان منع شکنجه در ایران صادر شود.^{۸۵} یکبار دیگر در دوره ناصرالدین شاه توسط امیرکبیر نیز فرمانی مبنی بر ممنوعیت شکنجه صادر گردید که با استقبال کشورهای غربی مواجه شد.^{۸۶} علاوه بر این کشورهای اروپایی نقش عملی در جهت عدم اعمال این مجازات دربار شاهزادگان داشتند.

کتابشناسی

احمدی کرمانی، یحیی، فرماندهان کرمان، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم، ۱۳۸۶ش.

آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴ش.

آرمین، امین، تاریخ بختیاری، چهارلنگ کیانرسی و جانکی و پژوهشی بر طایفه مکوند، قم، واصف لاهیجی، ۱۳۸۹ش.

اسکندریگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، تهران، ناهید، ۱۳۵۰ش.

اعتضادالسلطنه، علی‌قلی میرزا، اکسیر التواریخ، تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹هـ، به اهتمام جمشید

۸۵. روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۴۳.

۸۶. آدمیت، ۳۰۸.

- کیان فر، تهران، ویسمن، ۱۳۷۰ ش.
- اعتمادالسلطنه، صدر التواریخ یا تاریخ صدور قاجار، شرح حال یازده نفر از صدراعظم‌های پادشاهان قاجار، تصحیح محمد مشیری، تهران، روزبهان، ۱۳۵۷ ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، جلد ۳، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷ ش.
- افشارمحمودلو، عبدالرشید بن محمد، تاریخ افشار، تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار، محمود رامیان. استان آذربایجان غربی، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، ۱۳۴۵ ش.
- امیراحمدیان، بهرام، ایل بختیاری، تهران، دشتستان، ۱۳۷۸ ش.
- ثواقب، جهانبخش، «مجازات های عرفی مجرمان در عصر قاجاریه (از آغاز تا مشروطه ۱۲۰۹-۱۳۲۴ ق)»، جستارهای تاریخی، سال ششم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
- جهانگیرمیرزا، قاجار، تاریخ نو، شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، علم، ۱۳۸۴ ش.
- جونز، سرهارد فورد، روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به ایران، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، ثالث، ۱۳۸۶ ش.
- چول هیون بای، بازخوانی بیستون: متن ایلامی و بابلی سنگ نوشته‌ی داریوش بزرگ در کوه بیستون، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران، انتشارات موسسه توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰ ش.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحقیق ناصر افشار فر، ج ۱ و ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، کتابخانه موزه و مرکز اسناد، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- خلیلی، مهیار، تاریخ شکنجه: تاریخ کشتار و آزار در ایران، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۱ ش.
- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، چاپ دوم، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۴۸ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- دوکوتزبوتنه، موریس، مسافرت به ایران دوران فتح‌علی‌شاه قاجار، ترجمه محمود هدایت، تهران، جاویدان، ۱۳۶۵ ش.
- رستم الحکما، محمد هاشم، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران، بی‌جا، ۱۳۴۸ ش.
- رضاقلی میرزا، قاجار، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله، گردآورنده اصغر فرمانفرمایی، چاپ سوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳ ش.

راوندی، مرتضی، سیر قانون و دادگستری در ایران، تهران، بابل، نشر چشمه، نشر کتابسرای بابل، ۱۳۶۸ش.

روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۴۳، پنجشنبه ۲۰ صفر، ۱۲۶۸هـ.

زرگری نژاد، غلامحسین، روزشمار تحولات ایران در عصر قاجار، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶ش.

همو، تاریخ ایران در دوره قاجاریه عصر آقامحمدخان، تهران، سمت، ۱۳۹۵ش.

ساروی، محمدتقی، تاریخ محمدی، احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا مجد طباطبائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، زوار، ۱۳۳۵ش.

همو، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، ۱۳۶۳ش.

سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش.

سردار اسعد، علی قلی خان و ملک المورخین، عبدالحسین لسان السلطنه، تاریخ بختیاری خلاصه الاعصار فی تاریخ البختیار، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶ش.

شاملو، ولی قلی، قصص الخاقانی، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.

شعبانی، رضا، «فاجعه کورکردن رضا قلی میرزا بدست نادرشاه»، وحید، نیمه اول مهرماه، شماره ۲۱۷، ۱۳۵۶ش.

شیرازی، ابن عبدالکریم علی رضا، تاریخ زندیه، مقدمه و تصحیح ارنست بئیر، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، گستره، ۱۳۶۵ش.

طرب نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین، جامع جعفری، تاریخ ایران در دوره نادری، زندی و عصر فتح علی شاه، به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ش.

ظل السلطان مسعود میرزا قاجار، تاریخ سرگذشت مسعودی، زندگی نامه و خاطرات ظل السلطان، همراه با سفرنامه فرنگستان، تهران، بابک، ۱۳۶۲ش.

عضدالدوله، احمد میرزا، تاریخ عضدی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۲۵۳۵.

غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا مجد طباطبائی، تهران، زرین، ۱۳۶۹ش.

فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر احمدی، تهران، توس،

۱۳۶۴ ش.

فسایی، میرزا حسن، فارس نامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، تهران اشراقی، ۲۵۳۶.
فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش.
قازی‌ها، فاطمه، اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتح‌علی‌شاه و محمدشاه قاجار، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰ ش.
قدیمی قیداری، عباس، «پراکندگی قدرت و ستیزه‌های ایلی در آذربایجان در آستانه تأسیس دولت قاجار»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال چهارم، شماره هشتم، ۱۳۹۰ ش.
قربان پور دشتکی، خدابخش، انگلیس و بختیاری (۱۸۹۶-۱۹۲۵) پژوهشی درباره مناسبات انگلیس با خان‌های بختیاری از آغاز سلطنت مظفرالدین‌شاه تا سقوط قاجاریه، تهران، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۰ ش.

کرمی، محمدباقر، مقدمه‌ای به نظام کیفری ایران باستان به انضمام، قانون نامه حمورابی و بخش‌هایی از ماتیکان هزار داتستان (قانون مدنی دوره ساسانیان)، تهران، خط سوم، ۱۳۸۰ ش.
کلاتر، میرزا محمد، روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس، شامل وقایع قسمت‌های جنوبی ایران از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری، تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ ش.
کمبل، جان، دو سال آخر، یادداشتهای روزنامه سرجان کمبل نماینده انگلیس دربار ایران سالهای ۱۸۳۳-۳۴، تحقیق و تعلیقات و توضیحات ابراهیم تیموری، جلد ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ ش.

کوهمره، زین‌العابدین، رساله تدابیر شاه و وزیر در احوالات آقامحمدخان قاجار و وزیر او حاجی ابراهیم کلاتر اعتمادالدوله، تصحیح مهین دخت حاجیان پور، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴ ش.
گالت، چارلز الکساندر و دیگران، ایل بختیاری، به ترجمه و کوشش کاوه بیات و محمود طاهراحمدی، تهران، پردیس دانش، شیرازه کتاب، ۱۳۸۷ ش.
گلستانه، ابوالحسن، مجمل التواریخ شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج سال بعد از نادرشاه و ذیل زین‌العابدین کوهمره ملقب به امیر در تاریخ زندیه و حواشی و اعلام و فهرست، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۴ ش.

لایارد، سرواتسن هنری، سفرنامه لایارد، ترجمه مهراب امیری، تهران، وحید، ۱۳۶۷ ش.
لنجانی، محمدحسن بن محمدرحیم، جنة الاخبار، بخش تاریخ زندیه و قاجاریه (۱۲۶۰-۱۲۶۸) به

- انضمام نخبه الاخبار، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، مجلس، ۱۳۹۱ ش.
- لوفت، پاول، ایران در عهد شاه عباس دوم، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰ ش.
- مالکوم، سرجان، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی فمی تفرشی و ابراهیم زند پور، تهران، یساولی فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ش.
- محمدی، ابوالحسن، حقوق کیفری اسلام (ترجمه حدود و تعزیرات، قصاص، دیات، از کتاب شرایع الاسلام محقق حلی و مسالک الافهام شهید ثانی)، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
- محمود میرزا، قاجار، تاریخ صاحبقرانی، حوادث سلسله قاجاریه (۱۱۹۰-۱۲۴۸)، تصحیح نادره جلالی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- مروزی، محمدصادق، تاریخ جهان آرا، خطی، مجلس شورای اسلامی، شماره ۸۶۲۳.
- مروی، محمدکاظم، عالم آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، ج ۲، تهران، زوار، ۱۳۶۴ ش.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق، مآثر سلطانی، تاریخ جنگ‌های اول ایران و روس به‌ضمیمه تاریخ جنگ‌های دوم از تاریخ ذوالقرنین، عبدالرزاق بیک دنبلی، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران، روزنامه ایران، ۱۳۸۳ ش.
- ملک‌آرا، عباس، شرح حال عباس میرزای ملک‌آرا، به اهتمام عبدالحسین نوایی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، انجمن نشر آثار ایران، ۱۳۲۵ ش.
- موریه، جیمز جاستی نین، سفرنامه جیمز موریه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، طوس، ۱۳۸۶ ش.
- میر محمدصادقی، حسینی، حقوق کیفری اختصاصی (۳) جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
- نامی، محمدصادق، تاریخ گیتی‌گشا با دو ذیل، تألیف میرزا عبدالکریم بن علی‌رضا الشریف و آقا محمدرضای شیرازی، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، اقبال، ۱۳۶۳ ش.
- نایب‌الایاله، رضاقلی میرزا، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، چاپ سوم، تدوین اصغر فرمانفرمائی قاجار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳ ش.
- نوری، محمدتقی، اشرف التواریخ، وقایع مربوط به دوره حکومت محمدولی میرزا در خراسان، تصحیح سوسن اصیلی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ش.
- نولدکه، تنودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸ ش.

هدایت، رضاقلی‌خان، روضه الصفای ناصری، تصحیح جمشید کیانفر، ج ۹ و ۱۰، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش.

هینتس، والتر، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.

همو، داریوش و ایرانیان، تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶ ش.

واحدی نوایی، آوا، نظام جزایی ایران در عصر ساسانیان، با دیباچه رضا نوربها، تهران، میزان، ۱۳۸۰ ش.
وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات عشایر بختیاری، پیشنهاداتی برای آبادانی سرزمین آنها، تهران، دفتر آبادانی مناطق عشایری، ۱۳۴۸ ش.

وزیری، احمدعلی خان، تاریخ کرمان، تصحیح و تحشیه، محمدابراهیم باستانی پاریزی، چاپ چهارم، تهران، علمی، ۱۳۷۰ ش.

شیوه اشتراک مجله تاریخ و تمدن اسلامی

- بهای تک‌فروشی مجله ۵۰/۰۰۰ ریال است.
- وجه اشتراک (مبلغ) ۵۰/۰۰۰ ریال برای یک نسخه از هر شماره) را به شماره حساب بانکی ۰۱۰۶۹۸۹۲۵۷۰۰۲، بانک ملی، شعبه دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات، کد ۱۰۱۷، واریز فرمائید. فیش بانکی را همراه با صورت تکمیل شده برگه اشتراک زیر به نشانی تهران، پونک، حصارک، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ساختمان علوم پایه، طبقه سوم جنوبی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، کد پستی: ۱۴۷۷۸۹۳۸۵۵، دفتر مجله تاریخ و تمدن اسلامی، ارسال کنید.
- مجله را از تغییر احتمالی نشانی خود مطلع سازید.
- در صورت افزایش بهای مجله حق اشتراک افزایش خواهد یافت.
تلفن تماس: ۹۸ ۲۱ ۴۴۸۶۵۳۵۱؛ دورنگار: ۹۸ ۲۱ ۴۴۸۶۵۵۰۰
نشانی الکترونیکی: tarikh@srbiau.ac.ir

نام و نام خانوادگی:.....	شغل:.....
سازمان/دانشگاه:.....	
شماره‌ی فیش بانکی:.....	بانک:.....
شعبه‌ی:.....	
مبلغ:.....ریال	
شماره (ها)ی درخواستی:.....	
تعداد نسخه‌ی درخواستی:.....	
نشانی:.....	
.....	
کد پستی:.....	
صندوق پستی:.....	
تلفن:.....	
نمابر:.....	
E-mail:.....	

شیوه نامه

تاریخ و تمدن اسلامی، نیمسالنامه علمی - پژوهشی گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات است. هیأت تحریریه مجله مشتاقانه از دریافت جدیدترین دستاوردهای پژوهشی استادان و پژوهشگران حوزه تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلام و ایران جهت انتشار در مجله استقبال می‌کند. مقالاتی در این مجله امکان چاپ می‌یابد که دارای مشخصات زیر باشد:

۱. مقاله پیش از این در جایی دیگر چاپ نشده و هم‌زمان به نشریه‌ای دیگر فرستاده نشده باشد.
۲. مقاله در خور نشریات علمی - پژوهشی باشد.
۳. در نگارش مقاله دستور خط فارسی (مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی) رعایت شود.
۴. چکیده مقاله به زبان‌های فارسی و انگلیسی حداکثر در ۱۵۰ کلمه همراه با کلیدواژه‌ها به مقاله پیوست گردد.
۵. ارجاعات در پایین صفحه و با ذکر نام خانوادگی یا شهر مؤلف آورده شود، برای نمونه: ابن اثیر، ۴۱۷.

تبصره: هرگاه از دو یا چندین اثر از یک نویسنده استفاده گردد به شیوه ذیل عمل می‌شود:

ابن اثیر، الکامل، ۱۷۱/۹؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۷۸/۲.

۶. کتابشناسی به ترتیب الفبایی و به شکل زیر در پایان مقاله آورده شود:

نام خانوادگی یا شهر مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب یا مقاله، مصحح یا مترجم، محل انتشار، نام ناشر، سال انتشار.

۷. اختصارات به صورت زیر آورده شود:

د. درگذشته؛ ه. هجری؛ ق. قمری؛ ش. شمسی؛ م. میلادی؛ حک. حکومت؛ نک. نگاه کنید به؛ قس. مقایسه کنید با.

توضیح: برای سال‌های پیش از ۱۳۰۰ شمسی تنها از ه. استفاده شود.

۸. شکل لاتینی اعلام و اصطلاحات تخصصی در پاورقی آورده شود.

۹. شیوه آوانگاری/نویسه‌گردانی اعلام تاریخی و جغرافیایی در چکیده انگلیسی براساس الگوی دایرةالمعارف اسلام چاپ لیدن (EI^2) باشد.

۱۰. مشخصات کامل نویسنده مقاله (نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی، نام دانشگاه یا مؤسسه متبوع، نشانی پستی، شماره تلفن، پست الکترونیکی...) در صفحه‌ای جداگانه به مقاله پیوست گردد.

۱۱. مقالات در محیط word ماشین شود و به پست الکترونیکی مجله به نشانی tarikh@srbiau.ac.ir یا tarikhazad@gmail.com ارسال گردد. در تایپ موارد زیر رعایت شود:

الف- قلم فارسی در متن مقاله IRLotus با فونت ۱۴، چکیده با فونت ۱۲ و پاورقی و کتابشناسی با

فونت ۱۱ (تمام چکیده در یک پاراگراف قرار می‌گیرد)؛

ب- قلم انگلیسی Times New Roman با یک فونت کمتر از متن مربوطه؛

ج- عنوان‌ها و اولین پاراگراف بدون تورفتگی و پاراگراف‌های بعدی با تورفتگی به اندازه ۰/۵ سانتیمتر؛

د- قبل از نقطه (.)، ویرگول (،) دو نقطه (:) و نقطه ویرگول (;) فاصله نباشد و بعد از آنها یک

Space (فاصله) باشد.

۱۲. اجزاء کلمات مرکب (مثلاً: صاحب‌دل، به‌هم‌پیوسته) با نیم‌فاصله ماشین شود؛

۱۳. حجم مقاله از ۲۰ صفحه فراتر نرود.

۱۴. مجله در ویرایش مقالات آزاد است.

- Wazīrī, Aḥmad- ‘Alī Khān, *Tārīkh- i Kirmān(Kerman)*, Revised by Mohammad Ebrahim Bastani Parizi, (4st ed.), Tehran, ‘Ilmī, 1370/ 1991.
- Zargarinejad, Gholam-Hosseini, *Rūz- Shumār- i Taḥawulāt- i Iran Dar ‘Aṣr- i Ḳādjār*, (1st ed.), Tehran, Ittila‘āt, 1385/ 2006.
- Ibid*, *Tārīkh- i Iran Dar Dawra- yi Ḳādjāriyya- yi ‘Aṣr- i Āḳā Muḥammad- Khān*, Tehran, SAMT, 1395/ 2016.
- Ẓill al- Sulṭān Mas‘ūd Mirzā Ḳādjār, *Tārīkh- i Sarguzasht- i Mas‘ūdī, Zindigī- Nāma wa Khāṭirāt- i Ẓill al- Sulṭān, Hamrāh bā Safar- Nāma- yi Farangistān*, Tehran, Bābak, 1362/ 1983.

- Riḍā Ḳulī Mīrzā, Ḳādjār, *Safar- Nāma- yi Riḍā Ḳulī Mīrzā Nāyib al- Lyāla*, Revised by Asghar Farmanfarmaie, (3rd ed.), Tehran, Asāṭīr, 1373/ 1994.
- Rustam al- Ḥukama', Muḥammad Hāshim, *Rustam al- Tawārīkh*, Revised by Mohammad Moshiri, Tehran, (Und.).
- Saravi, Mohammad Taghi, *Ta'rikh- i Muḥammadī, Aḥsan al- Tawārīkh*, Revised by Gholamreza Majd Tabatabai, Tehran, Amīrkabīr, 1371/ 1992.
- Sardār As'ad, 'Alī Ḳulī Khān & Malik al- Muwarrikhīn, 'Abd al- Husayn Lisān al- Saṭṭana, *Tārīkh- i Bakhtiyārī Khulāṣa- yi al- A ṣār Fī Ta'rikh al- Bakhtiyār*, Revised by Jamshid Kianfar, Tehran, , Asāṭīr, 1376/ 1997.
- Savagheb, Jahanbakhsh , "Muḍjāzāt- hā- yi 'Urfī- yi Muḍjrimān dar 'Aṣr- i Ḳādjariyya(Az Āghāz Tā Mashrūta 1324 - 1209 AH)", *Historical study*, Vol. 6, Spring & Summer 1394 / 2015, No. 1.
- Shabani, Reza, "Fādji'a- yi Kūr Kardan- i Riḍā Ḳulī Mīrzā bi- Dast- i Nādir- Shāh", *Waḥīd*, First Half of Mihr(October), No. 217.
- Shāmlū, Walī Ḳulī, *Kiṣaṣ al- Khāḳānī*, Revised by Hasan Sadat Naseri, Tehran, Ministry of Culture & Islamic Guidance, 1374/ 1995.
- Shīrāzī, Ibn 'Abd al- Karīm 'Alī Riḍā, *Tārīkh- i Zandiyya*, Revised by Ernest Beer, Trans. Gholamreza Varham, Tehran, Gustara, 1365/ 1986.
- Sipihr, Muḥammad Taḳi, *Nāsikh al- Tawārīkh*, Revised by Jamshid Kianfar, Tehran, Asāṭīr, 1377/ 1998.
- Sykes, Sir Percy, *Tārīkh- i Iran*, Trans. Mohammad Taqi Fakhr Daie Gilani, Tehran, Zuwwār, 1335/ 1956.
- Ibid*, *Safar- Nāma- yi Zhīnirāl(General) Sir Percy Sykes yā Dah Hizār Mīl Dar Iran*, Trans. Hosein Saadat, Nūrī, (Und.), Lawha, 1363/ 1984.
- Ṭarab Nā'īnī, Muḥammad Dja'far b. Muḥammad Husayn, *Djām ' Dja'farī, Tārīkh- i Iran Dar Dawra- yi Nādirī, Zandī wa 'Aṣr- i Fatḥ'Alī- Shāh*, Revised by Iraj Afshar, Tehran, Andjuman Āthār- i Millī, 1353/ 1974.
- Vahedi Navaie, Ava, *Nizām- i Djazāī- īy Iran Dar 'Aṣr- i Sāsāniyyān Bā Dībāča- yi Reḍā Nūrīhā*, Tehran, Mīzān 1380/ 2001.

- Tafreshi & Ibrahim Zand pour, Trans. Mirza Ismail Heyrat, Tehran, Yasāwulī Farhang- Sarā, 1362/ 1983.
- Marwazī, Muḥammad Ṣādiq, *Tārīkh- i Dījāhān- Ārā*, Manuscripts, Madjlis, No. 8623.
- Marwī, Muḥammad Kāzim, *Ālam Ārā-yi Nādirī*, Revised by Mohammad Amin Riahi, Tehran, Nashr- i ‘Ilm, 1369/ 1990.
- Mir Mohammad Sadeghi, Hosein, *Hukūk- i Kiyfarī- yi Ikhtišāšī(3) Djarāyim Alayhi Amniyyat wa Āsāyish- i Umūmī*, Tehran, Mīzān, 1393/ 2014.
- Mohammadi, Abolhasan, *Hukūk- i Kiyfarī- yi Islām*, Tehran, Nashr- i Dānīshgāhī, 1374/ 1995.
- Morier, James Justinian, *Safar- Nāma- yi James Morier*, Trans. Abolghasem Serri, Tehran, Tūs, 1386/ 2007.
- Mulk Ārā, ‘Abbās, *Sharḥ- i Hāl- i ‘Abbās Mīrzā- yi Mulk Ārā*, Revised by Abdolhossein Navaei, Introduction by Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran, Andjuman- i Nashr- i Āthār- i Iran, 1325/ 1946.
- Nami, Mohammad Sadegh, *Tārīkh- i Gītī Gushā Bā Dū Dhayl Ta līf Mīrzā ‘Abd al- Karīm b. ‘Alī-Riḍā al- Sharīf wa Ākā Moḥammad Riḍāy Shīrāzī*, Revised by Saeed Nafisi, (2nd ed.), Tehran, Iqbal, 1363/1988.
- Nāyib al- Iyāla, Riḍā Kulī Mīrzā, *Safar- Nāma- yi Riḍā Kulī Mīrzā Nāyib al- Iyāla*, (3rd ed.), Revised by Asghar Farmanfarmaie, (3rd ed.), Tehran, Asāṭīr, 1373/ 1994.
- Nöldeke, Theodor, *Tārīkh - i Iranian wa ‘Arab- hā dar Zamān- i Sāsāniyyān*, Trans. Abbas Zaryab, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, 1378/ 1999.
- Nūrī, Muḥammad Takī, *Ashraf al- Tawārīkh, Waḳāī^ε- yi Marbūṭ bih Dawra- yi Hukūmat- i Muḥammad- Walī Mīrzā Dar Khorasan*, Revised by Sousan Asili, Tehran, Mīrāth- i Maktūb, 1386/ 2007.
- Qajar, Jahangir Mirza, *Tārīkh- i Nū, Shāmil- i Hāwādīth- i Dawra- yi Kādjarīyya Az sāl 1267 Tā 1240*, Revised by Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran, ‘Ilm, 1384/ 2005.
- Rawandi, Morteza, *Sīr- i Kānūn wa Dādgustarī dar Iran*, Tehran, Babol, cheshmeh(Kitāb- Sarā- yi Babol), 1368/ 1989.

- Karami, Mohammad Bagher, *Muḳaddama- iy Bih Niẓām - i Kīfarī- yi Iran- i Bāstān Bih Inḍimām- i Kānūn- Nāma- yi Hammūrābī wa Bakhsh- hā- iy Az Mātīkān- i Hizār- Datistān(Kānūn- i Madanī- yi Dawra- yi Sāsāniyyān)*, Tehran, Khatt- i Siwwum, 1380/ 2001.
- Khalili, Mahyar, *Tārīkh- i Shikandja: Tārīkh- i Kushtār wa Āzār dar Iran, Tehran*, Ḳaṣīda- Sarā, 1381/ 2002.
- Khāwarī Shīrāzī, Faḍl 'l- Allāh, *Ta 'rīkh- i Dhul- ḳarnayn*, Revised by Naser Afshar Far, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1380/ 2001.
- Kotzobue, Moritz Von, *Musāfirat bih Iran Dawrān- i Fatḥ'ālī- Shāh- i Ḳādjār*, Trans. Mahmoud Hedayat, Tehran, 1365/ 1986.
- Kūhmara, Zayn al- 'Ābidīn, *Risāla- yi Tadābīr- i Shāh wa Wazīr dar Aḥwālāt- i Ākā Muḥammad Khān- i Ḳādjār wa Wazīr- i aū Ḥādījī Ibrāhīm Kalāntar I'timād al- Dawla*, Tehran, Markaz- i Nashr- i Dānishgāhī, 1384/ 2005.
- Layard, Sir Austen Henry, *Safar- Nāma- yi Layard*, Trans. Mehrab Amiri, Tehran, Waḥīd, 1367/1988.
- Lindjānī, Muḥammad Ḥasan b. Muḥammad Raḥīm, *Djannat al- Akhbār, Bakhsh- i Zandiyya wa Ḳādjāriyya(1260-1268) Bih Inḍimām- i Nukhbat al- Akhbār*, Revised by Mir Hashem Mohades, Tehran, Madjlis, 1391/ 2012.
- Luft, Paul, *Iran Dar 'Ahd- i Shāh 'Abbās Duwum (2nd) (Iran unter Schah'Abbas II)*, Trans. Keykavos Jahandari, Tehran, Ministry of Foreign Affairs, 1380/ 2001.
- Maḥmūd Mīrzā, Ḳādjār, *Tārīkh- i Sāhibḳarānī, Ḥawādith- i Silsilay- i Ḳādjariyya(1190- 1248)*, Revised by Nadereh Jalali, Tehran, Library, Museum and Document Center of Iran Parliament, 1389/ 2010.
- Maftūn Dunbulī, 'Abd al- Razzāḳ, *Maāthīr Sulṭaniyya, Tārīkh- i Djang- hā- yi Awwal- i Iran wa Russia Bih Ḍamīma- yi Tārīkh- i Djang- hā- yi Duwum Az Tārīkh- i Dhul- Ḳarnayn*, 'Abd al- Razzāḳ Beg Dunbulī, Revised by Ghulam Hosayn Zargarinejad, Tehran, Rūz- Nāma- yi Iran, 1383/ 2004.
- Malcolm, Sir John, *Tārīkh- i Iran(History of Persia from the most early to the present time)*, Revised by Morteza Seyfi Fami

- Ghorbanpoor Dashtaki, Khodabakhsh, *England wa Bakhtiyārī (1896- 1925) Pazhūhishī Darbāra- yi Munāsibāt- i England Bā Khān- hā- yi Bakhtiyārī Az Āghāz- i Salṭanat- i Muzaḥḥar al- Dīn- Shāh tā Sukūṭ- i Kādjarīyya*, Institute for Iranian Contemporary Historical Studies, 1390/ 2011.
- Gulistāna, Abū al- Ḥasan, *Madjmal al- Tawārīkh Shāmil- i Wakāyi ‘ wa Rūydād- hā- yi Sī wa Pandj(35) Sāl Ba ‘d Az Nādir Shāh wa Dhīyl Zayn al- ‘Abidīn Kūhmara Mulaḥḥab bih Amīr Dar Tārīkh- i Zandiyya wa Hawāshī wa A lām wa Fihrist Taṣṣīḥ Muḥammad Takī Mudarris Raḍawī*, Tehran, Ibn Sīnā, 1344/ 1965.
- Hidāyat, Riḍā- Ḳulī Khān, *Rawḍat al- Ṣafā ‘- yi Nāṣirī*, Revised by Jamshid Kianfar, Tehran, Asāṭir, 1380/ 2001.
- Hinz, Walther, *Shāh Ismā‘īl- i Duwwum- i Ṣafawī*, Trans. Keykavos Jahandari, Tehran, ‘Ilmī wa Farhangī, 1371/ 1992.
- Ibid*, *Dāryūsh wa Iranian, Tārīkh- i Farhang wa Tamaddun- Hakhāmanishiyyān*, Trans, Parviz Rajabi, Tehran, Nashr- i Māhī, 1386/ 2007.
- Iskandar Beg Munshī, *Tārīkh- i Ālam- ārā- yi ‘Abbāsī*, Vol. 1, Tehran, Nāhīd, 1350/ 1979.
- I‘tiḍād al- Salṭana, ‘Alī Ḳulī Mīrzā, *Iksīr al- Tawārīkh, Tārīkh- i Kādjarīyya az Āghāz tā 1259 AH*, Revised by Jamshid Kian Far, Tehran, Asatir, 1370/ 1991.
- I‘timād al- Salṭana, Muḥammad Ḥasan, *Tārīkh- i Munṭazim- i Nāṣirī*, Revised by Muḥammad Ismā‘īl Riḍwānī, Vol. 3, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1367/ 1988.
- I‘timād al- Salṭana, *Ṣadr al- Tawārīkh yā Tārīkh- i Ṣudūr- i Kādjar, Sharḥ Ḥāl- i Yāzdah Nafar az Ṣadr- i A ‘zam- hā- yi Padishāhān- i Kādjar*, Revised by Mohammad Moshiri, Tehran, Rūzbahān, 1357/ 1978.
- Jones, Sir Harford, *Rūz- Nāma- yi Saḥar- i Khāṭirāt- i Hay‘at I‘zāmī- yi England Bih Iran*, Trans. Mani Salehi Allameh, Tehran, Thālith, 1386/ 2007.
- Kalāntar, Mīrzā Muḥammad, *Rūz- Nāma- yi Mīrzā Muḥammad- i Kalāntar- i Fārs, Shāmil- i Wakāyi ‘- yi Ḳismat- hā- yi Djunūbī- yi Iran Az Sāl- i 1142 tā 1199 Hidjri- yi Ḳamarī(AH)*, Revised by Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran, Tahūrī, 1362/ 1983.

References

- ‘Aḍud al- Dawla, Aḥmad Mīrzā, *Tārīkh- i ‘Aḍudī*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Bābak, 2535.
- Adamiyat, Fereydun, *Amīr-Kabīr wa Iran*, Tehran, *Khwārazmī*, 1354/ 1975.
- Afshār Muḥammadlū, ‘Abd al- Rashīd b. Muḥammad, *Ta’rīkh- i Afshār*, Revised by Parviz Shahriar Afshar & Mahmoud Ramian, East Azerbaijan Province, *Shūrā- yi Markazī- yi Dījashn- i Shāhanshāh*, 1345/ 1974.
- Ahmadi Kermani, Yahya, *Farmān- Dihān- i Kerman*, Revised by Mohammad Ebrahim Bastani Parizi, Tehran, ‘Ilm, 1386/ 2007.
- Campbell, John, *Dū Sāl- i Ākhar: Yāddāsh- hā- yi Rūz- Nāma- yi Sir John Campbell Namāyanda- yi England Dar Darbār- i Iran Sāl- hā- yi 1833-34*, Revised by Ibrahim Teimoury, Vol. 2, Tehran, University of Tehran, 1384/ 2005.
- Chul-Hyun Bae, *Bāz- Khwānī- yi Katība- yi Bīsītūn*, Trans. Shahram Jalilian, Tehran, *Mu’assasa- yi Tawsi’a- yi ‘Ulūm- i Insānī*, 1390/ 2011.
- Dekhoda, Ali-Akbar, *Lughat-Nāma- yi Dekhoda*, University of Tehran Press, 1377/1998.
- Drouville, Gaspard, *Safar- Nāma- yi Drouville (Voyage en Perse)*, Trans. Javad Mohebi, (2nd ed.), Tehran, Gothenburg, 1348/ 1969.
- Falsafi, Nasrollah, *Zindigānī- yi Shāh ‘Abbās- i Awwal*, Vol. 2, Tehran, University of Tehran, 1347/ 1963.
- Fasā’ī, Mīrzā Ḥasan, *Fārs- Nāma- yi Nāṣirī*, Revised by Mansour Rastegar Fasaie, Tehran, Amīrkabīr, 1367/ 1983.
- Flandin, Eugène, *Safar- Nāma- yi Eugène Flandin bih Iran*, Trans. Hosein Noor Sadeghi, Tehran, *Ishrākī*, 2536.
- Fraser, James Baillie, *Safar- nāma- yi Fraser Ma’rūf bih Safar- i Zimistānī*, Trans. Manouchehr Ahmadi, Tehran, Tūs, 1364/ 1986.
- Ghadimi Gheidari, Abbas, "Parākandigī- yi Ḳudrat wa Sitīza- hā- yi Ilī dar Azerbaijan dar Āstāna- yi Ta’sīs- i Dawlat- i Ḳādjār", *Journal of Iranian Islamic Period History*, Vol. 4, No. 8, 1390/ 2011.
- Ghaffārī Kāshānī, Abū ‘l-Ḥasan, *Gulshan- i Murād*, Revised by Gholamreza Majd Tabatabai, Tehran, Zarrīn, 1369/ 1990.

The Punishment in Qajar Era (1210-1264 AH): The Case of Making Blind

Babak Rohulamini¹

PhD of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

S.Hashem Aghajari

Assistant Professor, Department of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

The history of making blind as a punishment backed to pre-Islamic Iran. The punishment was prevalent in Iran's criminal justice system until the mid-Qajar period. But it was gradually abandoned. This study aims to investigate the punishment of making blind during the Qajar era and how it was removed from Iran's criminal justice system. The results of this study indicate that the punishment was used in Iran until the early days of Mohammad Shah's reign and it was mainly against the perpetrators of security such as the rebel princes and Khans. It seems that the removal of this punishment was due to the consolidation of Qajar government as well as the impact of Western law.

Keywords: Qajars, Punishment, criminal justice system, Blind.

1. Email (corresponding author): babak.ruoholamini@modares.ac.ir

- Stewart, C. E., *Through Persia in disguise with reminiscences of the Indian mutiny*, London, 1911.
- Tatawī, Aḥmad, Ḳazwīnī, Aṣif Khan, *Tā'riḳh-i Alfī*, Revised by *Gholamreza Tabatabai Majd*, Tehran, Intishārat-i 'Ilmī wa Farhangī, 1382/ 2002.
- Vambery, A., *Travels in Central Asia*, London, 1864.
- Wāla Ḳazwīnī Iṣfahānī, Muḥammad Yūsuf, *Iran Dar Zamān- i Shāh Ṣafī wa Shāh 'Abbās- i Duwūm(second)*, Revised by Mohammad Reza Nasiri, Tehran, Society for the National Heritage of Iran, Vol. 2, 1382/ 2003.
- Ibid, *Khuld- i Barīn*, Revised by Mir Hashem Mohaddes, Tehran, Dr. Afshar's Endowment *Foundation*, 1372/ 1993.
- Waḥīd Ḳazwīnī, Mīrzā Muḥammad Ṭāhir, *Ta'riḳh- i Djahān Ārā- yi 'Abbāsī*, Saeed Mir Mohammad *Sadegh*, Tehran, 1383/ 2005.
- Wolfe, J., *Narrative a mission to Bokhara in the years 1843-45*, V.2, London, 1845.
- Yāḳūt Hamawī, *Abū 'Abdallah, Mu'djam al- Udabā'*, Egypt, Wizārat al- Ma'ārif al- 'Umūmiyya, (Und.).
- Ya'ḳūbī, *al- Buldān*, Revised by Muḥammad Amīn Ḍanāwī, Beirut, Dār al- Kutub al- 'Ilmiyya, 1422 AH/ 2002 AD.
- Yate, C. E., *Khurasan and Sistan*, London 1900.
- Zakariyyā' b. Muḥammad Ḳazwīnī, *Āthār al- Bilād Wa Akhbār al- Ibād*, Beirut, 1998 AD/ 1418 AH.

- Muʿwayyid al- Dawla*, Revised by Mohammad Gulbun, Tehran, Saḥar, 1356/ 1977.
- Muḥammadyār b. ʿArab Ḳatghān, *Musakhkhir al- Bilād*, Revised by Nadereh Jalali, Tehran, Mīrāth- i Maktūb, 1385/ 2006.
- Muḳaddasī (Maḳdisī), Abū ʿAbd al- Allah Muḥammad, *Aḥsan al- Taḳāsim fī Maʿrifat al- Aḳālīm*, Cairo, Madboulybooks, (3rd ed.), 1411 AH/ 1991 AD.
- Muntad̲jib al- Dīn Badīʿ, ʿAlī b. Aḥmad, *ʿAtabat al- Katabat*, Mad̲jmūʿa-yi Murāsīlāt- i Dīwān- i Sultān Sandjar, Revised by Mohammad Qazvini & Abbas Eqbal Ashtiani, Tehran, Asāṭir, 1384/ 2005.
- Moser, Henry, *Safar- Nāma- yi Turkestan wa Iran*, Trans. Ali Motarjem, Revised by Gulbun, Tehran, Saḥar, 1356/ 1977.
- Naṣīrī, Zayn al- ʿĀbidīn, *Dastūr- i Shahr-yārān*, Revised by Mohammad Nader Nasiri Moghaddam, Tehran, Dr. Afshar's Endowment Foundation, 1373/ 1994.
- Nūrī, Muḥammad Taḳī, *Ashraf al- Tawārīkh*, Revised by Sousan Asili, Tehran, Mīrāth- i Maktūb, 1386/ 2007.
- Rāḳim Samarḳandī, Mīr Sayyid Sharīf, *Taʿrīkh- i Raḳim*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Tehran, 1380/ 2002.
- Razi, Amin Ahmad, *Haft Iḳlīm*, Tehran, (Und.).
- Rohrborn, *Nizām- i Iyalāt Dar Dawra- yi Ṣafawiyya (Provinzen und Zentralgewalt)*, Trans. Keykavos Jahandari, Tehran, Bungāh- i Tard̲juma wa Naṣhr- i Kitāb, 1349/ 1970.
- Safar- Nāma- yi Bukhārā*, Revised by Hossein Zamani, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, 1373/ 1994.
- Samarḳandī, Kamāl al- dīn ʿAbd al- Razzāq, *Maḥlaʿ al- Saʿdayn wa- Mad̲j maʿi al- Baḥrayn*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, 1383/ 2004.
- Samʿānī, Abū Saʿīd ʿAbd al- Karīm b. Muḥammad, *al- Ansāb*, Revised by ʿAbd al- Rahman b. Yaḥyā al- Muʿllimī al- Yamānī, Hyderabad, Mad̲jlis Dāʿirat al- Maʿārif al- ʿUthmāniyya, (1st ed.), 1382 AH/ 1962 AD.
- Shīrwānī, Zayn al- ʿĀbidīn, *Bustān al- Siyaḥa*, Tehran, Sanai's Library, (Und.).

- Ḳara Guzlū Hamadānī, ‘Abd al- Allah b. Muṣṭafā Ḳulī, *Diyār-Turkaman (Safar- Nāma- yi Pisar- i I‘timad al- Salṭana)*, Revised by Hossein Smadi, Tehran, Yākhū, 1371/ 1993.
- Khanykov, Nikolai Vladimirovich, *Safar Nāma- yi Khanykov (Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie centrale)*, Trans. Aghdas Yaghmaie & Abolghasem Bigonah, Mashhad, Behnashr, 1375/ 1996.
- Khāwarī Shīrāzī, Mīrzā Faḍl ‘l- Allāh, *Ta‘rīkh- i Dhul- ḳarnayn*, Revised by Naser Afshar Far, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1380/ 2001.
- Khwāndamīr, Ghīyāth al- Dīn b. Humām al- Dīn, *Ḥabīb al- Siyar*, Tehran, Khayyām, 1380/ 2001.
- Khundjī, Faḍl ‘l- Allah b. Rūzbihān, *Mihmān- Nāma- i Bukhārā*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Tehran, ‘Ilmī wa Farhangī, 1384/ 2006.
- Khūrmūdī, Muḥammad Dja‘far, *Ḥaḳayīq al- Akhbār- i Nāširī*, Revised by Hosseyn Khadiyjam, Tehran, Zuwwār, 1363/ 1984.
- Kinneir, J. M., *A geographical memoir of the Persian Empire*, accompanied by a map, London, J. Murray 1813.
- Lal, M., *Travels in the Punjab, Afghanistan and Turkistan to Balkh, Bokhara, and Herat and a visit to Great Britain and Germany*, London, 1846.
- Macgregor, C. M., *Narrative of a journey through the province of khorassan and on the N.W frontier of afghanistan in 1875*, London, 1879.
- Malik-shah Ḥusayn b. Malik Ghīyāth al- Dīn Muḥammad b. Shāh Maḥmūd Sīstānī, *Iḥyā’ al- Mulūk, Tārīkh- i Sīstān Tā ‘Aṣr- i Ṣafawī*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Vol. 2, Tehran, ‘Ilmī wa Farhangī, 1383/ 2004.
- Marwī, Muḥammad Kāzīm, *‘Ālam Ārā-yi Nādirī*, Revised by Mohammad Amin Riahi, Tehran, Nashr- i ‘Ilm, 1369/ 1990.
- Mīrzā Samī‘ā, Muḥammad Samī‘, *Tadhkirat al- Mulūk*, Revised by Muḥammad Dabīr Siyāqī, Tehran, 1378/ 1999.
- Muḥammad ‘Alī Munshī, *Safar- Nāma- yi Rukn al- Dawla bih Sarakhs wa Guzārīsh- i Muḥammad Husayn Muhandis bih*

- Fraser. J. B., *Narrative of a journey into Khorasan in the years 1821-2*, London 1825.
- Ḥafīz Ābrū, ‘Abdallah b. luṭfallāh, *Djuḡhrāfiyyā-yi Ḥafīz Ābrū*, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1375/ 1996.
- Ibid*, *Zubdat al-Tawārīkh*, Revised by Seyyed Kamal Haj Seyyed Javadi, Tehran, 1380/2001.
- Ḥamdullāh Mustawfī, *Nuzhat al- Ḳulūb*, Revised by Guy Le Strange, Tehran, Dunya- yi Kitāb, 1362/ 1983.
- Hidāyat, Riḍā- Ḳulī Khān, *Ta’rīkh- i Rawḍat al- Ṣafā- yi Nāsiri*, Revised by Jamshid Kian Far, Tehran, Asāṭir, 1380/ 2001.
- Hudūd al- ‘Ālam min al- Mashriq ilā l- Maghrib*, (translated and explained by V. Minorsky; with the preface by V. V. Barthold), Revised by Mir Hossein Shah, Kabul, 1342/1963.
- Ḥusayn Ḳummī, Ḳāḍī Aḥmad b. Sharaf al- Dīn Ḥusayn, *Khulāṣat al-Tawārīkh*, Revised by Ehsan Eshraghi, Tehran, University of Tehran, Vol. 2, 1384/ 2005.
- Ibn Khurdādhbih, Abū ’l- Ḳāsim ‘Ubayd Allāh b. ‘Abdullāh, *al-Masālik wa al- Mamālik*, Revised by De Goeje, Leiden, Brill Publishers, 1889/ 1267.
- Ibn Rusta, Aḥmad b. ‘Umar, *al- aḷāḳ al- Naḥṣa*, Revised by Michael Jan de Goeje, Leiden, Brill, 1891 AD/ 1308 AH.
- Isfazarī, Mu’īn al- Dīn Muḥammad, *Rawḍāt al- Dījānāt fī Awṣāf Madīna Harāt*, Revised by Seyyed Mohammad Kazem Emam, Tehran, Tehran University Press, 1338/ 1959.
- Iskandar Beg Turkoman Munshī, *Ta’rīkh-i ‘Ālam- ārā-yi ‘Abbāsī*, Revised by Iraj Afshar, Tehran, Amīr Kabīr, Vol. 3, 1382/ 2003.
- Iṣṭakhri, Abū Ishāḳ Ibrāhīm b. Muḥammad al- Fārsī, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Revised by De Goeje, Leiden, Brill Publishers, 1927/ 1305.
- Istarābādī, Mīrzā Mahdī Khān, *Dījāngushā-yi Nādirī*, Revised by Seyyed Abdullah Anvar, Tehran, Society for the Appreciation of Cultural works and Dignitaries, 1998/ 1377.
- ‘Iṭimād al- Saḷṭana, Muḥammad Ḥasan Khān, *Ta’rīkh- i Munṭazim- i Nāṣiri*, Revised by Muḥammad Ismā‘īl Riḍwānī, Tehran, Intishārāt- i Dunyā- yi Kitāb, 1367/ 1988.

References

- Ālam Āra-yi Shāh Ismā'īl*, Revised by Asghar Montazer Saheb, Vol. 2, Tehran, 'Ilmī wa Farhangī, 1384/ 2005.
- Amīnī Harawī, Amīr Šadr al- Dīn Ibrāhīm, *Futūḥāt- i Shāhī*, Revised by Mohammad Reza Nasiri, Tehran, Society for the National Heritage of Iran, 1383/ 2004.
- Burnes, A., *Travels into Bokhara*, London, 1833.
- Christensen, Arthur, *Iran dar Zamān- i Sāsāniyyān*, Trans. Rashid Yasami, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1368/ 1989.
- Clavijo, *Safar- Nāma- yi Clavijo*, Trans. Masoud Rajab Nia, Vol. 5, Tehran, 1384/ 2005.
- Conolly, A., *Journey to north of India, overland from England, through Russia, Persia, and Affghanaustaun*, London, 1834.
- Curzon, G. N., *Russia in Central Asia in 1889 and Anglo-Russian question*, London, 1889.
- Daftar- i Tārīkh Madjmū'ā- yi Asnād wa Manābi' yi Tārīkhī*, Revised by Iraj Afshar, Tehran, 1380/ 2002.
- Djanābādī, Mīrzā Bayg, *Rawḍat al- Šafawiyya*, Revised by Gholamreza Tabatabaie Majd, Tehran, Dr. Afshar's Endowment Foundation, 1999/ 1378.
- Djuḡhrāfiyyā- yi Kishwar- hā- yi Djahān*, Turkmenistan, Sāzmān- i Djuḡhrāfiyyā- iy Nīrū- hā- yi Musallaḡ (National Geography Organization of Iran), *Intishārāt- i Sāzmān- i Djuḡhrāfiyyā- iy*, Tehran, 1390/ 2011.
- Djuwaynī, 'Alā' al-Dīn 'Atā-Malik, *Ta'rikh Djahan-Gushāy*, Revised by Mohammad Ghazvini, Leiden, Brill Publishers, Vol. 1, 1329 AH/ 1911 AD, Vol. 2, 1334 AH/ 1916 AD, Vol. 3, 1355 AH/ 1937 AD.
- Farhang- i Djuḡhrāfiyyā- yi Iran*, Khorasan, Revised by The Employees of Englands War Ministry in India, Trans. Kazem Khademian, Mashhad, Bih Nashr, 1380/ 2001.
- Ferrier, J. P., *Caravan journeys and wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan*, London, 1857.
- Firdawsī, Abū 'l- Ḳāsim, *Shāh- Nāma*, Revised by Jalal Khaleghi Motlagh, New York, 1366/ 1987.

**The Policy of Iranian Dynasties toward Old Sarakhs
(916-1300/1510-1883)**

Morteza Daneshyar¹

Assistant Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Sarakhs- situated in the border of Iran and Turkmenistan- is one of the oldest cities in Iran that its strategic position made it a significant place in pre-Islamic era. Since Arab conquest until Şafavids era Sarakhs maintained its prosperity and significance and particularly in tenth century due to its nearness to the cities of Herat and Merv/ Marv, which were periodically the capital of Khorasan, as well as its safety from the invasion of the Mongols. But later, according to the sources, Sarakhs gradually declined and eventually it was completely destroyed in the 13th century. This research focused on the influential Iranian dynasties that prevent or accelerate the destruction of the city. The research shows that the competition between Uzbeks and Safavid initiated the decline of Sarakhs. The Safavids, by empowering a local government, retained it until the end of their reign. Nader Shah's policy was ineffective as well as Qajars were unsuccessful. Sarakhs was changed as the settlement of the Turkmen raiders and a Persian slave market and so that Qajars had to ruin it.

Keywords: The city of Sarakhs, The competition between Uzbeks and Safavids; Turkmens, Khorasan, Nadir Shah.

1. Email: daneshyar@ferdowsi.um.ac.ir

- Sümer, Faruk, *Ḳarā- Ḳoyunlu(Ḳūyunlū)- hā*, Trans. Vahab Vali, Tehran, Intishārāt- i Mu'assasa wa Muṭālī'āt wa Taḥkīkāt- i Farhangī, (1st. ed.), 1369/ 1990.
- Tabatabaei, Ostad Mohit, *Taṭawwūr- i Ḥukūmat dar Iran- i Ba'd az Islām*, Tehran, Besatpub, 1367/ 1988.
- Tatawī, Ḳādī Aḥmad, Ḳazwīnī, Āṣif Khan, *Tā'riḳh- i Alfī*, Revised by Ali Aledavood, Tehran, Intishārāt- i Fikr- i Rūz, 1378/ 1999.
- Yazdī, Sharaf al- Dīn, *Zafar- Nāma*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Library, Museum and Document Center of Iran Parliament, 1387/ 2008.
- Wāla Ḳazwīnī Iṣfahānī, Muḥammad Yūsuf, *Khuld- i Barīn*, Revised Mohammad Reza Nasiri, Tehran, Society For The Appreciation of Cultural Works & Dignitaries, 1380/ 2001.
- Waḥīd Ḳazwīnī, Mīrzā Muḥammad Ṭāhir, *Tā'riḳh- i Djahān Ārā- yi Ābbāsī*, Revised by Saeed Mir Mohammad Sadegh, Ehsan Ishraghi (As Supervisor), Tehran, Institute For Humanities, 1383/ 2005.
- Zakī Beg, Muḥammad Amīn, *Zubda- yi Tā'riḳh- i Kurd wa Kurdistān*, Vol. 2, Yadollah Roushan Ardalan, Tehran, Intishārāt- i Ṭūs, 1381/ 2002.
- Zakī, Muḥammad Amīn, *Taḥkīk- i Tā'riḳhī Darbāra- yi Kurd wa Kurdistān*, Trans. Habibollah Tabani, Tabriz, Intishārāt- i Āydīn, 1378/ 1999.

- Naṭanzī, Muḥīn al- Dīn, *Muntakhab al- Tawārīkh*, Revised by Parvin Estakhri, Tehran, Intishārāt- i Asāṭīr, 1383/ 2004.
- Navaei, Abdolhossein, *Tārīkh- i Taḥawwulāt- i Siyāsī, Idjtimāʿī, Iḳtiṣādī wa Farhangī Dar Dawrān- i Ṣafawiyya*, Tehran, SAMT, 1381/ 2002.
- Ibid*, *Asnād wa Mukātibāt- i Tārīkhī*, Tehran, Intishārāt- i ʿIlmī wa Farhangī, 1370/ 1991.
- Öztuna, Y, *Devletler ve Hanedanlar*. (2. baskı).C.II, Ankara: KB Yayınları, 1996/ 1374.
- Purgstall, Hammer, *Tārīkh- i Impirāṭūrī- yi Uthmānī*, Trans. Mirza Zaki Aliabadi, Revised by Jamshid Kianfar, Tehran, Intishārāt- i Zarrīn, 1367/ 1988.
- Rohanee(Shiva), Baba Mardoukh, *Tārīkh- i Mashāhīr- i Kurd*, Revised by Mohammad Majed Mardoukh Rohanee, Tehran, Intishārāt- i Surūsh, 1382/ 2003.
- Rūmlū, Ḥasan Beg, *Aḥsan al- Tawārīkh*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Intishārāt- i Asāṭīr, 1384/ 2005.
- Safizadeh(Bolakaei), Sedigh, *Tārīkh- i Kurd wa Kurdistān*, Tehran, Intishārāt- i Ātiya, 1378/ 1999.
- Sanandāji, Mirza Shokrollah, *Tuḥfa- yi Nāṣirī Dar Tārīkh wa Djuḡhrāfiyya- yi Kurdistan*, Revised by Heshmatollah Tabibi, Tehran, Intishārāt- i Amīrkabīr, 1375/ 1996.
- Savory, Roger & Lockhart, Lawrence & Others, *Ṣafaviyyān*, Trans. Yaghoub Azhand, Tehran, Intishārāt- i Mawlā, 1380/ 2001.
- Shāmlū, Walī Ḳulī b. Dāwūd Ḳulī, *Ḳiṣaṣ al- Khāḳānī*, Revised by Seyyed Hasan Sadat Naseri, Tehran, Ministry of Culture & Islamic Guidance, 1371/ 1992.
- Shāmī, Niẓām al- Dīn, *Zafar- Nāma*, Revised by Panahi Semnani, Tehran, Bāmdād, 1366/ 1987.
- Sheikh Attar, Ali-Reza, *Kurd- hā wa Kudrat- hā- yi Manṭaka- iy wa Farā- Manṭaka- iy*, Tehran, Intishārāt- i Markaz- i Taḥḳīḳāt Strategy, 1382/ 2003.
- Shīrāzī(Nawīd), ʿAbdī Beg, *Takmila al- Akhbār(Tārīkh- i Ṣafawiyya Az Āghāz tā 978 AH)*, Revised by Abdolhossein Navaei, Tehran, Nashr- i Niy, 1369/ 1990.

- Mesopotamia, Persia, and Central Asia, from the Moslem Conquest to the Time of Timur*), Trans. Mahmoud Erfani, Tehran, Intishārāt- i ‘Ilmī wa Farhangī, 1364/ 1985.
- Lockhart, Lawrence, *Inkīrāḍ- i Silsila- yi Şafawiyya*, Trans. Esmail Dowlatshahi, Tehran, Intishārāt- i ‘Ilmī wa Farhangī, 1383/ 2004.
- Mahdavi, Abdalreza, *Tārīkh- i Rawābiṭ- i Khāridjī- yi Iran Az Ibtidā- yi Dawra- yi Şafawiyya Tā Payān- i Djang- i Duwwum- i Djahānī*, Tehran, Intishārāt- i Amīr Kabīr, (10th. ed.), 1388/ 2009.
- Mardūkh(Mardoukh), Muḥammad, *Tārīkh- i Kurd wa Kurdistān*, Sanandij, Intishārāt- i Gharīkī, 1351/ 1972.
- Ma’ mūn Bak b. Bih Yakka Bak, *Mudhākirāt- i Ma’ mūn Bak b. Bih Yakka Bak*, Naql- hā Ilā al- ‘Arabiyya Muḥammad Djamīl Rūzhhayānī & Shākūr Muşţafā, Baghdad, 1980/ 1358.
- Mir Ahmadi, Maryam, *Tārīkh- i Siyāsī wa Idjtimā’ī- yi Iran Dar Aşr- i Şafawiyya*, Tehran, Amīrkabīr, 1371/ 1992.
- Mir Jafari, Hosein, *Tārīkh- i Taymūriyyān wa Turkamānān*, Isfahan, University of Isfahan, 1384/ 2005.
- Mīrzā Samī’ā, *Tadhkirat al- Mulūk(Sāzmān- i Idārī- yi Hukūmat- i Şafawī)*, Revised by Minorsky, Prolegomena by Mohammad Dabeer Siyaqi, trans. Masoud Rajabnia, Tehran, Amīr Kabīr, 1999/ 1378.
- Munadjjim Yazdī, Mullā Djalāl al- Dīn Muḥammad, *Tārīkh- i ‘Abbāsī yā Rūz-Nāma- yi Mullā Djalāl*, Revised by Seifollah Vahid- Nia, (Und.), Intishārāt- i Waḥīd, 1366/ 1987.
- Munshī, Iskandar Beg Turkoman, *Tārīkh- i ‘Ālam- ārā- yi ‘Abbāsī*, Revised by Ismail Rezvani, Tehran, Dunyā- yi Kitāb, 1377/ 1998.
- Munshī Ḳazwīnī, Budāk, *Djawāhir al- Akhbār*, Revised by, Mohsen Bahram Nejad, Tehran, Intishārāt- i Mīrāth- i Maktūb, 1378/ 1999.
- Muşţafā Amīn, Nawshīrwān, *Tārīkh- i Siyāsī- yi Kurd- hā*, Trans. Ismail Bakhtiari, Sulaymaniyah, Intishārāt - i Bankeh Zhīn, 2006/ 1385.
- Mustawfī, Hamdallāh b. Abī Bakr b. Muḥammad Naşr, *Nuzhat al- Kulūb*, Revised by Seyyed Mohammad Dabir siaghi, Tehran, Intishārāt- i Ṭāhā(Ta), 1378/ 1999.

- Işfahānī, Muḥammad Ma'sūm Khwād̲jigī, *Khulāṣat - al- Siyyar*, Revised by Iraj Afshar, Tehran, Intishārāt-i 'Ilmī, 1368/ 1989.
- Iskandar Beg Turkoman Munshī, *Ta'rikh-i 'Ālam- āra-yi 'Abbāsī*, Revised by Iraj Afshar, Tehran, Amīr Kabīr, 1350/ 1971.
- J. Shaw, Stanford, *Tārīkh- i Impirā'tūrī- yi 'Uthmānī wa Turkiyya- yi (Turkey) D̲jadīd*, Trans. Mahmoud Ramazan-Zadeh, Mashhad, Intishārāt- i Āstān- i Kuds- i Raḍawī, 1370/ 1991.
- Ḳāḍī, Mullā Muḥammad Sharīf, *Zubdat al- Tawārīkh- i Sanandadjī Dar Tārīkh- i Kurdistān*, Revised by Mohammad Raeouf Tawakoli, Intishārāt- i Tawakulī, 1379/ 2000.
- Kaempfer, Engelbert, *Safar- Nāma- yi Kaempfer*, Trans. Keykavos Jahandari, Tehran, Intishārāt- i Khwārazmī, 1360/ 1981.
- al- Kāshānī, Abū 'l- Ḳāsim 'Abdallāh b. Muḥammad, *Ta'rikh- i Uldjāytū*, Revised by Mahin Hambly, Tehran, 'Ilmī wa Farhangī, 1384/ 2005.
- Ḳazwīnī, Abū al- Ḥasan, *Fawā'id al- Ṣafawiyya*, Revised by Maryam Mir Ahmadi, Tehran, Intishārāt- i Mu'assasa wa Muṭālī'āt wa Taḥqīqāt- i Farhangī, 1367/ 1988.
- Khwādamīr, *Habīb al- Siyar*, Revised by Mohammad Dabir siaghi, Tehran, Kitāb- Furūshī- yi (BookStore) Khayyām, 1362/ 1983.
- Khezri, Ahmad Reza, Ghaedan Asghar, Sattar Ayeneh Pour, " Dawr Imāra- yi Ardalān fī al- Ṣirā' al- Ṣafawī al- 'Uthmānī", *The Journal of Research in Humanities*, No. 19, 2012/ 1390.
- Khodadadian, Ardeshir, *Tārīkh- i Bāstān*, Tehran, Intishārāt- i Sukhan, 1383/ 2004.
- Ḳumī, Ḳāḍī Aḥmad b. Sharaf al- Dīn al- Ḥusayn al- Ḥusaynī, *Khulāṣat al- Tawārīkh*, Revised by Ihsan Ashrafi, Tehran, Tehran University Press, 1383/ 2004.
- Kurdistānī, 'Alī Akbar Waḳāyi' Nigār, *Ḥadīqa Nāṣiriyya wa Marrāt al- Muzaffar Dar D̲jughrāfiyyā wa Tārīkh- i Kurdistān*, Revised by Mohammad Raeouf Tawakoli, Tehran, Intishārāt- i Tawakulī, 1381/ 2002.
- Kurdistānī, Shaykh Muḥammad Mardūkh (Mardoukh), *Ta'rikh- i Mardūkh*, Tehran, Naṣhr- i Kārang, 1379/ 2000.
- Le Strange, Guy, *D̲jughrāfiyyā- yi Tārīkhī- yi Sarzamīn- hā- yi Khilāfat- i Sharkī (The Lands of the Eastern Caliphate:*

References

- Ahmadi, *Kūmiyyat wa Kūm- Garā- yī dar Iran Az Afsāna ta Waḵ ʿiyyat*, Tehran, Nashr- i Niy, 1378/ 1999.
- Ardalān, *Khusrāw b. Muḥammad b. Manūčīhr, Lubb al- Tawārīkh*, Tehran, Kānūn- i Khāniwādigī- yi Ardalān, 1356/ 1977.
- Ardalān, Shīrīn, *Khāndān- i Kurd- i Ardalān*, Trans. Morteza Ardalān, Tehran, Tārīkh- i Iran, 1387/ 2008.
- Bābānī, ʿAbd al- Ḳādir b. Rostam, *Siyar al- Akrād dar Tārīkh wa Djuḡhrāfiyyā- yi Kurdistān*, Revised by Mohammad Raouf Tavakoli, Intishārāt- i Tawakulī, 1377/ 1998.
- Bayani, Shirin, *Dīn wa Dawlat dar ʿAhd- i Mughūl*, Tehran, Markaz- i Nashr- i Dānishgāhī, 1381/ 2002.
- Bidlīsī, Amīr Sharaf Khān, *Sharaf- Nāma (Tārīkh- i Mufaṣṣal- i Kurdistān)*, Revised by Mohammad Abbasi, Tehran, Intishārāt- i Ḥadīth, 1373/ 1994.
- Calmard, Jean, *Shiʿi Ritual and Power in Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*. Edited by Charles Melville, London, 1996/ 1374.
- Dehghanī, Reza, *Ṣafawiyya dar Gustara- yi Tārīkh- i Iran Zamīn (Madjmūʿa- yi Maḳālāt - i Hamāyish)*, Revised by Maghsoud Ali Sadeghi, Tabriz, Sūtūdiḥ, 1383/ 2004.
- Diakonoff, A.M., *Tārīkh- i Mād*, Trans. Karim Keshavarz, Tehran, Intishārāt- i Payām, 1345/ 1966.
- Foran, John, *Muḳāwimat- i Shikanandih (Fragile Resistance)*, Trans. Ahmad Tadayon, Tehran, Rasā, 1377/ 1998.
- Gabor, Agoston and Bruce Masters, *Encyclopedia of the Ottoman Empire*, 2009/ 1387.
- Ghorbankhani, Mohammad, "The role of Ardalans dynasty in Iran's political structure", *International Letters of Social Humanistic Sciences*, Vol. 18, pp 76-83, 2014/ 1392.
- Hinz, Walther, *Tashkīl- i Dawlat- i Millī Dar Iran (Iran's Aufstieg zum Nationalstaat)*, Trans. Keykavos Jahandari, Tehran, Intishārāt- i Khwārazmī, 1377/ 1998.
- Ibn ʿArabshāh, *Zindigī- yi Shigiftawar- i Taymūr*, Trans. Mohammad Ali Nejadi, Intishārāt- i ʿIlmī wa Farhangī, 1373/ 1994.

The Position of Ardalan State between the Ottoman and Safavid

Karim Faraji Qarabeqloo¹

PhD Student of History of Islamic Iran, Shabestar University, Shabestar, Iran

MohammadAli Ranjbar

Associate Professor of History of Islam, Shiraz University, Shiraz, Iran

Qasim Yasin

PhD Student of History of Islam, Shiraz University, Shiraz, Iran

Because of the geographical and geopolitical position of Ardalan state, it has experienced much fallings and downs by the Safavid and Ottoman competition. So that the realm of this state gradually reduced. The present study aims to describe and analyze the transition process of the Ardalan state in the Safavid era and considers the Safavid and Ottoman viewpoints and politics on that. In addition, it aims to answer two questions: why did the state turn as a conflict area for those governments? What was the role of this state and its governors against aforementioned powers? The present study aims to examine this hypothesis: Geographical and geopolitics position of Ardalan realm had dramatically increased the strategic importance of that in the ideological and political competition between the Ottoman and Safavid. The rulers of this state were prudent and also tried to tends to one of the powers for maintaining their situation and independence as much as possible.

Keywords: Ardalan state, Ardalan rulers, Safavid, Ottoman.

1. Email (corresponding author): farajik13@yahoo.com

Ya'qūbī, Aḥmad b. Ishāq, *Kitāb al- Buldān*, Revised by de Goeje, Leiden, 1967/ 1345.

Yāqūt Hamawī, *Muḍjam al- Buldān*, Beirut, Dār Ṣādir, 1995 AD/ 1415 AH.

Ziriklī, *Khayr al- Dīn, al- A'lām*, Beirut, Dar El-IlmLilmalayin, 1989/ 1367.

- Ibn Manzūr, *Lisān al- Arab*, Revised by ‘Alī Shīrī, Beirut, Dar Ehya aloras alarabiPress, 1412 AH/ 1992 AH.
- Ibn Nadīm, Muḥammad b. Ishāq, *al- Fihrist*, Beirut, Dār al- ma’rifa, (Und.).
- Ibn Taghrībirdī, Yūsuf, *al-Nudjūm al-Zāhira fī Mulūk Miṣr wa l- Kāhira*, Cairo, The Ministry of Culture, Maw’assisa al- Miṣriyya al- ‘Ama, 2013.
- Iṣṭakhrī, Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Beirut, Dār Ṣādir, 1927/ 1305.
- Ḳazwīnī, Zakariyyā b. Muḥammad, *Āthār al- Bilād wa Akhbār al- Ibād*, Beirut, Dār al- Ṣādir, 1998/ 1376.
- Khawārazmī, Muḥammad b. Mūsā, *Kitāb- i Ṣūrat al- Ard*, Revised by Hans von Mžik, Vienna, Adolf Holzhausen Press, 1926/ 1304.
- Krachkovskii, Ignatii Iulianovich, *Tārīkh-Niwishṭa- hā- yi Djuḡhrāfiyā dar Djahān- i Islām (Istoriia arabskoi geografičeskoi literature)*, Trans. Abul-Qasim Payandeh, Tehran, Intiṣḡārāt- i ‘ilmī wa Farhangī, 1379/ 2001.
- Maḳdisī, Muḥammad b. Aḡmad, *Aḡsan al- Taḳāsīm fī Ma’rifat al- Aḳālīm*, Revised by de Goeje, Leiden, 1906 AD/ 1323 AH.
- Reza, Enayatollah, "Ārāl", *The Great Islamic Encyclopaedia*, Kazem Mousavi Bojnourdi (as supervisor), Vol. 1, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopaedia, 1367/ 1989.
- Ibid, "Abū ‘l- Fidā", *The Great Islamic Encyclopaedia*, Kazem Mousavi Bojnourdi (as supervisor), Vol. 6, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopaedia, 1373/ 1995.
- Saeedi, Maryam & Parvaneh Maazallahi, *Sunnat- i Tardjuma dar Aṣr- i Ilkhānān wa Taymūriyyān*, Tehran, Ḳaṭra, 1394/ 2016.
- Sajjadi, Sadegh, (q.v.): *Ḥafīz- i Ābrū, Djuḡhrāfiyā- yi Ḥafīz- i Ābrū*, Revised by Sadegh Sajjadi, Tehran, Bunyān, Mirasmaktoob, 1375/ 1997.
- Sar Afrazi, Abbas, "Khalīdj- i Fārs Dar Djuḡhrāfiyā- yi Ḥafīz- i Ābrū", *Madjmū’a Maḳālāt- i Nuhumīn Hamāyish- i Millī Farhangī Gardiṣḡarī- yi Khalīdj- i Hamīsha Fārs*, Tehran, *Academic Center for Education, Culture and Research, Iranian Students Tourism & Travelling Agency*, (January) 2014/ 1392.

References

- Abū 'l- Fidā, *Taḳwīm al- Buldān*, Dār Şādir, Offset Printing(Paris), 1840/ 1218.
- Ahmadi, Mohsen, "Khujjand", *The Great Islamic Encyclopaedia*, Kazem Mousavi Bojnourdi (as supervisor), Vol.21, Tehran, The Centre For The Great Islamic Encyclopaedia, 1392/ 2014.
- Al-Davoud, Seyyed Ali, "Dhikr- i Daryā- yi Fārs dar Āthār- i Ḥāfiẓ- i Ābrū", *Iranshahrmag*, Vol. 1, (March- May), 2016/ 1395.
- Bakrān, Muḥammad b. Naḍjīb, *Djahān- Nāma*, Revised by Mohammad-Amin Riahi, Tehran, Ibn Sīnā, 1342/ 1964.
- Ḥafīẓ- i Ābrū, *Tārīkh wa Djuḡhrāfiyā*, Malek National Library and Museum of Iran(Manuscript), No. 4143.
- Ibid, *Djuḡhrāfiyā- yi Ḥāfiẓ- i Ābrū*, Revised by Sadegh Sajjadi, Tehran, Bunyān, Mirasmaktoob, 1375/ 1997.
- Ibid, *Djuḡhrāfiyā- yi Tārīkh- i Khurāsān dar Tārīkh- i Ḥafīẓ- i Ābrū*, Revised by Gholamreza Varahram, Tehran, Ketabettelaat, 1370/ 1992.
- Ḥamd Allāh Mustawfī, *Nuzhat al- Kulūb*, Revised by Guy Le Strange, Tehran, Duniyā- yi Kitāb, 1362/ 1984.
- Hinz, Walther, *Awzān wa Miḳyās- hā dar Islām(Islamische masse und gewichte)*, Trans. Gholamreza Varahram, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies, 1368/ 1990.
- Ḥudūd al- Ālam Min al- Mashriḳ ilal-, Maghrib*, (translated and explained by V. Minorsky), Trans. Mir Hossein Shah, Revised by Maryam Mir Ahmadi & Gholamreza Varahram, Tehran, Alzahra University, 1383/ 2005.
- Ibn 'Adīm, 'Umar b. Aḥmad, *Bughyat al- Ṭalab Fī Ta'riḳh Ḥalab*, Revised by Suhayl Zakkār, Beirut, Dār al- Fikr, (Und.).
- Ibn 'Asākir, *Ta'riḳh Madīnat Dimashq*, Revised by 'Alī Shūrī, Beirut, Dār al- Fikr, 1415 AH/ 1995 AD.
- Ibn Balkhī, *Fārs- Nāma*, Revised by Mansour Rastegar Fasa'ei, Shiraz, Foundation for Fars Studies, 1374/ 1995.
- Ibn al- Faḳīh, Aḥmad b. Muḥammad, *al- Buldān*, Revised by Yūsuf al- Hādī, Beirut, 'Ālam al- Kutub, 1996 AD/ 1416 AH.
- Ibn Khuradadbih, 'Ubaydallāh b. 'Abdallāh, *al- Masālik wa al- Mamālik*, Beirut, Dār Şādir, 1992/ 1370.

Hafiz Abru's Geography and Taqwim al-Buldan: A Comparative Survey

Zahra Rezaeenasab

PhD Student of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Qanbarali Roodgar¹

Assistant Professor of Farhangian University, Tehran, Iran

Hafiz Abru's geography by Hafiz Abru (d. 833 h.) is the most important geographical work in Persian language from Timurid's era. Since the geographic works, that have been written in later periods, are often lent to past works, it is a question of how far the geographic reports of Hafiz Abru are for himself. To determine the authenticity of the content of the work, its geographical information was compared with the past centuries sources and as a result it was demonstrated that *Taqwim al-Buldan* by Abu al-Fida (d. 732 h.) had been one of the most important sources for Hafiz Abru's work and what he added to Abu al-Fida work, although containing some important indications of his own time, is not remarkable in quantity.

Keywords: Hafiz Abru, *Hafiz Abru's geography*, *Taqwim al-Buldan*, Muslims geographical writing.

1. Email(corresponding author): gh.roodgar@cfu.ac.ir

Wazzān. Ḥasan, *Waṣf- i Ifrīkīyyā*, Trans. Muḥammad Ḥidjī & Muḥammad Akḥḍar, Beirut, 1983/ 1361.

Ya'qūbī, *al- Buldān*, Leiden, 1892/ 1270.

Yāqūt Hamawī, *Mu'ḍjam al- Buldān*, Revised by Ferdinand Wüstenfeld, Leipzig, 1866- 1873/ 1244- 1251.

Zakariyyā' Qazwīnī, *Āthār al- Bilād wa Akhbār al- Ibād*, Beirut, (Und.).

Zangoei, Hossien, "Nigāhī bih Pīshihā- yi Sunnatī Birjand", *Khurāsān Pazhūhī*, Vol. 1, No. 1, Spring & Summer 1999/ 1377.

- Şābī, Hilāl b. Muḥassin, *al- Wuzarā*, Revised by ‘Abd al- Sattār Aḥmad Farādī, Cairo, 1958/ 1336.
- Safi Nejad, Javad, *Ṭālib- Ābād, Nimūna- yi Djāmi ʿ az Barrisī- yi Yik Dah*, Tehran, 1355/ 1977.
- Samʿānī, ‘Abd al- Karīm b. Muḥammad, *al- Ansāb*, Revised by ‘Abdallāh ‘Umar Bārūdī, Beirut, 1408 AH/ 1988 AD.
- Shabānkāraʿī, Muḥammad b. ‘Alī, *Madjma ‘ al- Ansāb*, Revised by Mīr Hāshim Muḥaddith, Tehran, 1363/ 1985.
- Shahri Baf, Jafar, *Tārīkh- i Idjtimāʿī- yi Tehran Dar Ḳarn- i Sīzdahum, Zindigī, Kasb-u-kar*, Tehran, 1368/ 1990.
- Shahri Baf, Jafar, *Tehran(Ṭīhrān)- i Ḳadīm*, Tehran, 1381/ 2003.
- Shayzarī, ‘Abd al- Raḥman b. Naṣr, *Nihāyat al- Rutba fī Ṭalab al- Ḥisba*, Revised by BāzʿUryanī, Beirut, 1401 AH/ 1981 AD.
- Shiykhī, Şabāḥ Ibrāhīm Saʿīd, *al-Aṣnāf fī ʿAṣr ʿAbbāsī: Baḥṡ fī Tanzāmāt al- Ḥiraḳīyya fī al- Mudjītima ‘ al- ʿArabī al- Islāmī*, Baghdad, 1396 AH/ 1976 AD.
- Ṭabarī, *Ta ʿrīkh al- Umam wa al- Mulūk*, Revised by Muḥammad abū ʿ- Faḍl Ibrāhīm, Beirut, 1382-1387 AH/ 1962- 1967 AD.
- Taheri, Ata, *Kūč Kūč, Tadjiruba- yi Nīm Ḳarn Zindigī Dar Kohgiluyeh wa Boyer-Ahmad*, Tehran, 1388/ 2010.
- Tahsin Özcan, *Fetvalar Isiginda Osmanli Esnafı*, Istanbul, 2003/ 1381.
- Tahvildar, Mirza Hossein, *Djughrāfiyā- yi Isfahān, Djughrāfiyā- yi Ṭabīʿī wa Insānī wa Āmār- i Aṣnāf- i Shahr*, Revised by Manouchehr Sotodeh, Tehran, 1342/ 1964.
- Ṭawkhī, Nabīl al-Sayyid, *Ṭawāʿif al- Ḥiraḳ fī Madīnat al- Ḳāhirah fī al- Niṣf al-Thānī Min al- Ḳarn al- Tāsi ‘ aṣhar 1841- 1890*, Cairo, 2009/ 1388.
- Ṭuʿma, Salmān Hādī, *Karbalāʿ Fī al- Dhākira*, Baghdad, 1988/ 1367.
- Tūsī, al- Fihrist, *Revised by Mahmood Ramyar*, Mashhad, Offset Print from Springer Publishing Edition, 1351/1973.
- ʿUmarī, ‘Abd al- ʿAzīz b. Ibrāhīm, *al- Ḥiraḳ wa al- Şanāʿāt fī al- Ḥidjāz fī ʿAṣr al- Rasūl*, Qatar, 1985/ 1363.
- ʿUrayb b. Saʿd Ḳurṡubī, *Şli- yi Ta ʿrīkh al- Ṭabarī, Dhayl- i Ṭabarī, Ta ʿrīkh, Beirut, (Und.)*.

- Maḳrīzī, *Khiṭaṭ*, Revised by Aīman Fawād Sayyid, London, 2002/ 1380.
- Mīdānī, Abū 'l- Faḍl, *Madjma 'al- Amthāl*, Mashhad, 1366/ 1987.
- Mīrzā Samī'ā, *Tadhkirat al- Mulūk*, Revised by Mohammad Dabeer Siyaqi, Tehran, 1989/ 1368.
- Moskouyah, Aḥmad b. Muḥammad, *Tadjārib al- Umam*, Revised by Abolghasem Emami, Tehran, 1376- 1380/ 1998- 2002.
- Mohebbi, Parviz, *Funūn wa Manābi 'dar Iran, Muḳaddama- yī Bar Tārīkh- i Tiknūlūzhī (Technology) Wa Kārburd- i Mawād Dar Iran Az Ḳarn- i Awwal Tā Sīzdahum- i Hidjri*, Trans. Aram Gharib, Tehran, 1383/ 2005.
- Moosapour, Ibrahim, "Zindigī- yi Ḥirfi- Iy Gāzurān Dar Tārīkh- i Idjtimā'ī Islām", *Madjalla- yi Ilmī Pazhūhishī- yi Insān Shināsī*, Vol. 9, No.14, Spring & Summer 1390/ 2012, pp. 94- 104.
- Moosapour, Ibrahim, "Zindigī- yi Ḥirfi- Iy Mu'idhdhinān wa Bāztāb Ān da Dhīhn wa Zabān- i Musalmānān: Pazhūhishī dar Tārīkh- i Idjtimā'ī Islām", *Iranian Journal For The History of Islamic Civilization*, Tehran, Vol. 43, No. 1, Fall & Winter 1389/ 2010- 2011, pp. 121- 139.
- Nu'aymī Dimashkī, *al- Dāris Fī Ta'rīkh al- Madāris*, Revised by Dja'far Ḥasanī, (Und.), 1988/ 1366.
- Rāghib Iṣfahānī, *Muḥādarāt al- Udabā' wa- Muḥāwarāt al- Shu'arā' wa l- Bulaghā'*, Revised by Riyāḍ 'Abd al- Ḥamīd Murād, Beirut, 2004/ 1382.
- Rāsīm Djamīlī, *al- Baghdadiyūn Kitāb yusawwer al- Hayāt al- Baghdādiyya Ayyām Zamān*, Baghdad, 1403 AH/ 1983 AD.
- Raymond, Andre, *al- Hirafiyūn wa al- Tudjdjār fī Ḳāhira (Cairo) Fī al- Ḳarn al- Thāmin 'Aṣhar*, Trans. Nāṣir Aḥmad Ibrāhīm & Bāstī Djamāl al- Dīn, Cairo, 2005/ 1383.
- Risāla- yi Sulaymāniyyān wa Sartarāshān, ṣahārdah Risāla Dar Futuwat wa Aṣnāf*, Mehran Afshari & Mehdi Madaini, Tehran, 1381/ 2003.

- Ibn Tūlūn, Shams al- Dīn Muḥammad, *Mufākahat al- Khillān Fī Hawātith al- Zamān(Ta'rikh- i Miṣr wa al- Shām)*, Revised by Muḥammad Muṣṭafā, Cairo, 1962 AD/ 1381 AH.
- Ibn al- Ukhuwwa, *Ma'ālim al- Kurabā Fī Aḥkām al- Hisba*, Revised by Muḥammad Maḥmūd Sha'bān & Şiddīk Aḥmad 'Isā Muṭṭī', Cairo, 1976/ 1354.
- Ibshihī, Shahāb al- Dīn Muḥammad, *al- Mustatraf Fī Kull Fann Mustazraf*, Revised by Mufīd Muḥammad Ḳumayḥa, Beirut, Offset of Qom, 1406 AH/ 1986 AD.
- Iṣṭakhṛī, *Masālik*, Leiden, 1967/ 1345.
- Jirar, B.S., *Wasf Miṣr, Mūsū'a al- Ḥayāt al- Iḳtiṣādiyya Fī al- Ḳarn al- Thāmin 'Aṣhar, Vol. 1 , al- Zarā'a, al- Ṣanā'āt wa al- Ḥiraf wa al- Tidjāriyya*, Trans. Zuhayr Shāyib, Egypt, 1980/ 1358.
- Jean Chardin, *Voyages Du Chevalier Chardin En Perse*, Perse, Paris, 1811/ 1189.
- Kabīsī, Ḥamdān 'Abd al- Madjīd, *Aswāḳ Baghdad Ḥattā Bidāyat al- Aṣr al- Buyi-hī 145- 334 AH/ 763- 945 AD*, Baghdad, 1979/ 1357.
- Karimi, Asghar, *Safar- Nāma- yi Dasht- i Kawīr, Az Ma'ādin- hā- yi Shidādī Tā Kanāt- hā- yi Wakfī wa Wakf- Nāma- yi Gunābād*, Tehran, 1389/ 2011.
- Khaṭīb Baghdādī, *Ta'rikh-i Madīnat al-Islām*, Revised by Bashār 'Awwād Ma'rūf, Beirut, 1422 AH/ 2001 AD.
- Khosravi, Khosrow, "Āhan- Garī", *Kāvūsh*, Vol. 2, No. 2, Special Edition for Nūrūz, 1342/ 1964.
- Ḳutayba Shihābī, *Aswāḳ Dimashḳ al- Ḳadīmiyya wa Mushīdāt- i- hā al- Ta'rikhiyya*, Damascus, 1990 AD/ 1368.
- Maghāwirī Muḥammad, Sa'id, *al- Alḳāb al- Asmā' al- Ḥiraf wa al- Waḍa'if fī Daw' al- Bar'yāt al- Arabiyya*, Cairo, 2000- 2002/ 1378- 1380.
- Mahākiyāl, *Murawithāt al- Ḥirafiyya(Dirāsāt al- Mūnūghirāfiyya Iḥṣā'iyya al- Ḥiraf al- Taḳlīdiyya fī Ṣaydā' wa l- Djawār*, Tripoli, 2003/ 1381.
- Maḳdisī, *Aḥsan al- Taḳāsīm fī Ma'rifat al- Aḳālīm*, Revised by de Goeje, Leiden, 1967/ 1345.

- Ibn ‘Abd al- Barr, *al- Isti‘āb Fī Ma‘rifat al- Aṣḥāb*, Commentary on The Ibn Ḥiḍjar, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1415 AH/ 1994 AD.
- Ibn Anbārī, Abūbakr Muḥammad b. Kāsim, *al- Zāhir Fī Ma‘ānī- yi Kalamāt al- Nās*, Revised by Ḥātam Ṣāliḥ Dāmin, Baghdad, 1979 AD/ 1399 AH.
- Ibn ‘Asākir, *Ta‘rīkh Madīnat Dimashq*, Revised by ‘Alī Shīrī, Beirut, 1417 AH/ 1996 AD.
- Ibn Athīr, ‘Izz al- Dīn ‘Alī b. Muḥammad, *Asad al- Ghāba fī Ma‘rifat al- Ṣaḥāba*, Revised by ‘Alī Muḥammad Mu‘awwiḍ & Others, Beirut, (Und.).
- Ibn Athīr, Mubārak b. Muḥammad b. Muḥammad b. ‘Abd al- Karīm b. ‘Abd al- Wāhid Shaybānī Džazarī, *al- Nihāya Fī Ghārīb al- Ḥadīth wa- al- Athar*, Revised by Ṭāhir Aḥmad Zāwī & Maḥmūd Muḥammad Ṭanāḥī, Cairo, 1383 AH/ 1963 AD.
- Ibn Balkhī, *Fārs- Nāma*, Revised by Le Strange & Nicholson, Tehran, 1363/ 1985.
- Ibn Džawzī, *al- Muntazam fī Ta‘rīkh al- Mulūk wa al- Umam*, Revised by Muḥammad ‘Abdal- ḳadir ‘Atā & Muṣṭafā ‘Abdal- ḳadir ‘Atā & Na‘īm Zarzūr, Beirut, 1992 AD/ 1412 AH.
- Ibn Ḥawḳal, *Ṣurat al- Arḍ*, Revised by Kramers, Leiden, 1967/ 1345.
- Ibn Ḥiḍjar ‘Asḳalānī, *al- Aṣāba fī Tamyīz al- Ṣaḥāba*, Revised by ‘Ādil Aḥmad ‘Abd al- Mawḍjūd & Shaykh ‘Alī Muḥammad Mu‘awwaḍ, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1995 AD/ 1415 AH.
- Ibn Kathīr, *al- Bidaya wa al- Nihāya*, Beirut, 1411 AH/ 1990 AD.
- Ibn Ḳutayba, *al- Ma‘ārif*, Beirut, 1407 AH/ 1987 AD.
- Ibn Rusta, *al- Aḷāḳ al- Naḟsa*, Revised by De Goeje, Leiden, 1892/ 1270.
- Ibn Sa‘d, *Ṭabaḳāt l- kubrā*, Revised by ‘Alī Muḥammad ‘Umar, Beirut, 1405 AH/ 1985 AD.
- Ibn Taghrībirdī, *al- Nuḍjūm al- Zāhira fī Mulūk Miṣr wa l- Ḳāhira*, Cairo, 1963 AD/ 1383 AH.
- Ibn Ṭiḳtaḳā, *al- Fakhrī Fī al- Ādāb al- Sulṭaniyya wa al- Duwal al- Islāmiyya*, Revised by Tawfiḳ Katbī, Egypt, 1922 AD.

- Djawād ‘Alī, *al- Mufaṣṣal Fī Ta’rīkh al- ‘Arab Kabl al- Islām*, Beirut, 1413 AH/ 1993 AD.
- EI2, s. v. Kayn, (by: J. Chelhod); IR, s. v. Āhan, (by: v. c. Pigott); Mübahat kütükoğlu, the structure of the Ottoman Economy, in History of the Ottoman state, Society and Civilisation, ed. By: ekmeleddin Ihsanoğlu, Istanbul, 2001/ 1379.
- Fairburn, Miles, *Tārīkh- i Idjtimā’ī: Masā’il, Rahburd- hā wa Rawish- hā*, Trans. Ibrahim Moosapour Besheli & Mohammad Ibrahim Baset, Tehran, SAMT, 1394/ 2016.
- Farrokhi, Yazdan, "Bar Ān Bī Bahā’ čarm Āhan- Garān,(Pazhūhishī dar Djāyghāh- i Idjtimā’ī- yi Āhangarān)", *Mazdak- Nāma(Yād- Būd- i Awwalīn Sālgard- i Dargudhasht- i Muhandis Mazdak Kianfar)*, Revised by Jamshid Kianfar & Parvin Estakhri, Tehran, 1387/ 2009.
- Futuwwat- Nāma- hā wa Rasā’il Khāksāriyya(Sī Risāla), Revised by Mehran Afshar, Tehran, 1382/ 2004.
- "Futūwwat- Nāma- yi Āhan-Garān", Revised by Iraj Afshar, *Farkhunda- yi Payām, Madjū’ā- yi Maqālāt- i Tahkīkī, Yādigār- Nāma- yi Ustād Dr. Gholam-Hosseīn*, Mashhad, 1359/ 1981.
- Golchin Maani, Ahmad, *Shahrāshūb dar Sh’ir- i Fārsī*, Revised by Parviz Golchin Maafi, Tehran, 1380/ 2002.
- Guzārish-hā- yi Nazmiyya Az Maḥallāt Tehran(Ṭīhrān), *Rāpūrt- i Waqāyi ‘ Mukhtalifa- yi Maḥallāt- i Dār al- Khilāfa*, Revised by Aniseh Shekh Rezaie & Shahla Azari, Tehran, 1377/ 1999.
- Hans E. wulff, *The Traditional crafts of Persia, their Developut, technology, and Influence an Eastem and western civilization*, Cambridge, Massachusetts- London, 1976/ 1354.
- Ḥimyarī, Muḥammad b. ‘Abd al-Mun’im, *al-Rawḍ al-Mi’ṭār Fī Khabar al-Aḳṭār*, Revised by Iḥsān ‘Abbās, Beirut, 1984 AD/1404 AH.
- Homayooni, Sadegh, *Farhang- i Mardum- i Sarvestan*, Mashhad, 1371/ 1993.
- Hoeltzer, Ernst, *Iran Dar Yikṣad- u Sīzdah Sāl Pīsh, Bā Sharḥ wa Taṣwūr, Bakhsh- i Nukhust: Isfahān*, Trans. Mohamad Assemi, Tehran, 1355/ 1977.

References

- ‘Abd al- Ḥayy Kattānī, *al-Tarātīb al- Idariyya*, Beirut, (Und.).
- Abū ‘l- Faradj Iṣfahānī, *al- Aghānī*, Cairo, 2005.
- Abū Yūsuf Ya‘qūb Fasawī/ Basawī, *al- Ma‘rifā wa ‘l- Ta‘rīkh*,
Revised by Akram Ḍiyā‘ Amrī, Baghdad, 1975/ 1353.
- Adīb al- Mamālik, "Ḍjamā‘at- i Kūlī dar England", *Armaghān*, Vol.
16, No. 9, December 1935/ 1314.
- Amnon Cohen, *The Guilds of Ottoman Jerusalem*, Leiden, 2001/
1379.
- Awliyā ‘alabī, *al- Riḥla Alā Miṣr(Egypt) wa al- Sūdān wa al- Ḥabasha*,
Trans. Husayn Muḏjīb Miṣrī & Others, Cairo, 2006/
1384.
- Azrakī, Abū Walīd, *Akḥbār Makka wa Mādjā’ Fīha Min al- Āthār*,
Revised by Ruṣhdī al-Ṣālīḥ Malḥas, Beirut, 1403 AH/ 1983 AD.
- Balādhūrī, *Ansāb al- Aṣhrāf*, Revised by Muḥammad Ḥamīdallāh,
Egypt, 1959/ 1337.
- Balādhūrī, *Futūḥ al- Buldān*, Revised by ‘Abdallāh Anīs Ṭabbā‘,
Beirut, 1407 AH/ 1987 AD.
- Bannā’, ‘Abd al- Ḥāfiẓ ‘Abd al- Khālīq, *Aswāk al- Shām fī ‘Aṣr al- Ḥurūb al- Ṣalībiyya Fī al- Fatrat Min 595- 687 AH/ 1099- 1291 AD*, Beirut, 2007/ 1385.
- Bayḥakī, Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Maḥāsīn wa al- Musāwī*,
Revised by Muḥammad Abū ‘l- Faḍl Ibrāhīm, Cairo, 1380 AH/
1961 AD.
- D'Allemagne, Henry Rene, *Az Khurāsān Tā Bakhtiyārī*, Trans.
Gholamreza Samii, Tehran, 1378/ 2000.
- Dhahabī, Shams al- Dīn Muḥammad b. Aḥmad b. ‘Uṭhmān, *Ta‘rīkh al- Islām*,
Revised by ‘Umar ‘Abd al- Salām Tadmurī, Beirut,
1414 AH/ 1994 AD.
- Ḍjahīz, *al- Buṣrān wa ‘l- Urdjān wa ‘l- Umyān wa ‘l- Ḥulān*,
Revised by ‘Abd al- Salām Muḥammad Hārūn, Beirut, 1410 AH/
1990 AD.
- Ḍjamāl, Muḥammad ‘Abd al- Hādī, *al- Ḥiraf wa al- Mihan wa al- Anshaṭa’ al- Tidjāriyya al- Kadīmiyya Fī al- Kuwait*,
Kuwait, 2003/ 1381.

Blacksmithing in Islamic Sources: A Social History Approach

Negar Zeilabi¹

Assistant Professor, Department of History and Civilization of Muslim Nations, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Blacksmithing, as an instrumental skill since the dawn of humanity, supplied the necessary instruments in the daily life as well as military and civil activities. Examining a wide range of historical, literary and social sources, the present paper draws the scheme of blacksmithing in the structure and context of the traditional Muslim world. The method employed for this purpose is ‘thick description’. This task is undertaken by depicting the general scheme of the profession and investigating the phenomenal aspect of that, such as its various functions, the instruments, the workplace, professional ethics, monitoring and payment of the professional, main and subsidiary income and professional base and social status. Despite the high diversity of productions and demands of various groups of society, the profession was not high-paying and those belonging to this guild were the lower classes in the Muslim world.

Keywords: blacksmith, blacksmithing, iron, professions, guilds.

1. Email: n_zeilabi@sbu.ac.ir

- Mas'ūdī, Abū al- Ḥasan, *Murūdj al-Dhahab wa- Ma'ādin al-Djawhar*, Revised by Charles Pellat, Beirut, al- Shirkat al- 'Ālamīyyat lil- Kitāb, 1989/ 1367.
- Tanūkhī, Abī 'Alī al- Muḥassin b. 'Alī, *Nishwār al- Muḥāḍara wa- Akhbār al- Mudhākara*, Revised by 'Abbūd al- Shālidjī, (Und.), (Und.), 1971 AD/ 1391 AH.
- Yāḳūt Hamawī, Abū 'Abdallāh, *Mu'djam al- Buldān*, Revised by Farīd 'Abd al- 'Azīz al- Djindī, Beirut, Dār al- Kutub al- 'Ilmiyya, 1990 AD/ 1410 AH.
- Zayyūd, Muḥammad Aḥmad, *al- Ilāqāt Bayn al- Shām wa Miṣr fī al- 'Aḥdayn al- Tūlūnī wa al- Ikhshīdī*, Damascus, Dār- i Ḥassān, 1409 AH/ 1989 AD.

References

- Balalwī, Abū Muḥammad ‘Abdallāh b. Muḥammad, *Sīrat Aḥmad b. Tūlūn*, Revised by Muḥammad Kurd ‘Alī, Cairo, Maktaba al-Thaḳāfa al-Dīniyya, (Und.).
- Haarmann, U., "Khumarawayh", *EI2*, Leiden, E. J. Brill, 1986, V. 5, pp. 49-50.
- Ibn ‘Adīm, Abū al- Ḳāsim Kamāl al- Dīn ‘Umar, *Zubdat al- Ṭalab Fī Ta’rīkh Ḥalab*, Revised by Sāmī al- Duhān, Damascus, Institut Français, 1370 AH/ 1951 AD.
- Ibn Athīr, ‘Izza al- Dīn, *al- Kāmil fī al- Ta’rīkh*, Beirut, Dār Ṣadir, 1402 AH/ 1982 AD.
- Ibn Duḳmāḳ, Ibrāhīm b. Muḥammad, *al- Intiṣār li- Wāsiyat Iḳd al- Amṣār*, Revised by Vollers, Beirut, al- Maktab al- Tidjārī lil- Ṭabā‘at al- Naṣhr wa Tawzī‘, (Und.).
- Ibn Iyās, Muḥammad b. Aḥmad, *Badā‘ī‘ al- Zuhūr fī Waḳā‘ī‘ al- Duhūr*, Revised by Muḥammad Muṣṭafā, Cairo, Al- Hī‘ta al- Miṣriyya, al- ‘Āma lil- Kitāb, 1402 AH/ 1982 AD.
- Ibn Ḳhaldūn, ‘Abd al- Raḥmān Muḥammad, *al- Ibar yā Tārīkh- i Ibn Ḳhaldūn*, Trans. Abdol-Muhammad Ayati, Tehran, Mū‘asisa Mutāli‘āt wa Taḥḳīḳāt-i Farhangī, 1366/ 1987.
- Ibn Ḳhallikān, *Shams al- Dīn Aḥmad, Wafayāt al- A‘yān wa- Anbā’ Abnā’ al- Zamā*, Revised by Iḥsān ‘Abbās, Beirut, Dār al-Thaḳāfa, 1968/ 1346.
- Ibn Taghrībirdī, *Djāmāl al- Dīn Abū al- Maḥāsin, al-Nudjūm al- Zāhira fī mulūk miṣr wa l- ḳāhira*, Egypt, The Ministry of Culture, (Und.).
- Ibn Sa‘īd Maghrībī, ‘Alī b. Mūsā, *al- Maghrīb fī Ḥulā l- Maghrīb, Ḳism- i Ḳhās- i Miṣr*, Revised by Zakī Muḥammad Ḥasan & Others, Cairo, University Press of Fuad I, 1953/ 1331.
- Kindī, Abū ‘Umar Muḥammad b. Yūsuf, *Kitāb al- Wulāt wa Kitāb al- Ḳudāt*, Revised by Refn Guest, Beirut, Maṭba‘at al-Ābā’ al- Yasū‘iyīn, 1908/ 1286.
- Maḳrīzī, Taḳī al- Dīn, *al- Mawā‘iẓ wa l- I‘tibār Fī Dhikr al-Ḳhiṭaṭ wa l- Āthār*, Known as *Ḳhiṭaṭ*, Cairo, , Maktaba al- Thaḳāfa al- Dīniyya, (Und.).

War, Peace and a Marriage: The Relationships between Tulūnid Ruler Khumārawayh (270-282 A. H.) and the Abbasid Caliphate

Masoumali Panjeh¹

Assistant Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

This article examines the relationship between the Tulunid, an autonomous dynasty in Egypt and Syria (270-282 A. H.) and the Abbasid Caliphate that was commenced with a war and continued with peace and a marriage. When al-Muwaffaq, brother of Abbasid Caliph and the main enemy of Tulūnids, couldn't succeed to defeat Ibn Tulun by threats and even psychological warfare, a war sparked with his son Khumārawayh. The outcome was the Abbasids failure that consequently returned the Tulunids domination over Shām(Syria) and the expansion of their territory on the Jazira (Northern Mesopotamia). By absolute authority of Khumārawayh over Shām and Jazira, the Abbasids were forced to accept the peace and affirmed their recognition of the Tulunids as legitimate rulers of the territories between the Euphrates and the Nile. Before the murder of Khumārawayh, which was the beginning of Tulunids decline, his daughter's marriage to Al-Mu'taḍid caliph strengthened the relationship between the Tulunids and Abbasids.

Keywords: Tulūnids and Abbasids, Khumārawayh, Al-Muwaffaq, Al-Mu'taḍid, Qatr al-Nada.

1. Email: panjeh@srbiau.ac.ir

- Ṭabarī, Muḥammad b. Djarīr, *Tā'rikh al- Rusul wa 'l- Mulūk*, Revised by Muḥammad Abu 'l- Faḍl Ibrāhīm, Beirut, Dār al- Turāth, 1387 AH/ 2008 AD.
- Taghavi, Mohammad, *Naqd- i wa Barrisī- yi Akhbār wa Rawāyāt Darbāra- yi Imām 'Alī Dar Ansāb al- Ashrāf Balādhurī*, Master's degree Thesis, University of Tehran, 1396/ 2017.
- Tirmidhī, Muḥammad, *Sunan*, Cairo, 1998 AD/ 1419 AH.
- Wāḳidī, Muḥammad b. 'Umar, *al- Maḳāzī*, ed. Marsden Jones, Beirut, Maw'asisat al- 'Ilmī, 1409 AH/ 1988 AD.
- Zaryab Khoei, Abbas, *Sīra- yi Rasūlu 'l- llāh*, Tehran, Surūsh, 1390/ 2011.
- Zubayr b. Bakkār, *Nasab- Ḳuraysh wa- Akhbārḥā*, Revised by 'Abbās Hānī al- Djarrākh, Beirut, Dār al- Kutub al- 'Ilmiyya, 1971/ 1349.
- Zubayrī, Muṣ'ab, *Nasab- Ḳuraysh*, Revised by Levi Provencal, Cairo, Dār al- Ma'ārif, 1999/ 1377.

- Najafi, Mohammad Javad, "Nasab- Shināsī Dar Dawra- yi Islāmī", *History of Islam*, No. 13, Spring 1382/ 2003.
- Naji, Mohammad Reza, "Tārīkh- Nigārī", *Dānīsh- Nāma Djahān-i Islām (The Encyclopedia of the Islamic World)*, Gholam-Ali Haddad-Adel (as supervisor), 1393/2014.
- Noth, Albrecht, *The Early Arabic Historical Tradition; A Source-Critical Study, 2th Edition, in collaboration with Lawrence Conrad*, Translated from the German by Michael Bonner, Princeton & New Jersey: Darwin Press, 1994.
- Robinson, Majied, *Prosopographical Approaches to the Nasab Tradition: a Study of Marriage and Concubinage in the Tribe of Muḥammad, 500-750 CE*, PhD Thesis, The University of Edinburgh, 2013.
- Rosenthal, Francis, *Tārīkh- i Tārīkh- Nigārī Dar Islām*, Trans. Asadollah Azad, Mashhad, Islamic Research Foundation of Astane Quds Razavi, 1366/ 1987.
- Sadūsī, Mu'arrīdī b. 'Amr, *Hadhf Min Nasab Kuraysh*, Revised by Ṣalāḥ al- Dīn Munadjjid, Cairo, DarAlorouba, (Und.).
- Ṣafādī, Khalīl b. Aybak, *al- Wāfī bi ḷ- Wafayāt*, Revised by Hellmut Ritter, Dār al- Nashr Franz Steiner, 1401 AH/ 1980 AD.
- Safari Forooshani, Nematollah & Mohammad Reza Alami, " 'Awāmīl- i Rushd- i Ansāb- Nigārī- yi Islāmī wa Kār- Kard- hā- yi Ān", *Dū Faṣl- Nāma- yi Muṭālī āt- i Tārīkhī- yi Djahān- i Islām*, No. 1, Spring & Summer 1392/ 2013.
- Ibid, "Kitāb- Shināsī- yi Ansāb- Nigārī- yi Islāmī tā Pāyān- i Sada- yi Haftum", *Sukhan- i Tārīkh*, No. 15, Winter 1390/ 2011.
- Sajjadi, Sadegh & Hadi Alemzadeh, *Tārīkh- Nigārī Dar Islām*, Tehran, SAMT, 1390/ 2011.
- Sakhāwī, Shams al- Dīn, *al- Iḷān Bi- ḷ- Tawbīkh Li- Man Dhamm ḷ- Ta ḷrīkh*, Revised by Francis Rosenthal & Ṣāliḥ Aḥmad al- 'Alā', Beirut, Dār al- Kutub al- 'Ilmiyya, (Und.).
- Sam'ānī, 'Abd al- Karīm, *al- Ansāb*, Revised by 'Abd al- Raḥman b. Yaḥyā Mu'illimī, Hyderabad, Maṭba'a madjlis, Dā'irat al- Ma'ārif al- 'Uthmāniyya, 1382 AH/ 1962 AD.
- Shushtary, Morteza, *Nasab- Shināsān- i Musalmān*, Mashhad, Islamic Research Foundation of Astane Quds Razavi, 1392/ 2013.

- Ibn Ishāq, Muḥammad, *al- Sīra al- Nabawī*, Revised by Aḥmad Farīd al- Mazīdī, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1424 AH/ 2003 AD.
- Ibn Khallikān, *Wafayāt al-A’yān wa-Anbā’Abnā’ al-Zamān*, Revised by Ihsan Abbas, Beirut, Dār al- Fikr, (Und.).
- Ibn Nadīm, Muḥammad b. Ishāq, *al- Fihrist*, Revised by Reza Tajadod, Tehran, Asāṭir, 1381/ 2002.
- Ibn Sa’d, Muḥammad, *al- Ṭabaqāt l- Kubrā*, Revised by Muḥammad ‘Abdal- Ḳadir ‘Atā, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1410 AH/ 1989 AD.
- Ibn Salām, Ḳāsim, *al- Nasab*, Revised by Maryam Muḥammad Khayr al- Dara’, Beirut, Dār al- Fikr, 1410 AH/ 1989 AD.
- Ibn Shahrāshūb, *Manāḳib Āl Abī Ṭālib*, Qom, Nashr- i ‘Allāma, 1379 AH/ 1959 AD.
- Ibn Ṭiḳṭakā, *al- Aṣṣilī fī Ansāb al- Ṭālibiyyīn*, Qom, The Ayatollah Marashi Najafi Library, 1418 AH/ 1997 AD.
- Iṣfahānī, Abū ‘l- Farādj, *al- Aghānī*, Beirut, Dār al- Iḥyā’ al- Turāth al- ‘Arabī, 1994/ 1372.
- Kalbī, Hishām, *Djamharat al- Nasab*, (Und.), ‘Ālam al- Kutub, 1407 AH/ 1986 AD.
- Khalidi, Tarif, *Arabic Historical Thought in the Classical Period*, Cambridge University Press, 1996.
- Khān, Şiddīq b. Ḥasan, *‘Abdjad al- ‘Ulūm*, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1420 AH/ 1999 AD.
- Mashhadānī, Muḥammad Djāsīm, *Mawārid al- Balādhūrī ‘an al- Asra al- Umawiyya*, Mecca, Maktaba al- Ṭālib al- Djāmī, 1407 AH/ 1986 AD.
- Mas’ūdī, ‘Alī b. Ḥusayn, *Murūdj al-Dhahab wa al- Ma’ādin al- Djawhar*, Revised by As’ad Dāghir, Qom, Dār al- Hidjrat, 1409 AH/ 1988 AD.
- Montazer Alghaem, Asghar & Vahid Saeedi, *Tabayyun- Naqsh- i Hishām- i Kalbī Dar Farhang wa Tamaddun- i Islāmī*, Research Institute of Hawzah and University, 1393/ 2014.
- Muṣṭafā, Shākir, *Ta’rīkh al- ‘Arabī Wa- al- Muw’arrikhūn, Dirāsāt Fī Taṭawwūr ‘Ilm al- Ta’rīkh wa Ma’rifat Ridjāla fī al- Islām*, Beirut, Dar El-IlmLilmalayin, 1983/ 1361.

References

- Ainehvand, Sadegh, *Ilm- i Tārīkh dar Islām*, Tehran, Islamic Development Organization, 1364/ 1985.
- ‘Alam al- Hudā, Sayyid Murtaḍā, *al- Shāfi fī al- Imāma*, Qom, Maw’asisa Ismā‘īliyya, 1410 AH/ 1989 AD.
- Alami, Mohammad Reza, *Ansāb- Nigārī Shī’a Tā Pāyān- i Sada- yi Haftum- i Hidjri*, Qom & Mashhad, Research Institute of Hawzah and University & Research Foundation of Astane Quds Razavi, 1393/ 2014.
- ‘Alī, Djawād, *al- Mufaṣṣal Fī Ta’rīkh al- ‘Arab*, Beirut, Dar El- IlmLilmalayin, 1976/ 1354.
- Ibid, "Mawārid- i Ta’rīkh al Ṭabarī", *Iraqi Academy of Sciences*, 1369 AH/ 1949 AD.
- ‘Askalānī, Ibn Ḥadjar, *al- Iṣāba Fī Tamyīz al- Ṣaḥāba*, Revised by ‘Ādil Aḥmad ‘Abd al- Mawḍjūd & ‘Alī Muḥammad M‘awwad, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, 1995 AD/ 1415 AH.
- Baghdādī, Khaṭīb, *Ta’rīkh al Baghdād*, Revised by ‘Abdal- Ḳadir ‘Atā, Beirut, Dār al- Kutub al- ‘Ilmiyya, Manshūrāt- i Muḥammad ‘Alī Bayḍūn, 1417 AH/ 1996 AD.
- Balādhurī, Aḥmad b. Yaḥyā, *Futūḥ al- Buldān*, Revised by ‘Abd Allāh Anīs al- Ṭabbā‘, Beirut, Dār wa Maktaba al- Hilāl, 1988/ 1366.
- Crone, Patricia, *Slaves on Horses; the Evolution of Islamic Polity*, London & New York: Cambridge Press, 2003.
- Ḥamawī, Yāqūt, *Mu‘djam al-Udabā*, Revised by Iḥsān ‘Abbās, Beirut, Dār al- Ḡharb al- Islāmī, 1993 AD /1414 AH.
- Ibn ‘Asākir, *Ta’rīkh- i Madīnat Dimashk*, Revised by ‘Alī Shīrī, Beirut, Dār al- Fikr, 1415 AH/ 1994 AD.
- Ibn Funduḳ, *li- Bāb al- Ansāb wa al- Alḳāb wa al- Iḳāb*, Qom, The Ayatollah Marashi Najafi Library, Qom, 1410 AH/ 1989 AD.
- Ibn Ḥabīb, Muḥammad, *al- Munammaḳ fī Akḥbār Ḳuraysh*, Revised by Khūrshīd Aḥmad Fārūḳ, Beirut, ‘Ālam al- Kutub, 1405 AH/ 1984 AD.
- Ibn Ḥanbal, Aḥmad, *Musnad*, Beirut, Maw’asisat Risālat, 1416 AH/ 1995 AD.

Abstracts

**The Entry of Historical Narratives to Islamic Genealogy by the
End of Third Century A.H: the Process and Motives**

Muhammad Taqavi¹

*PhD Student of Islamic History and Civilization, Tehran University,
Tehran, Iran*

Ali Bayat

*Associate Professor of Islamic History and Civilization, Tehran University,
Tehran, Iran*

Nasab was important for Arabs as the identity of their tribes in pre-Islamic era. As Islam emphasised on the equality of all people so *nasab* significance was temporarily diminished. After the death of the Prophet, because of many factors, such as the centralism and development of sovereignty, it was again a new attention to *nsab* and so that *nasab*-writing became one of the important genres of Islamic historiography. While the main subject of those works was the Arab tribes, the historical narratives also interpenetrated because of the arrival of non-Arab in the Islamic world and also the socio-political changes. According to *nasab*-works that remains from third century and the amount of historical narratives that intranted to them, the relation between historical narratives and *nasab*-writing could be explained in three stages: first, before the third century AH that *nasab*-writings were distinguished from historical works. Second, from the late second century and the early third century A.H that they were combined in the works of historians such as Mada'ini and Zubayr Ibn Al-Bakkār in a limited extent. Finally, from the last middle of third Century A.H that historical narratives widely entered in the *nasab*-writing. So, inspite of its title, *Ansāb al-Ashrāf* could be regarded as a historical not *nasab* work.

Keywords: *Nasab*-Writing, Historical Narratives, Islamic Historiography, Balādhurī.

1. Email(corresponding author): m.taqavi93@ut.ac.ir

In the name of God

Table of Contents

The Entry of Historical Narratives to Islamic Genealogy by the End of Third Century A.H: the Process and Motives	3
<i>Muhammad Taqavi & Ali Bayat</i>	
War, Peace and a Marriage: The Relationships between Tulūnid Ruler Khumārawayh (270-282 A. H.) and the Abbasid Caliphate	25
<i>Masoumali Panjeh</i>	
Blacksmithing in Islamic Sources: A Social History Approach	39
<i>Negar Zeilabi</i>	
Hafiz Abru's Geography and Taqwim al-Buldan: A Comparative Survey	61
<i>Zahra Rezaeenasab & Qanbarali Roodgar</i>	
The Position of Ardalan State between the Ottoman and Safavid	93
<i>Karim Faraji Qarabeqloo, MohammadAli Ranjbar & Qasim Yasin</i>	
The Policy of Iranian Dynasties toward Old Sarakhs (916-1300/1510-1883)	117
<i>Morteza Daneshyar</i>	
The Punishment in Qajar Era (1210-1264 AH): The Case of Making Blind	139
<i>Babak Rohulamini & S.Hashem Aghajari</i>	
